



www.rasekhon.net/software

ولایت فقیه

سایه
حقیقت
عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره)
و رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)

۲ اسلام و حکومت

تهیه و تدوین: دفتر فرهنگی فخرالائمہ علیہم السلام

رهبری آن چیزی است که در حقیقت سایه و نشانه
ی عالی‌ترین حقیقت عالم آفرینش است؛ یعنی
مقام ولایت عظمی و کبری؛ یعنی مقام مقدس
نبوت و مقام مقدس امامت معصوم.

چیزی که ما در همه‌ی مجاری خلقت و در همه‌ی آثار و
آیات الهی به عظمت او چیزی را سراغ نداریم.
این در زمان غیبت کبری بر حسب مفاهیم مورد قبول و
متسالم علیه ما یک نشانه‌ی، سایه‌ی، اثری دارد و او،
همین رهبری است که به انتخاب اهل حلّ و عقد و
خبرگان اتفاق می‌افتد.

رهبر معظم انقلاب (مدظله‌العالی)

ولایت فقیه

سایه حقیقت عظمی

در بیان حضرت امام خمینی (قدس سره) و رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)

کتاب دوم: اسلام و حکومت

واحد پژوهش دفتر فرهنگی فخرالائمہ (علیہم السلام)

ناشر اسوه

نوبت چاپ اول - اسفند ماه ۱۳۸۸

شمارگان ۲۰۰۰ نسخه

پخش ۰۹۱۹۲۹۰۶۸۹۹

پست الکترونیک fakhr1379@gmail.com

قیمت (دوره پنج جلدی) ۶۵۰۰ تومان

فهرست

مقدمه ۳

فصل اول: ضرورت تشکیل حکومت در اسلام

۱. زیرساخت‌های نظری بحث ۹
- ۱-۱. تفاوت مفهوم سیاست در اسلام و غرب ۹
- ۲-۱. سیاسی بودن دین ۱۱
۲. دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در قرآن ۱۷
- ۱-۲. بررسی تکالیف سیاسی‌ای که خدا بر عهده «پیامبران» گذاشته است ۱۹
- ۲-۲. بررسی تکالیف سیاسی‌ای که خدا بر عهده «مسلمانان» گذاشته است ۲۴
- ۳-۲. شرح فعالیت‌های سیاسی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در قرآن ۲۵
- ۴-۲. لزوم طرد ولایت طاغوت ۳۰
۳. سنت پرچمداران و صاحبان رسالت الهی در پیگیری و تحقق حکومت ۳۶
- ۱-۳. سنت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ۳۸
- ۲-۳. سنت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ۴۴
- ۳-۳. سنت دیگر امامان معصوم (علیهم‌السلام) ۴۶
۴. ماهیت حکومتی قوانین اسلام ۵۰

فصل دوم: تعریف ولایت

۱. مفهوم ولایت ۶۳
۲. حوزه‌های سه‌گانه ولایت از نگاه قرآن ۶۹
- ۱-۲. ولایت و به هم پیوستگی در بین افراد جامعه ولایی ۷۸
- ۲-۲. ولایت و اتصال جدایی‌ناپذیر اعضای جامعه اسلامی با محور نظام ولایی (ولی) ۸۰
- ۳-۲. ولایت در تعیین دشمنان جامعه ولایی و تعیین مرزبندی با آنها ۸۱
۳. انواع تقسیمات در بحث ولایت ۸۳
- ۱-۳. ولایت تکوینی و تشریحی ۸۳

۲ ولایت فقیه؛ سایه حقیقت عظمی

۲-۳. ولایت بالذات و بالعرض ۸۴

فصل سوم: ویژگیهای ولی و حاکم اسلامی

۱. شرایط ولیّ منصوب به نصّ (پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام)..... ۹۷
۲. شرایط ولیّ منصوب به شرایط (ولیّ فقیه) ۱۰۵
- ۱-۲. علم و فقاہت..... ۱۰۸
- ۲-۲. عدالت و تقوی ۱۱۰
- ۳-۲. درایت، تدبیر و کارآمدی..... ۱۱۳
- بی نوشتها ۱۱۶

توجه:

- کلیه بیانات حضرت امام خمینی (قدس سره) با نشان «●» مشخص شده اند.
- بیانات و نوشتارهای رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) با نشان «■» مشخص می شوند.

مقدمه

نعمت الهی و هدیه‌ی والای شریعت ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) اگر قدرشناسی نشود و شکرش بجای آورده نشود، بیم عذابی سخت و فتنه‌ای عظیم، اجتناب‌ناپذیر است.

اصل «ولایت فقیه»، این نقطه‌ی درخشان نظام اسلامی که در گذر زمان و حیات پربرکت خود، به خوبی ضرورت وجودی خود را به اثبات رسانده، برای تعالی و رشد هر چه والاتر این نهضت پویا نیز نیازمند تبیین، ترویج و تحقق علمی و عملی در عمق وجود آحاد و عناصر شکل‌دهنده و تعالی‌بخش این نظام به ویژه نخبگان علمی، فرهنگی و سیاسی است.

گرچه از زمان شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، ده‌ها جلد کتاب و صدها منشور در این رهگذر به زیور طبع آراسته و کام تشنگان این زلال حقیقت را سیراب کرده است، لکن جایگاه اصلی مهندسی نظام و حفظ خط و جهت آن در معرکه‌های سخت و گذرگاه‌های وسوسه‌انگیز شیاطین عنود - که جز به هدم و نابودی این ملت قدرشناس و با ایمان و استوار نمی‌اندیشند، ایجاب می‌نماید تا این سبیل نجات و فلاح را در بیان و نگاه ژرف و دقیق هدایت‌یافتگان به این مقام رفیع، واکاوی نماییم.

چه اینکه ایشان حجت را تمام نموده و برایمان شبهه‌ای باقی نگذاشته‌اند، نکند ما نیز مخاطب کلام نورانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) قرارگیریم:

»

«... اگر علم و دانش را از معدنش به دست می‌آوردید؛ و آب را گوارا می‌نوشیدید و خیر و خوبی را از جایگاهش دریافت می‌کردید؛ و راه را از آن قسمت که روشن‌تر است، طی می‌کردید؛ و در راه حق، درست گام برمی‌داشتید؛ راه‌ها برای شما روشن می‌گشت و نشانه‌ها برای شما آشکار و اسلام برای شما می‌درخشید، و به خوشی و فراوانی می‌خوردید، و عائله‌مند گرفتاری در میان شما باقی نمی‌ماند، و به هیچ مسلمان و غیر مسلمانی که در عهد و پیمان شما باند، ستم نمی‌شد...»^۱

لذا بر آن شدیم تا در مجموعه‌ای مختصر - و به عنوان حلقه اول از کتب سطح‌بندی‌شده در موضوع ولایت فقیه - به ارائه دیدگاه مبارک حضرت امام خمینی (قدس سره) و خلف صالح و برحقش؛ رهبر معظم انقلاب (ادام الله ظلّه) بپردازیم.

برای تهیه این مجموعه، ابتدا مجموعه بیانات و نوشتارهای این دو بزرگوار جمع‌آوری و پس از تنظیم نمایه‌های موضوعی و فهرست‌نویسی از موضوعات، حداکثر دقت در طبقه‌بندی موضوعات و استخراج نظام موضوعات به عمل آمد تا محصول این پژوهش با منظومه فکری این بزرگواران انطباق بیشتری داشته‌باشد.

نکات قابل توجه در این اثر:

۱. با مراجعه به بانک‌های سؤالات موجود در موضوع ولایت فقیه، چه در محیط‌های دانشجویی و چه در میان دیگر جوانان جامعه، می‌بینیم که امکان پاسخگویی کامل و دقیق به اکثر قریب به اتفاق پرسش‌های مطرح‌شده، از مجموعه بیانات این دو بزرگوار - که به حق، برجسته‌ترین کارشناسان دینی اند - وجود دارد؛ که این خود خبر از اشراف این بزرگواران نسبت به فضای ذهنی جوانان جامعه و دغدغه پاسخگویی به سؤالات رایج و شبهات پیدا و پنهان در این موضوع محوری معارف دین دارد.

۲. ارائه استدلال‌های محکم و قابل درک برای سطوح مختلف مخاطبین، که از ویژگی‌های کلام حضرت امام (قدس سره) و خلف صالح آن بزرگ‌مرد، رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) است.

۳. توجه به چالش‌های علمی و اجتماعی بحث ولایت فقیه و تبیین مدخل‌ها و شیوه‌های پاسخگویی به شبهات این حوزه با استنادات قوی از آیات و روایات در سرفصل‌های مختلف این موضوع، یکی دیگر از ویژگی‌های کم نظیر این اثر است.

۴. نظام موضوعات جامع و طبقه‌بندی علمی مباحث مطرح شده در بیانات این دو بزرگوار که دستیابی به مباحث موردنظر را برای مخاطب آسان می‌کند.

درباره جلد دوم

جلد دوم از این مجموعه، به این سؤال مقدر پاسخ می‌گوید که اساساً چه مناسبتی بین «دین» و «حکومت» وجود دارد. عدم کفایت پاسخ‌های ارائه شده به شبهات رایج در جامعه درباره «جدایی دین از سیاست»، زیرساخت‌های نظری بحث حاکمیت دینی را در اذهان مخاطب جوان جامعه به چالش کشیده است.

لذا تشریح مستندات بحث فوق و مفهوم صحیح ولایت و تبیین حوزه‌های متنوع آن و ویژگی‌های ولیّ جامعه دینی در منابع دست اول اسلام، در این مجلد مورد توجه قرار گرفته است؛ و بدیهی است که بی‌توجهی به تبیین این موضوعات، دستیابی به ادبیات مشترک و تعیین دقیق مدّعی‌ای مورد نظر در مباحث بعدی را ناممکن می‌سازد.

در اینجا لازم است از پژوهشگران محترم دفتر فرهنگی فخرالأئمه (علیهم‌السلام) که در تهیه این اثر نقش داشته‌اند؛ حجج اسلام سید علی اصغر اسدی، حمید عسگرلو، محمدرضا رهامی، حمدالله علیرضالو، رمضانعلی رحمتی، غلامرضا شاهلو، محمدرضا طاهری و آقایان سیدفخرالدین موسوی، مجید تقی‌زاده و محمد جوادی صمیمانه قدردانی کنیم.

امید که «جامعه اسلامی ما بتواند با حرکت به سمت اهداف عالیّه اسلام، فقه اسلامی را به طور کامل در همه شؤون و همه کیفیات زندگی خود به اجرا برساند و ان شاءالله حضور ولی فقیه و نظام ولایت فقیه، ما را به سمت حاکمیت روزافزون اسلام در امور اجتماعی و فردی ما سوق بدهد.»^۱

و من الله التوفیق و علیه التکلان

احمد پناهیان

دفتر فرهنگی فخرالأئمه (علیهم‌السلام)

فصل اول:

ضرورت تشکیل حکومت در اسلام

■ اگر انگیزه و مطالبه حاکمیت اسلام را از اسلام کسر کنیم، این همه معارضه و مزاحمت نسبت به اسلام و مسلمین از سوی قدرتمندان باقی نخواهد ماند. قضیه اصلی حاکمیت اسلام است. اگر عمل مسلمین به احکام اسلامی یعنی همین احکام فردی و عبادات؛ به گاو و گوسفند قدرتمندان جهانی ضرری نزند و سیاست استعماری و سلطه طلب آنها را تهدید نکند آن قدرها با اسلام داعیه بر مبارزه نخواهد داشت. شعار جدایی دین از سیاست که در دوران اخیر یعنی در صد سال، صد و پنجاه سال اخیر بوسیله استعمارگران در میان مسلمین رایج شد ناشی از همین قضیه بود. آنها با نماز و روزه و بقیه عبادات اگر انگیزه و تمایل به حاکمیت اسلام و حاکمیت سیاست اسلامی نباشد نمی‌جنگد لذا شما می‌بینید در کشورهای اسلامی گاهی در مواردی کسانی هستند که ظواهر اسلامی را هم رعایت می‌کنند اما سیاست آنها، حرکت آنها، جهت‌گیری کلی کشور آنها درست بر طبق خواست سیاست‌های استعماری و استکباری است. در رژیم منحنط گذشته هم همین جور بود با ظواهر اسلامی و با عبادات تا آنجایی که صحبت از سیاست نباشد تهدید حاکمیت طاغوت نباشد هیچ‌گونه معارضه‌ای نبود. پس توجه می‌فرمایید که مسئله حاکمیت در اسلام چقدر مهم است.^۱

■ اگر علمای اسلام قبول می کنند که قرآن فرموده است: «

«^۱ پیامبر نیامد که نصیحتی بکند، حرفی بزند، مردم هم کار خودشان را بکنند و به او هم احترامی بگذارند؛ آمد تا مورد اطاعت قرار بگیرد، جامعه و زندگی را هدایت کند، نظام را تشکیل بدهد و انسان‌ها را به سمت اهداف زندگی درست پیش ببرد. اگر علمای اسلام قبول دارند که قرآن کریم می فرماید: «

«^۲

اقامه قسط و عدل و رفع ظلم و ایجاد زندگی صحیح برای بشر، هدف ادیان است، پس باید حرکت به سمت حاکمیت اسلام باشد و حاکمیت اسلام در کشورها و جوامع اسلامی، امری ممکن است.^۲

● پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، هیچ یک از مسلمانان در این معنا که حکومت لازم است، تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده‌دار این امر شود و رئیس دولت باشد. لہذا، پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (علیه السلام)، هم حکومت تشکیل شد. سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می گرفت.^۳

■ در انقلاب اسلامی ایران، چند خصوصیت مهم وجود داشت که همه منطبق بر حرکت اسلامی صدر اول بود:

نخست، هدف‌گیری سیاسی؛ یعنی اراده قاطع بر حاکمیت دین خدا و اینکه قدرت از دست شیطان‌های ظالم و فاسد گرفته شود و حاکمیت و قدرت سیاسی جامعه بر اساس ارزش‌های اسلامی شکل گیرد.^۴

۱. و ما هیچ رسولی فرستادیم، مگر برای این که مردم او را به خاطر اینکه از طرف ما است اطاعت کنند. (نساء: ۶۴)

۲. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۱. زیرساخت‌های نظری بحث

۱-۱. تفاوت مفهوم سیاست در اسلام و غرب

● سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند، این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام.^۵

■ تلاش‌هایی که انسان‌ها می‌کنند، بعضی مربوط به مسائل شخصی آنهاست که بخش کوچک‌تری از فعالیت‌های انسانی را شامل می‌شود - مثل معیشت و معنویت و عواطف و ارتباطات شخصی آنها با این و آن - اما بخش بزرگ‌تر فعالیت‌های انسانی، فعالیت‌هایی است که در صحنه جامعه با تلاش جمعی صورت می‌گیرد، که به آن «سیاست» می‌گویند.^۶

■ سیاست به معنای پشت هم اندازی و فریب و دروغ گفتن به افکار عمومی مردم، مطلوب اسلام نیست. سیاست یعنی اداره درست جامعه؛ این جزو دین است.^۷

● آن مردک وقتی که آمد (در زندان) پیش من، من بودم و آقای قمی سلمه‌الله، که اکنون هم گرفتارند. گفت: سیاست عبارت از بدذاتی، دروغگویی و... خلاصه پدرسوختگی است. و این را بگذارید برای ما! راست هم می‌گفت. اگر سیاست عبارت از اینها است، مخصوص آنها می‌باشد. اسلام که سیاست دارد، مسلمانان که دارای سیاست می‌باشند، ائمه هدی (علیهم‌السلام) که « هستند، غیر این معنایی است که او می‌گفت. او می‌خواست ما را اغفال کند.^۸

■ ما امروز اگر جمهوری اسلامی هستیم، اگر حکومت علوی هستیم،

باید اینها را رعایت کنیم. شما مردم هم اینها را باید از ما بخواهید. اقامه دین خدا را باید بخواهید. اینکه ما نگاه کنیم ببینیم شرق و غرب در مفاهیم حکومتی و مفاهیم سیاسی حرفشان چیست، آنها چه می‌گویند، ما هم سعی کنیم خودمان را آن طور تطبیق دهیم، این مثل همان خلافت عثمانی‌هاست... اینها همان مفاهیمی است که در زیر نام دمکراسی، در زیر نام لیبرالیزم، در زیر نام حقوق بشر و در زیر نام آزادی، در حال جریان است. ما بیاییم دنباله‌رو آنها شویم، همان مفاهیم را بگیریم، آن وقت چه کار کنیم؟! مثل خود آنها به ظلم عمل کنیم و آن وقت اسم عدالت را بیاوریم؟! این غیر از نفاق چیز دیگری است؟! امروز بشریت در رنج است؛ امروز بشریت از یک تبعیض بزرگ رنج می‌برد؛ بشریت از یک ظلم بزرگ به جان می‌آید. این ظلم بزرگ را همین قدرتمندان می‌کنند؛ دستشان هم پرچم حقوق بشر است! یعنی نفاق محض. از اینها باید تقلید کرد؟! در مقابل اینها باید رودربایستی داشت؟! مفاهیم اینها را باید گرفت و به جای مفاهیم علوی و اسلامی گذاشت؟! نه؛ این غلط است. راه درست برای کسی که پیرو امیرالمؤمنین است، این است که شاخصه‌های حکومت علوی را در نظر داشته باشد؛ همان اندازه‌ای که می‌تواند و قدرت دارد، طبق آنچه که ساز و کارهای جهانی اقتضاء می‌کند - دوران صنعت و صنعت‌های پیچیده و روش‌های فوق مدرن صنعتی و اینها اقتضائاتی دارد - اینها را رعایت کند تا آن جهت‌گیری یک سر سوزن منحرف نشود. این می‌شود یک انسان والا؛ می‌شود یک حاکم علوی. چنین جامعه‌ای قدرتمند می‌شود؛ چنین جامعه‌ای پولادین می‌شود؛ جامعه‌ای که مردمش راست بگویند و از مسئولانشان راست بشنوند؛ آنچه را که وعده می‌دهند، آنچه را که می‌گویند، آنچه را که به عنوان پرچم بلند می‌کنند، همان را عمل می‌کنند و »

«نباشند. این، آن روش درست است و این به برکت امیرالمؤمنین ممکن است.^۹»

• دیانت همان سیاستی است که مردم را از اینجا حرکت می‌دهد و تمام چیزهایی که به صلاح ملت است و به صلاح مردم است، آنها را از آن راه می‌برد که صلاح مردم است که همان صراط مستقیم است.^{۱۰}

۱-۲. سیاسی بودن دین

■ یکی از چیزهایی که برای ما [روحانیون] خیلی مهم است، مسئله «ارتباط با سیاست» است. اولاً سال‌های متمادی سعی کردند که مقوله دین را از مقوله سیاست جدا کنند. با اینکه انقلاب اسلامی پیروز شده و سیاست دینی در کشور، محور همه فعالیت‌هاست و مسئله الهام‌گیری و سرچشمه پیدا کردن سیاست از دین - نه دین از سیاست، بلکه سیاست از دین - جزو عرفهای رایج ملت‌های مسلمان شده، هنوز دارند تلاش می‌کنند، بلکه بتوانند این عرف را بشکنند. اگر با لایه‌های عمیق‌تر تبلیغات سیاسی جهانی - غیر از این لفاظی‌های سیاسی که رادیوهای بیگانه می‌کنند - آشنا باشید، می‌بینید همین حالا دارند تلاش می‌کنند که دین را از سیاست جدا کنند. آنها دنبال این هستند که سیاستمدارها بدون ارتباط با دین و بدون اعتنای به دین، کار خودشان را بکنند و آخوند و مبلغ دین هم فقط احکام فردی و شخصی و طهارت، نجاست و دم‌آلودگی و اولین حداکثر مسئله ازدواج و طلاق را برای مردم بیان کند. اولین حادثه‌ای که در اسلام، در دورانی که پیغمبر از فشار مخالفان در مکه خلاص شد، اتفاق افتاد، چه بود؟ تشکیل حکومت. پیغمبر به مدینه آمد و حکومت تشکیل داد. پیغمبر نیامد مدینه که بگوید من عقاید

۱. چرا چیزهایی که خود عمل نمی‌کنید به مردم می‌گویید؟! (صف: ۲)

شما را اصلاح می‌کنم، احکام دینی را برایتان بیان می‌کنم، شما هم یک نفر را به عنوان حاکم برای خودتان انتخاب کنید؛ چنین چیزی نبود، بلکه پیغمبر آمد و از مأمه سیاست را به دست گرفت. ایشان از اول که وارد شد، خط مشی نظامی، سیاسی، اقتصادی و تعامل اجتماعی را طراحی کرد. چطور این دین به خط مشی‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی و اجتماعی کاری نداشته باشد و در عین حال، دین همان پیغمبر هم باشد؟! در مطلب به این روشنی، خدشه می‌کنند! این در باب ارتباط با سیاست، که پایه‌ای‌ترین مسئله است.^{۱۱}

■ سال‌ها غفلت مسلمین و مهجور ماندن قرآن سبب شد که دست‌های تحریف بتوانند به نام دین، هر سخن باطلی را در اذهان جای داده و بدیهی‌ترین اصل دین خدا را منکر شوند و شرک را جامه توحید پوشانده و مضمون آیات قرآن را بی‌دغدغه انکار کنند، و در حالی که قرآن اقامه قسط را هدف از ارسال رسل می‌داند؛

«و

«^۲ همه

در حالی که با خطاب

مؤمنین را موظف به تلاش برای اقامه قسط می‌کند، و در حالی که آیات کریمه قرآن، اعتماد به ستمگران را ممنوع می‌سازد و به پیروان خود می‌فرماید:

«^۳ و گردن

نهادن به ظلم طاغوت را منافی با ایمان می‌شمرد و می‌گوید:»

۱. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۲. و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد. (هود: ۱۱۳)

۳. همان

«^۱ و کفر به طاغوت را در

کنار ایمان به خدا قرار می‌دهد؛»

«^۲ و در حالی که نخستین شعار اسلام، توحید،

یعنی نفی همهٔ قدرت‌های مادی و سیاسی و همهٔ بت‌های بی‌جان و باجان بود، و در حالی که اولین اقدام پیامبر(صلی الله علیه و آله) پس از هجرت، تشکیل حکومت و ادارهٔ سیاسی جامعه بود، و یا دلایل و شواهد فراوان دیگری که بر پیوند دین و سیاست حکم می‌کند، باز کسانی پیدا می‌شوند که بگویند دین از سیاست جداست، و کسانی هم پیدا شدند که این سخن ضداسلامی را از آنها بپذیرند.^{۱۲}

• اسلام همه چیز است - اسلام را - یکی از بدترین چیزی که اجانب در بین مردم و در بین خود ما القا کردند این است که اسلام برای این است که ما همان عبادت بکنیم، چنان که مذهب مسیح را هم مسخ کردند. مذهب مسیح مسخ شد. مسیح هرگز نمی‌شود که دعوتش این باشد که فقط عبادت بکنید، ظلمه را بگذارید به کار خودشان، این نمی‌شود، نبی نمی‌تواند اینطور باشد، مسخ شده است اینها. اینها اسلام را در نظر ما، در نظر جاهلین مسخ کردند. اسلام را بصورت دیگر نشان دادند و این از کیدهایی بود که با نقشه‌های پیاده شده است و ما خودمان هم باور کردیم آخوند را به سیاست چه؟ این حرف، حرف استعمار است. آخوند را به سیاست چه؟»

«در دعای جامع، زیارت جامعه است؛» «چطور امام

را به سیاست آره، اما آخوند را به سیاست نه؟!»

حضرت امیر یک مملکت را اداره می‌کرد، سیاستمدار یک مملکت

۱. آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. (نساء: ۶۰)

۲. بنا بر این، کسی که به طاغوت [بت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است. (بقره: ۲۵۶)

بود، آن وقت آخوند را به سیاست چه! این مطلبی بود که مستعمر برای اینکه آخوند را جدا کند از دولت و ملت، القا کردند به او، آخوند هم باورش آمد. خود آخوند با ما مبارزه می‌کند که شما چکار دارید به سیاست! این آخوند سیاسی است. این چیزی بوده است که ما را عقب کرد، به عقب راند. آخوند، نمونه اسلام است.^{۱۳}

● یکی از ابعاد انسان بُعدی است که در این دنیای مادی می‌خواهد معاشرت بکند، در این دنیای مادی می‌خواهد تأسیس دولت بکند، در این دنیای مادی می‌خواهد تأسیس مثلاً سایر چیزهایی که مربوط به مادیتش هست بکند. اسلام این را هم دارد. آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادات وارد نشده است. شما پنجاه و چند کتاب فقه را ملاحظه می‌کنید، هفت - هشت تا کتابی است که مربوط به عبادات است، باقی‌اش مربوط به سیاسات و اجتماعیات و معاشرات و این‌طور چیزهاست. ما همه آنها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، یک بعد ضعیفش را گرفتیم. اسلام را همچو بد معرفی کرده‌اند به ما که ما هم باورمان آمده است که اسلام [را] به سیاست چه! سیاست مال قیصر و محراب مال آخوند! - محراب هم نمی‌گذارند برای ما باشد - اسلام دین سیاست است؛ حکومت دارد. شما بخشنامه حضرت امیر و کتاب حضرت امیر به مالک اشتر را بخوانید، ببینید چیست؟ دستورهای پیغمبر و دستورهای امام (علیه‌السلام) در جنگ‌ها و در سیاسات ببینید چه دارد. این ذخایر را ما داریم، غرض استفاده‌اش را نداریم.^{۱۴}

■ با قطع نظر از شخص امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) و موضوع منصوب بودن آن حضرت - که شیعه متمسک و پایبند به این معناست - دیگران به این بخش قضیه، توجه چندانی نکردند و نصب امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) را مورد ملاحظه قرار ندادند. در این قضیه، اصل مسأله نصب حاکم، مسأله مهمی است که پیام غدیر است. چرا باید این پیام روشن را که پیغمبر اکرم - مؤسس

اسلام - به همهٔ مسلمین داده‌است، العیاذُ باللّٰه نادیده گرفت؟ آن‌جا که می‌گوید: «مسلمانان! دین را از اساس زندگی و از امر حکومت که پایهٔ زندگی فردی و اجتماعی است، جدا نکنید. دین را به گوشهٔ خلوتِ خانه‌ها و ذهن و مسائل روحی منحصر نکنید. دین را به انزوا نیندازید.» اساس زندگی بشر، که بر پایهٔ حکومت است، امری است متوجه دین؛ مسئولیتی است بر دوش دین و دین باید این کار را انجام دهد... بزرگ‌ترین مظهر دخالت مردم در امور حکومت، غدیر است. خودِ غدیر این را به ما آموخت و لذاست که عید غدیر، عید ولایت است، عید سیاست است، عید دخالت مردم در امر حکومت است، عید آحاد ملت و امت اسلامی است. این عید، مخصوص شیعه هم نیست.^{۱۵}

• البته در اذهان بسیاری بلکه اکثری، بیشتر از مردم، بیشتری از اهل علم، بیشتری از مقدسین این است که اسلام به سیاست چه کار دارد، اسلام و سیاست جداست از هم. همین چیزی که حکومت‌ها نمی‌گذارند، همین که از اول القا کردند این اجانب در اذهان ما و حکومت‌ها در اذهان ما که اسلام [چه کار دارد] به سیاست، آخوند چه کار دارد به سیاست؟ فلان آخوند را وقتی عیبش را می‌گیرند می‌گویند: آخوند سیاسی است، اسلام می‌گویند از سیاست کنار است، دین علی حده است، سیاست علی حده، اینها اسلام را نشناخته‌اند. اسلامی که حکومتش تشکیل شد در زمان رسول الله و باقی ماند این حکومت به عدل یا به غیر عدل و در زمان حضرت امیر بود باز حکومت عادلانه اسلامی بود، یک حکومتی بود با سیاست، با همه جهاتی که بود. مگر سیاست چی است روابط مابین حاکم و ملت، روابط ما بین حاکم با سایر حکومت‌ها - عرض می‌کنم که - جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاست است احکام سیاسی اسلام بیشتر از احکام عبادی آن هست. کتاب‌هایی که اسلام در سیاست دارد بیشتر از کتاب‌هایی است که در عبادت دارد. این

غلط را در ذهن ما جای گیر کردندند اند و حتی حال باورشان آمده است آقایان به اینکه اسلام با سیاست جداست، یک احکام عبادی است مابین خود و خدا، بروید توی مسجدتان و هر چی می‌خواهید دعا کنید، هر چه می‌خواهید قرآن بخوانید ما هم با شما کار نداریم اما این اسلام نیست اسلام در مقابل ظلمه ایستاده است، حکم به قتل داده، حکم به کشتن داده، در مقابل کفار و در مقابل متجاسرین و کسانی که چیز هستند، احکام دارد. این همه احکام در اسلام نسبت به اینها هست، این همه احکام حکم به قتل و حکم به جهاد و حکم به اینها هست، اسلام از سیاست دور است! اسلام فقط این مسجد رفتن و قرآن خواندن و نماز خواندن است، این نیست، این احکام را دارد و باید این احکام هم اجرا بشود.^{۱۶}

■ خوب می‌شود فهمید حرف کسانی که سعی می‌کنند تا دین و بخصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همه ادیان در این جهت مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، اداره کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزه دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم توانست - اگرچه نه در شهر خود و در نقطه ولادت این بعثت، اما در نقطه دیگری از دنیای آن روز - این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.^{۱۷}

■ یک عده هستند که تصور می‌کنند می‌شود ملتی مسلمان بود؛ اما به احکام اسلامی عمل نکرد! این تصور، معنایش جدایی دین از سیاست است. معنایش این است که اسمتان مسلمان باشد، اما به احکام اسلامی عمل نکنید و سیستم بانکداری، اقتصاد، آموزش و پرورش، شکل و محتوای حکومت و ارتباطات فرد و جامعه‌تان، به خلاف اسلام و طبق قوانین غیر اسلامی و حتی ضد اسلامی باشد.

البته، این، در مورد کشورهای است که قانون دارند؛ اگرچه طبق اراده و خواست یک انسان قاصر و ناقص باشد. امروز در بعضی کشورهای اسلامی، حتی قانون هم نیست؛ حتی قانون غیر اسلامی هم وجود ندارد و اراده اشخاص مهم است. در رأس قدرت یک نفر نشسته است و دستور می‌دهد: این‌طوری شود، آن‌طوری شود. نمی‌شود که ما فرض کنیم عده‌ای مسلمانند، اما از اسلام فقط نماز، روزه، طهارت و نجاست و امثال این چیزها را دارند. در جوامعی که می‌خواهند مسلمان باشند، اسلام باید حاکم باشد. غدیر، این پیام را داشت. امروز بسیاری از جوامع، چوب عدم اعتقاد به این معنا را می‌خورند. ببینید ماجرای غدیر، این‌جا چقدر می‌تواند الهامبخش باشد!^{۱۸}

● اسلام علاوه بر اینکه بشر را در روحيات غنی می‌کند، در مادیات غنی می‌کند. اسلام دین سیاست است قبل از اینکه دین معنویات باشد. اسلام همان‌طوری که به معنویات نظر دارد و همان‌طوری که به روحيات نظر دارد و تربیت دینی می‌کند و تربیت نفسانی می‌کند و تهذیب نفس می‌کند، همان‌طور به مادیات نظر دارد و مردم را تربیت می‌کند در عالم که چطور از مادیات استفاده کنند و چه نظر داشته باشند در مادیات. اسلام مادیات را همچو تعدیل می‌کند که به الهیات منجر می‌شود. اسلام در مادیات به نظر الهیات نظر می‌کند و در الهیات به نظر مادیات نظر می‌کند. اسلام جامع مابین همه جهات است.^{۱۹}

۲. دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در قرآن

» ●

«^۱ خداوند امر فرموده که امانت‌ها را به اهلش (صاحبش) بدهید. و هرگاه بین مردم داوری کردید، به عدالت داوری کنید. خدا چه خوب به آن اندرزتان می‌دهد و یادآوری‌تان می‌کند. بی‌شک خدا شنوای بیناست. ای ایمان‌آوردگان! خدا را اطاعت کنید؛ و پیامبران را اطاعت کنید؛ و اولیای امرتان (متصدیان رهبری و حکومت‌تان) را. بنابراین، اگر در مورد چیزی با یکدیگر کشمکش پیدا کردید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، اگر به خدای یگانه و دوره آخرت ایمان دارید. آن روش بهتر است و عاقبت‌تر.

خداوند امر فرموده که «امانات را به اهلش رد کنید» عده‌ای بر این عقیده‌اند که منظور از «امانت» مطلق امانت خلقی (یعنی مال مردم) و خالق (یعنی احکام شرعی) می‌باشد.

و مقصود از «ردّ امانت الهی» این است که احکام اسلام را آن طور که هست اجرا کنند. گروه دیگری معتقدند که مراد از «امانت»، امامت است در روایت هم آمده که مقصود از این آیه، ما (یعنی ائمه علیهم‌السلام) هستیم که خداوند تعالی به ولّات امر (رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) امر کرده ولایت و امامت را به اهلش رد کنند؛ یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ولایت را به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، و آن حضرت هم به ولیّ بعد از خود واگذار کند، و همین طور ادامه یابد. در ذیل آیه می‌فرماید: »

«^۲ وقتی که حاکم شدید بر پایه

عدل حکومت کنید. خطاب به کسانی است که زمام امور را در دست داشته حکومت می‌کنند، نه قضات. قاضی قضاوت می‌کند، نه حکومت به تمام معنای کلمه. قاضی فقط از جهتی حاکم است و حکم می‌کند، چون فقط حکم قضایی صادر می‌کند، نه حکم اجرایی. چنان‌که قضات در طرز حکومت‌های قرون اخیر یکی از سه دسته

۱. نساء: ۵۸

۲. نساء: ۵۸

حکومت‌کننده هستند، نه تمام حکومت‌کنندگان و دو دسته دیگر، هیأت وزیران (مجریان)، و مجلس (برنامه‌ریزان و قانونگذاران) هستند. اساساً قضاوت یکی از رشته‌های حکومت و یکی از کارهای حکومتی است. پس باید قایل شویم که آیه شریفه « در مسائل حکومت ظهور دارد؛ و قاضی و همه حکومت‌کنندگان را شامل می‌شود. وقتی بنا شد تمام امور دینی عبارت از «امانت» الهی باشد و باید این امانت به اهلش رد شود، یکی از آنها هم حکومت است.^{۲۰}

● قرآن می‌فرماید: « در هر امری از امور بین شما نزاع واقع شد، مرجع در احکام، خدا؛ و در اجراء، رسول است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) باید احکام را از خدا بگیرد و اجرا نماید. اگر موضوع اختلافی بود، حضرت رسول به عنوان قاضی دخالت می‌کند و قضاوت (دادرسی) می‌نماید. و اگر منازعات دیگری، از قبیل زورگویی و حق‌کشی بود، نیز مرجع رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است. او چون رئیس دولت اسلام است، ملزم می‌باشد دادخواهی کند؛ مأمور بفرستد و حق را بگیرد و رد نماید. باید دانست در هر امری که مرجع رسول اکرم باشد، ائمه (علیهم‌السلام) هم می‌باشند. و اطاعت از ائمه (علیهم‌السلام) نیز اطاعت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌باشد.^{۲۱}

۲-۱. بررسی تکالیف سیاسی‌ای که خدا بر عهده «پیامبران» گذاشته است

■ انبیاء کارشان مسئله‌گویی فقط نبود. اگر انبیاء فقط به این اکتفا می‌کردند که حلال و حرامی را برای مردم بیان کنند، این که مشکلی وجود نداشت؛ کسی با اینها در نمی‌افتاد. در این آیات

شریفه‌ای که این قاری محترم با صوت خوش و با تجوید خوب در اینجا تلاوت کردند:»

«^۱ این چه تبلیغی است که خشیت از مردم در او مندرج است که انسان باید از مردم نترسد در حال این تبلیغ. اگر فقط بیان چند حکم شرعی بود که ترس موردی نداشت که خدای متعال تمجید کند که از مردم نمی‌ترسند؛ از غیر خدا نمی‌ترسند. این تجربه‌های دشواری که انبیاء الهی در طول عمر مبارک خودشان متحمل شدند، برای کی بود؟ چه کار می‌کردند؟»

«^۲ چی بود این

رسالتی که باید برایش جنگید؟ باید جنود الله را برای او بسیج کرد، پیش برد؛ فقط گفتن چند جمله حلال و حرام و گفتن چند مسئله است؟ انبیاء برای اقامه حق، برای اقامه عدل، برای مبارزه با ظلم، برای مبارزه با فساد قیام کردند، برای شکستن طاغوت‌ها قیام کردند. طاغوت آن بتی نیست که به فلان دیوار یا در آن زمان به کعبه آویزان می‌کردند؛ او که چیزی نیست که طغیان بخواهد بکند. طاغوت آن انسان طغیانگری است که به پشتوانه آن بت، بت وجود خود را بر مردم تحمیل می‌کند. طاغوت، فرعون است؛»

«^۳ این، طاغوت است. با

اینها جنگیدند، با اینها مبارزه کردند، جان خودشان را کف دست گذاشتند، در مقابل ظلم ساکت نشستند، در مقابل زورگویی ساکت نشستند، در مقابل اضلال مردم سکوت نکردند. انبیاء، اینند.^{۲۲}

۱. (پیامبران) پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند. (احزاب: ۳۹)

۲. چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند). (آل عمران: ۱۴۶)

۳. فرعون در زمین برتری جویی کرد، و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند. (قصص: ۴)

■ معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: «^۱ اقامهٔ قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^{۲۳}»

■ آن انسان یا انسان‌هایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولیّ جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را به عهده بگیرند اینها چه کسانی می‌توانند باشند؟

... پاسخ دین و مکتب به این سؤال این است که «

«^۲ آن کسی که عملاً در جامعه، زمام فرمان را، امر و نهی را از سوی پروردگار عالم به دست می‌گیرد، «رسول» اوست. لذا در جامعه وقتی که پیغمبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند؛ پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد.^{۲۴}»

● سازش با ظالم، ظلم بر مظلومین است، سازش با ابرقدرت‌ها، ظلم بر بشر است. آنهایی که به ما می‌گویند سازش کنید، آنها یا جاهل هستند یا مزدور. سازش با ظالم، یعنی، این که دست ظالم را باز کن تا ظلم کند. این خلاف رای تمام انبیاست. انبیای عظام، تا آن جا که توانستند جدیت کردند که ظلم را از این بشر ظالم بزادیند، به موعظه، به نصیحت، به امر به معروف، به نهی از منکر، به «

«^۳» بعد از آنکه موعظه نشد،

نصیحت نشد، آخر دوا، این است که داغش کنند؛ شمشیر، آخر دواست.^{۲۵}

■ تمام جنگ‌های پیغمبر در حقیقت جنگ‌های دفاعی بود نه اینکه در همهٔ عملیات پیغمبر می‌نشست تا بیایند بهش حمله کنند. نه! دفاعی به این معنا درست نیست؛ اما اگر پیغمبر مسلح نمی‌شد اگر

۱. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۲. سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او. (مائده: ۵۵)

۳. و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید است. (حدید: ۲۵)

۴. آخرین درمان، داغ گذاشتن است. (وسائل‌الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۲۶)

آماده نمی‌شد، اگر»^۱ «نمی‌بود، یقیناً اسلام را و قرآن را و پیغمبر را و جامعه اسلامی را همان روزهای اول تکه پاره کرده بودند، لذا پیغمبر مجبور بود بجنگد.^{۲۶}

■ قرآن در جای دیگر به پیامبر می‌گوید: «

«؛^۲ با کفار و منافقان با خشونت رفتار کن! همان ماده غلط که در آیه قبلی بود، در این جا هم هست؛ منتها آن جا با مؤمنین است، در معاشرت است، در رفتار فردی است؛ اما این جا در اجرای قانون و اداره جامعه و ایجاد نظم است؛ آن جا غلظت بد است؛ این جا غلظت خوب است. آن جا خشونت بد است؛ این جا خشونت خوب است.^{۲۷}

■ مهم‌ترین کار انبیای عظام الهی مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمت‌های خدا را ضایع کردند: «

«.^۳ آیه قرآن، از این حکومت‌های فاسد، با این تعبیرات تکان دهنده یاد می‌کند؛ سعی کردند تا فساد را جهانگیر کنند.»^{*}

«؛ نعمت‌های الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبدیل کردند و انسان‌ها را که باید از این نعم برخوردار می‌شدند، در جهنم سوزانی که از کفران خود به وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند. انبیاء در مقابل اینها صف آرایی کردند. اگر انبیاء با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. اینکه قرآن می‌گوید: «^۴ چه

۱. هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید! (انفال: ۶۰)

۲. ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! (توبه: ۳)

۳. (به شهادت اینکه) وقتی بر می‌گردند (و یا وقتی به ولایت و ریاستی می‌رسند) با تمام نیرو در گستردن فساد در زمین می‌کوشند و به مال و جانها دست می‌اندازند. (بقره: ۲۰۵)

۴. آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟! * جهنمی است که وارد آن می‌شوند و بد قرار گاهیست. (ابراهیم: ۲۸ و ۲۹)

۵. چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! (آل عمران: ۱۴۶)

بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتل و جنگ دست زدند؛ این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیاء، همین حکومت‌های فاسد، قدرت‌های ویرانگر و طغیانگر تاریخ بودند که بشریت را بدبخت و نابود کردند.

انبیاء نجات‌دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوت‌ها و رسالت‌ها، اقامهٔ عدل معرفی شده‌است: «

۱. «اصلاً انزال کتاب‌های الهی و

ارسال رسل برای این بوده‌است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد.

حرکت امام حسین (علیه‌السلام) چنین حرکتی بود. فرمود: «

۲. «همچنین فرمود: «

۳. «یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی تفاوت

بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین (علیه‌السلام) برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین (علیه‌السلام) به فکر حکومت نبود، امام حسین (علیه‌السلام) به فکر سرکوب کردن قدرت‌های طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون.^{۲۸}

۱. ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۲. جز این نیست که من بمنظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدم خارج شدم. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹)

۳. کسی که سلطان ستمکشی را که حرام خدا را حلال بداند، عهد و پیمان خدا را بشکند، مخالف سنت رسول الله باشد، در میان مردم با گناه و عدوان رفتار نماید، سپس قول و رفتار خود را تغییر ندهد خدا حق دارد که وی را هم در جایگاهی نظیر جایگاه او داخل کند. (بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲)

۲-۲. بررسی تکالیف سیاسی‌ای که خدا بر عهده «مسلمانان» گذاشته است

■ قرآن فرموده است: «^۱ پیامبر نیامد که نصیحتی بکند، حرفی بزند، مردم هم کار خودشان را بکنند و به او هم احترامی بگذارند؛ آمد تا مورد اطاعت قرار بگیرد، جامعه و زندگی را هدایت کند، نظام را تشکیل بدهد و انسان‌ها را به سمت اهداف زندگی درست پیش ببرد.^{۳۹}»

■ قرآن می‌گوید: «^۲؛ مسلمانان بایستی نسبت به کفار سختگیر باشند. این کفار کجا هستند؟ هر غیر معتقد به اسلام کسی نیست که باید نسبت به او سختگیر بود و شدت گرفت. قرآن می‌گوید: «

«^۳ کسانی که با شما سر ستیزه ندارند و علیه شما توطئه نمی‌کنند و کمر به نابودی نسل و ملت شما نبسته‌اند، ولو از دین دیگری باشند، با آنها نیکی کنید و رفتار خوب داشته باشید؛ کافری که با او باید شدید بود، این نیست.»

«^۴ باید با کسانی شدید بود که با هویت، اسلام، ملیت، کشور، تمامیت ارضی، استقلال، شرف، عزت، ناموس، سنت‌ها، فرهنگ و ارزش‌های شما مبارزه می‌کنند. این فرهنگی است که باید بر جامعه ما حاکم باشد. تساهل و تسامح باید بین خود مسلمانان برقرار باشد.^{۳۰}»

۱. ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. (نساء: ۶۴)

۲. در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۳۹)

۳. خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. (ممتحنه: ۸)

۴. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند. (ممتحنه: ۹)

۲-۳. شرح فعالیت‌های سیاسی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)

در قرآن

■ آخرین جنگی که آنها سراغ پیغمبر آمدند، جنگ خندق - یکی از آن جنگ‌های بسیار مهم - بود... کفار، مقابل خندق آمدند، اما دیدند نمی‌توانند؛ لذا شکسته و مفتضح و مأیوس و ناکام مجبور شدند برگردند. پیغمبر فرمود تمام شد؛ این آخرین حمله قریش مکه به ماست. از حالا دیگر نوبت ماست؛ ما به طرف مکه و به سراغ آنها می‌رویم. سال بعد از آن، پیغمبر گفت ما می‌خواهیم به زیارت عمره بیاییم.

ماجرای حدیبیه - که یکی از ماجراهای بسیار پرمغز و پرمعناست - در این زمان اتفاق افتاد. پیغمبر به قصد عمره به طرف مکه حرکت کرد. آنها دیدند در ماه حرام - که ماه جنگ نیست و آنها هم به ماه حرام احترام می‌گذاشتند - پیغمبر به طرف مکه می‌آید. چه کار کنند؟ راه را باز بگذارند بیاید؟ با این موفقیت، چه کار خواهند کرد و چطور می‌توانند در مقابل او بایستند؟ آیا در ماه حرام بروند با او جنگ کنند؟ چگونه جنگ کنند؟ بالاخره تصمیم گرفتند و گفتند می‌رویم و نمی‌گذاریم او به مکه بیاید؛ و اگر بهانه‌ای پیدا کردیم، قتل‌عامشان می‌کنیم. پیغمبر با عالی‌ترین تدبیر، کاری کرد که آنها نشستند و با او قرارداد امضاء کردند تا برگردد؛ اما سال بعد بیاید و عمره بجا آورد و در سرتاسر منطقه هم برای تبلیغات پیغمبر فضا باز باشد. اسمش صلح است؛ اما خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «

«^۱ ما برای تو فتح مبینی ایجاد کردیم. اگر کسانی

به مراجع صحیح و محکم تاریخ، مراجعه کنند، خواهند دید که ماجرای حدیبیه چقدر عجیب است. سال بعد پیغمبر به عمره رفت و علی‌رغم آنها، شوکت آن بزرگوار روزبه‌روز زیاد شد. سال بعدش -

یعنی سال هشتم - که کفار نقض عهد کرده بودند، پیغمبر رفت و مکه را فتح کرد، که فتحی عظیم و حاکی از تسلط و اقتدار آن حضرت بود. بنابراین پیغمبر با این دشمن هم مدبرانه، قدرتمندانه، با صبر و حوصله، بدون دستپاچگی و بدون حتی یک قدم عقب‌نشینی برخورد کرد و روزبه‌روز و لحظه‌به‌لحظه به طرف جلو پیش رفت.^{۳۱}

■ ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرقابل انفصال و انفکاک. جامعه اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولی - متصل است. لازمه همین ارتباط و اتصال است که جامعه اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب می‌کند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع می‌کند و با آن معارضه می‌نماید. یعنی « لازمه ولایت و توحید جامعه اسلامی است.^{۳۲} »

■ پیامبر گرامی اسلام به فرمان الهی «^۲ در مهمات حکومتی اسلام مشورت می‌فرمودند و حتی در صورت غلبه رأی جمع بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می‌کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی‌سابقه مسلمین در آغاز تاریخ اسلام بوده است.^{۳۳} »

■ قرآن می‌گوید: «^۳ مسلمانان بایستی نسبت به کفار سختگیر باشند. این کفار کجا هستند؟ هر غیر معتقد به اسلام کسی نیست که باید نسبت به او سختگیر بود و شدت گرفت. قرآن می‌گوید: »

۱. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ محمد (ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

۲. آل عمران: ۱۵۹

۳. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹)

«^۱ کسانی که با

شما سر ستیزه ندارند و علیه شما توطئه نمی‌کنند و کمر به نابودی نسل و ملت شما نبسته‌اند، ولو از دین دیگری باشند، با آنها نیکی کنید و رفتار خوب داشته باشید؛ کافری که با او باید شدید بود، این نیست.»

«^۲ باید با کسانی شدید بود که با هویت، اسلام، ملیت، کشور، تمامیت ارضی، استقلال، شرف، عزت، ناموس، سنت‌ها، فرهنگ و ارزش‌های شما مبارزه می‌کنند. این فرهنگی است که باید بر جامعه ما حاکم باشد. تساهل و تسامح باید بین خود مسلمانان برقرار باشد.»^{۳۴}

■ دشمن سوم پیامبر، یهودی‌ها بودند؛ یعنی بیگانگان نامطمئنی که علی‌العجاله حاضر شدند با پیغمبر در مدینه زندگی کنند؛ اما دست از موذی‌گری و اخلاص‌گری و تخریب برنمی‌داشتند. اگر نگاه کنید، بخش مهمی از سوره بقره و بعضی از سوره‌های دیگر قرآن مربوط به برخورد و مبارزه فرهنگی پیغمبر با یهود است. چون گفتیم اینها فرهنگی بودند؛ آگاهی‌هایی داشتند؛ روی ذهن‌های مردم ضعیف‌الایمان اثر زیاد می‌گذاشتند؛ توطئه می‌کردند؛ مردم را ناامید می‌کردند و به جان هم می‌انداختند. اینها دشمن سازمان‌یافته‌ای بودند. پیغمبر تا آن جایی که می‌توانست، با اینها مدارا کرد؛ اما بعد که دید اینها مدارا بردار نیستند، مجازاتشان کرد. پیغمبر، بیخود و بدون مقدمه هم سراغ اینها نرفت؛ هر کدام از این سه قبیله عملی انجام دادند و پیغمبر بر طبق آن عمل، آنها را مجازات کرد. اول، بنی‌قینقاع بودند که به پیغمبر خیانت کردند؛ پیغمبر سراغشان رفت و فرمود باید از آن جا بروید؛ اینها را کوچ داد و از آن منطقه بیرون کرد و تمام امکاناتشان برای مسلمان‌ها ماند. دسته دوم، بنی‌نضیر

۱. ممتحنه: ۸

۲. ممتحنه: ۹

بودند. اینها هم خیانت کردند - که داستان خیانت‌هایشان مهم است - لذا پیغمبر فرمود مقداری از وسایلتان را بردارید و بروید؛ اینها هم مجبور شدند و رفتند. دستۀ سوم بنی قریظه بودند که پیغمبر امان و اجازه‌شان داد تا بمانند؛ اینها را بیرون نکرد؛ با اینها پیمان بست تا در جنگ خندق نگذارند دشمن از طرف محلاتشان وارد مدینه شود؛ اما اینها ناجوانمردی کردند و با دشمن پیمان بستند تا در کنار آنها به پیغمبر حمله کنند! یعنی نه فقط به پیمان‌شان با پیغمبر پایدار نماندند، بلکه در آن حالی که پیغمبر یک قسمت مدینه را - که قابل نفوذ بود - خندق حفر کرده بود و محلات اینها در طرف دیگری بود که باید مانع از این می‌شدند که دشمن از آن جا بیاید، اینها رفتند با دشمن مذاکره و گفتگو کردند تا دشمن و آنها - مشترکاً - از آن جا وارد مدینه شوند و از پشت به پیغمبر خنجر بزنند! پیغمبر در اثنای توطئه اینها، ماجرا را فهمید. محاصره مدینه، قریب یک ماه طول کشیده بود؛ در اواسط این یک ماه بود که اینها این خیانت را کردند. پیغمبر مطلع شد که اینها چنین تصمیمی گرفته‌اند. با یک تدبیر بسیار هوشیارانه، کاری کرد که بین اینها و قریش به هم خورد - که ماجرایش را در تاریخ نوشته‌اند - کاری کرد که اطمینان اینها و قریش از همدیگر سلب شد. یکی از آن حیل‌های جنگی سیاسی بسیار زیبای پیغمبر همین جا بود؛ یعنی اینها را علی‌العجاله متوقف کرد تا نتوانند لطمه بزنند. بعد که قریش و هم‌پیمانانشان شکست خوردند و از خندق جدا شدند و به طرف مکه رفتند، پیغمبر به مدینه برگشت. همان روزی که برگشت، نماز ظهر را خواند و فرمود نماز عصر را جلوی قلعه‌های بنی قریظه می‌خوانیم؛ راه بیفتیم به آن جا برویم؛ یعنی حتی یک شب هم معطل نکرد؛ رفت و آنها را محاصره کرد. بیست‌وپنج روز بین اینها محاصره و درگیری بود؛ بعد

پیغمبر همه مردان جنگی اینها را به قتل رساند؛ چون خیانتشان بزرگتر بود و قابل اصلاح نبودند. پیغمبر با اینها اینگونه برخورد کرد؛ یعنی دشمنی یهود را - عمدتاً در قضیه بنی قریظه، قبلش در قضیه بنی نضیر، بعدش در قضیه یهودیان خیبر - اینگونه با تدبیر و قدرت و پیگیری و همراه با اخلاق والای انسانی از سر مسلمانها رفع کرد. در هیچ کدام از این قضایا، پیغمبر نقض عهد نکرد؛ حتی دشمنان اسلام هم این را قبول دارند که پیغمبر در این قضایا هیچ نقض عهدی نکرد؛ آنها بودند که نقض عهد کردند.^{۳۵}

■ دشمن چهارم، منافقین بودند. منافقین در داخل مردم بودند؛ کسانی که به زبان ایمان آورده بودند، اما در باطن ایمان نداشتند؛ مردمان پست، معاند، تنگ نظر و آماده همکاری با دشمن، منتها سازمان نیافته. فرق اینها با یهود این بود. پیغمبر با دشمن سازمان یافته‌ای که آماده و منتظر حمله است تا ضربه بزند، مثل برخورد با یهود رفتار می‌کند و به آنها امان نمی‌دهد؛ اما دشمنی را که سازمان یافته نیست و لجاجت‌ها و دشمنی‌ها و خباثت‌های فردی دارد و بی‌ایمان است، تحمل می‌کند. عبدالله بن ابی، یکی از دشمن‌ترین دشمنان پیغمبر بود. تقریباً تا سال آخر زندگی پیغمبر، این شخص زنده بود؛ اما پیغمبر با او رفتار بدی نکرد. در عین حال که همه می‌دانستند او منافق است؛ ولی با او مامشات کرد؛ مثل بقیه مسلمانها با او رفتار کرد؛ سهمش را از بیت‌المال داد، امنیتش را حفظ کرد، حرمتش را رعایت کرد. با اینکه آنها این همه بدجنسی و خباثت می‌کردند؛ که باز در سوره بقره، فصلی مربوط به همین منافقین است.

وقتی که جمعی از این منافقین کارهای سازمان یافته کردند، پیغمبر به سراغشان رفت. در قضیه مسجد ضرار، اینها رفتند مرکزی درست کردند؛ با خارج از نظام اسلامی - یعنی با کسی که در منطقه روم بود؛ مثل ابوعامر راهب - ارتباط برقرار کردند و مقدمه‌سازی کردند تا

از روم علیه پیغمبر لشکر بکشند. در این جا پیغمبر به سراغ آنها رفت و مسجدی را که ساخته بودند، ویران کرد و سوزاند. فرمود این مسجد، مسجد نیست؛ این جا محلّ توطئه علیه مسجد و علیه نام خدا و علیه مردم است.^۱ یا آن جایی که یک دسته از همین منافقین، کفر خودشان را ظاهر کردند و از مدینه رفتند و در جایی لشکری درست کردند؛ پیغمبر با اینها مبارزه کرد و فرمود اگر نزدیک بیایند، به سراغشان می‌رویم و با آنها می‌جنگیم.^{۳۶}

۲-۴. لزوم طرد ولایت طاغوت

■ قرآن کریم، هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی می‌کند و می‌گوید: هر کسی که تحت ولایت خدا نباشد، تحت ولایت طاغوت است. طاغوت یعنی چه؟ طاغوت از ماده طغیان است. طغیان یعنی سرکشی کردن و از محدوده دایره طبیعی و فطری زندگی انسان فراتر رفتن. مثلاً فرض بفرمایید انسان برای کامل شدن پدید آمده‌است آن کسی که انسان را از کامل شدن بیندازد، طاغوت است.^{۳۷}

■ قرآن می‌فرماید: «ایمان آورده‌اند، مقاتله و ستیزشان در راه خداست.»

«آن کسانی که کفر و انکار ورزیده‌اند

مقاتله و ستیزشان در راه طاغوت است. و بعد می‌فرماید: «

«با اولیاء و پیوستگان شیطان ستیز و مقابله و مقاتله

بکنید...^۲ آن کسی که تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی‌کند باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند. ممکن است

۱. «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَيُخَلِّفُونَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يُضِلُّهُمْ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.» (توبه: ۱۰۷)

۲. کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند و آنها که کافرند، در راه طاغوت ایت و افراد طغیانگر! پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است. (نساء: ۷۶)

بپرسید مگر تحت فرمان شیطان و طاغوت زندگی کردن وتن به فرمان او دادن چه مفسده‌ای دارد؟ این هم یکی از نکات آیات امروز است، قرآن در این زمینه به ما چند جواب می‌دهد: جواب اول این است که اگر تن به ولایت شیطان دادی شیطان بر تمام انرژی‌های سازنده و خلاق و آفریننده و ثمربخش وجود تو مسلط خواهد شد، اگر چنانچه گردنت را به طرف شیطان و طاغوت بردی که ریسمان ولایتش را بر گردن تو بیندازد، دیگر از دست او خلاصی پیدا نخواهی کرد، هر چه در وجود تو از نیرو و ابتکار و از فعالیت‌های سازنده و از جلوه‌های درخشنده وجود دارد، تحت قبضه طاغوت و شیطان در خواهد آمد و وقتیکه تمام وجودت در قبضه او در آمد به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که می‌خواهد و با هر وسیله‌ای که می‌خواهد بکشاند و ببرد، و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود، برای او این چیزها هدف نیست؛ بلکه برای شیطان و طاغوت مصالح شخصی هدف اولی است و می‌خواهد آنها را تامین کند. پس تو را در راه مصالح شخصی خود به کار می‌اندازد اگر به این جملات حساب شده‌ای که عرض شد دقت کنید، خواهید دید که تحت هر جمله‌ای معنایی است که با واقعیت‌های تاریخی تطبیق می‌کند اگر تن به ولایت طاغوت دادی تمام نیروها و انرژی‌ها و ابتکارها و استعدادها تو در قبضه طاغوت واقع می‌شود و وقتی در قبضه طاغوت واقع شد دیگر به سود تو نخواهد بود، برای شیطان، خود او و مصالح خودش مطرح است، اگر چنانچه در راه او افتادی در جهت مصالح و منافع خودش تو را قربانی خواهد کرد و به گمراهی خواهد کشاند. قدرت در اختیار اوست و تو هم که خودت را به دست او دادی، می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست؛

حلقه‌ای در گردنم افکنده «دوست»

می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست

این آیه‌ای که از سوره نساء می‌خواهم بسیار آیه قابل توجه و قابل تدبیر است: «^۱ هر کس که

پس از روشن شدن راه حق بر او بارسول خدا به مخاصمت و ستیزه برخیزد و از پیغمبران جدا بشود و راهش را از راه نبوت (همان راهی که قبلاً برایتان ترسیم کردم) منشعبت کند،»

«^۲ و راهی غیر از راه مؤمنان و جامعه اسلامی و هدف‌های ایمانی را پیروی نکند، خودش را از جمع مسلمانان کنار بکشند»

«^۳ همان چیزی را که خود او بر گردن افکنده‌است، بر گردنش استوار می‌کنیم. همان ولایتی را که خود او به دست خود پذیرفته و با پای خودش در آن منطقه رفته و سکنی گزیده، او را در همان جا پا شکسته می‌کنیم؛ زیرا طبق آیه»

«^۴ تو زمامت را به شیطان دادی پس بگذار این زمام در دست شیطان بماند، این سنت خداست، این قانون آفرینش است تا اینجا مربوط به این دنیاست، برای آن دنیا در ادامه آیه می‌فرماید:»

«^۵ از اینجا هم یکسره راهی دوزخ قهر پروردگار و عذاب جاودانه الهی خواهد شد.^{۳۸}»

■ اولی الامر و صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق می‌کند. در حالی که آنها یک چنین شرطی را عملاً شرط ندانسته و بر طبق آن عمل نکردند. «
پس اگر در چیزی منازعه و اختلافی داشتید،»

۱. «وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا»؛ و هر کس بعد از آنکه حق برایش روشن شد مخالفت رسول کند و روشی غیر راه مؤمنین اتخاذ نماید، وی را به همان وضعی که دوست دارد واگذاریم و به جهنم در آریم که چه بد سر انجامی است. (نساء: ۱۱۵)

۲. همان

۳. همان

۴. (اذا) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند! (الرعد: ۱۱)

۵. به دوزخ داخل می‌کنیم و جایگاه بدی دارد. (نساء: ۱۱۵)

«؛ آن را به خدا و رسول برگردانید،»
«؛ اگر شما مؤمن به خدا و روز واپسین هستید،» «؛ این نیکوتر است،» «؛^۱ دارای عاقبت بهتری است. ببینید مردم را متوجه می‌کند به عواقب نیک و فرمانروایی نیکان و عواقب سوء فرمانروایی بدان، آیه بعدی طعن به کسانی است که از این فرمان کلی سر می‌پیچند.»
«؛ آیا نمی‌نگری به آن کسانی که می‌پندارند که ایمان آورده‌اند به آنچه بر تو نازل شده‌است،» «؛ و می‌پندارند که به آیین پیشینیان تو ایمان دارند، خودشان را مؤمن فرض می‌کنند، در حالی که کاری از آنها سر می‌زند که منافی با ایمان به خداست،» «؛ می‌خواهند تحاکم به طاغوت کنند؛ یعنی حل و فصل کار خود را به طاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند و فرمان بگیرند و بر طبق نظر او زندگی خود را به راه ببرند، این منافی با ایمان است.» «؛ می‌خواهند نزد طاغوت تحاکم کنند، در حالی که» «؛ در حالی که به آنها فرمان داده شده است که به طاغوت کفر بورزد،» «؛^۲ و شیطان می‌خواهد که آنان را گمراه کند، گمراهی و سرگستگی بسی دور. که من احتمال می‌دهم این شیطان همان خود طاغوت است و چیز دیگری نیست، اینها می‌خواهند سراغ طاغوت بروند، غافل از اینکه این شیطانی که به عنوان طاغوت در قرآن شناخته می‌شود، آنها را از راه راست دور می‌کند و آنها از وادی‌های سرگردانی سر در خواهند آورد. شیطان آنها را آنچنان از جاده دور می‌اندازد که برگشتنش کار یک ذره و دو ذره نیست. خیلی به دشواری می‌توانند به راه راست و هدایت برگردند.^۳

۱. نساء: ۵۹

۲. نساء: ۶۰

۳. همان

• شرع و عقل حکم می‌کند که نگذاریم وضع حکومت‌ها به همین صورت ضد اسلامی یا غیر اسلامی ادامه پیدا کند. دلایل این کار واضح است:

چون برقراری نظام سیاسی غیر اسلامی به معنای بی‌اجرا ماندن نظام سیاسی اسلام است.

همچنین به این دلیل که هر نظام سیاسی غیر اسلامی نظامی شرک‌آمیز است، چون حاکمش «طاغوت» است؛ و ما موظفیم آثار شرک را از جامعه مسلمانان و از حیات آنان دور کنیم و از بین ببریم.

و باز به این دلیل که موظفیم شرایط اجتماعی مساعدی برای تربیت افراد مؤمن و با فضیلت فراهم سازیم. و این شرایط درست ضد شرایط حاکمیت «طاغوت» و قدرت‌های نارواست. شرایط اجتماعی‌ای که ناشی از حاکمیت «طاغوت» و نظام شرک‌آمیز است، لازمه‌اش همین فساد است که می‌بینید. این همان »

«^۱ است که باید از بین برود؛ و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. این همان فساد است که فرعون با سیاست خود در کشور مصر به وجود آورد، و »^۲

در این شرایط اجتماعی و سیاسی، انسان مؤمن و متقی و عادل نمی‌تواند زندگی کند و بر ایمان و رفتار صالحش باقی بماند. و دو راه در برابر خود دارد: یا اجباراً اعمالی مرتکب شود که شرک‌آمیز و ناصالح است. یا برای اینکه چنین اعمالی مرتکب نشود و تسلیم اوامر و قوانین «طاوagیت» نشود با آنها مخالفت و مبارزه کند تا آن شرایط فاسد را از بین ببرد.

ما چاره نداریم جز اینکه دستگاه‌های حکومتی فاسد و فاسدکننده را از بین ببریم و هیأت‌های حاکمه خائن و فاسد و ظالم و جائر را

۱. فساد در روی زمین بکشد. (مآئده: ۳۲)

۲. او به یقین از مفسدان بود! (قصص: ۴)

سرنگون کنیم. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام بدهند، و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند.^{۴۰}

■ اگر یک عده در خلوت، خود را به عبادت مشغول کنند، در حالی که عرصهٔ جامعه، ادارهٔ جامعه، مدیریت کشور و سررشته‌داری امور، دست افکار و اهواء و مکتب‌های گوناگون باشد، آنها از این اسلام ابایی ندارند و به آن اهمیتی نمی‌دهند؛ اما اگر اسلام آنچنان که خدا خواسته و قرآن تشریح کرده، به معنای برنامهٔ زندگی تلقی شد و مورد پذیرش قرار گرفت، از آن می‌ترسند. چرا؟ چون این اسلام، در وهلهٔ اول دو عنصر بزرگ در درون خود دارد که یکی عبارت است از احترام به شخصیت و اهتمام به رشد انسان، و دوم جلوگیری از نفوذ غارتگران و طاغوت‌ها و قدرتمندان نابحق و ظالم و ستمگر جهانی. در کلمهٔ توحید، اینها وجود دارد؛ « یکی از مصرع‌های برجسته و مهم قصیدهٔ » « این است که با طاغوت‌ها، طغیانگرهای جهانی، قدرت‌های ظالم بین‌المللی و ستمگرانی که امروز شما می‌بینید در دنیا چگونه تاخت و تاز می‌کنند و با ملت‌ها چه می‌کنند، نمی‌شود کنار آمد.^{۴۱}

■ اگر تشکیل حکومت اسلامی از خاصیت‌های اسلام بیگانه باشد - یعنی اگر با ظلم و بدی و شرارت به مقابله نپردازد - شاید دشمن مهمی هم پیدا نکند؛ اما اسلام فقط اکتفا نمی‌کند که شعار طرفداری از انسانیت سر دهد، بلکه اسلام برای تحقق این شعار، مبارزه و مقابله با شرارت و شیطانیت را هم سر می‌دهد. در واقع برای اینکه اسلام بتواند سعادت را برای انسان‌ها محقق کند، باید با عوامل و عناصری که ضد انسانیت و ضد سعادت انسان حرکت می‌کنند و حیاتشان وابسته به آن است، مبارزه کند. لذا در اسلام، جهاد و مبارزه وجود دارد. در سرتاسر قرآن، نام شیطان و مفهوم شیطانیت، از بسیاری از مفاهیم، بیشتر تکرار شده‌است؛ برای اینکه مردم، شیطان و حضور

شیطان را فراموش نکنند. اگر فراموش کردید که دشمن در کمین شماست، غفلت، شما را فرا خواهد گرفت، حرکت را کند خواهد کرد و از بین خواهد برد - یعنی بزرگ‌ترین فرصت برای دشمن است - لذا شما ببینید در طول این سال‌های متمادی، هر وقت، هر کسی و هر جا، از دشمنی دشمنان و توطئه مستکبران و دشمنی امریکا و اسرائیل و بقیه مخالفان آزادی و سعادت بشر سخن گفته‌است، از سوی تبلیغاتچی‌های جهانی مورد تخطئه قرار گرفته‌است! آنها می‌خواهند ملت ایران فراموش کند که دشمنی دارد.^{۴۲}

۳. سنت پرچمداران و صاحبان رسالت الهی در پیگیری و تحقق حکومت

■ از دوران حضرت آدم که رشته نبوت‌ها و رسالت‌ها شروع شد و بارها و بارها حکومت‌های نبوی در طول تاریخ تشکیل گردید - مثل سلیمان و داوود و کسان دیگری از بنی‌اسرائیل تا زمان پیغمبر ما - آن جایی که ترکیب بدیع و شیوای دین و سیاست در اوج خود به صورت یک سنت ماندگار درآید و هدایت جامعه را تضمین کند، در قضیه غدیر اتفاق افتاد.^{۴۳}

● آنچه میزان حکومت و مربوط به اجتماع و سیاست است ارزش‌های معنوی است. در صدر اسلام در دو زمان، دو بار حکومت اصیل اسلام محقق شد، یک زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) و دیگر وقتی که در کوفه علی ابن ابیطالب (سلام الله علیه) حکومت می‌کرد. در این دو مورد بود که ارزش‌های معنوی حکومت می‌کرد. یعنی یک حکومت عدل برقرار و حاکم ذره‌ای از قانون تخلف نمی‌کرد. حکومت در این دو زمان حکومت قانون بوده است و شاید دیگر هیچ وقت حاکمیت قانون را بدان‌گونه سراغ نداشته باشد حکومت که - کم - ولی امرش (که حالا به سلطان یا رئیس جمهور تعبیرش می‌کنند) در مقابل قانون با پایین‌ترین فردی که در آنجا

زندگی می‌کنند علی‌السواء باشد، در حکومت صدر اسلام این معنی بوده است. حتی قضیه ای از حضرت امیر در تاریخ است: در وقتی که حضرت امیر (سلام الله علیه) حاکم وقت و حکومتش از حجاز تا مصر و تا ایران و جاهای بسیاری دیگر بسط داشت، قضات هم از طرف خودش تعیین می‌شد، در یک قضیه‌ای که ادعایی بود بین حضرت امیر و یک نفر یمنی که آن هم از اتباع همان مملکت بود، قاضی حضرت امیر را خواست، در صورتی که قاضی دست نشانده خود او بود، و حضرت امیر بر قاضی وارد شد و قاضی خواست به او احترام بگذارد، امام فرمود که در قضا به یک فرد احترام نکنید، باید من و او علی‌السواء باشیم، و بعد هم که قاضی برضد حضرت امیر حکم کرد، با روی گشاده قبول کرد.^{۴۴}

● خودخدمتگزاران به قرآن هم این مطلب را نمی‌شود حالیشان کرد - بعضی از آنها را - که اسلام دین سیاست است. این را شاید عیب می‌دانند برای اسلام! اسلام سلطنت دارد، نه سلطنت این طوری؛ حکومت دارد؛ اسلام امامت دارد، خلافت دارد؛ پیغمبر اسلام حکومت تشکیل کرده بود، حضرت امیر (سلام الله علیه) حکومت داشت، استاندار داشت، فرماندار داشت - همه اینها را داشت. اینها ارتش داشتند، قواعد ارتش داشتند؛ همه چیز داشتند.^{۴۵}

■ این روند، در ده سالی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان امام مجتبی (علیه‌الصلوة والسلام) و خلافت آن بزرگوار - که تقریباً شش ماه طول کشید - ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می‌رفت، تمام روی زمین را هم می‌گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد.^{۴۶}

■ این را من عرض بکنم که تشکیل حکومت اسلامی، یکی از معجزه‌گون‌ترین کارهاست... نبی مکرم اسلام انسان‌ها را اول ساخت؛ اول این پایه‌ها را تراشید، تا توانست این بنا را بر روی دوش آنها قرار دهد. در تمام مدت آن ده سال - که بیش از صد سال کار در این ده سال^{۴۷} متراکم شده‌است - پیغمبر در همه جا؛ در بحبوحه جنگ، در هنگام ساختن، در هنگام عبادت کردن، در هنگام گفتگو کردن با مردم، بنای هویت انسان‌های مخاطب خودش را فراموش نکرد؛ پیغمبر در غوغای جنگ‌های خطرناک مثل احزاب، بدر و احد هم انسان‌سازی می‌کرد. آیات قرآن را ملاحظه کنید!^{۴۸}

۳-۱. سنت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم)

● در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) این طور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند؛ بلکه آن را اجرا می‌کردند. رسول الله (صلی الله علیه و آله) مجری قانون بود. مثلاً قوانین جزایی را اجرا می‌کرد:

دست سارق را می‌برید؛ حد می‌زد؛ رجم می‌کرد. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای این است که احکام خدا را که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید.^{۴۹}

■ ... اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود.

«۱»

»

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، همه آن چیزهایی را که می تواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خب! در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعه اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می نشیند.^{۵۰}

■ ... شروع این راه در سیزده سال اول زندگی پیغمبر است؛ تا اینکه منتهی به تشکیل حکومت می شود. پس قدم بعدی، تشکیل نظام مبتنی به این تفکر و بر مایه بعثت است. لذا توجه می کنید از این ترتیب، خوب می شود فهمید حرف کسانی که سعی می کنند تا دین و بخصوص دین اسلام را جدای از حکومت معرفی کنند، غلط است. البته همه ادیان در این جهت مثل هم هستند؛ لیکن این ادعا در مورد اسلام، خیلی عجیب است که کسی بخواهد دین اسلام را از زندگی، سیاست، اداره کشور و از حکومت جدا کند؛ کنار بگذارد و بین اینها تفکیک ایجاد نماید. اسلام از روز اولی که به وجود آمد، با یک مبارزه دشوار، به سمت تشکیل یک نظام و یک جامعه حرکت کرد. بعد از سیزده سال مبارزه هم، پیغمبر اکرم توانست - اگرچه نه در شهر خود و در نقطه ولادت این بعثت، اما در نقطه دیگری از دنیای آن روز - این نظام را سر پا کند و به وجود آورد.

... بنابراین پیغمبران هم دنبال تشکیل حکومت بودند. واضحترینش هم، پیغمبر بزرگوار ماست که از روز اول، مبارزه و تلاش کرد و ایجاد نظام اسلامی را وجهه همت قرار داد. بعد هم در یرشب، به آن دست

۱. آیا مردم، به خدا هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند جز آنکه به شما فرمان دادم بدان، و هیچ چیزی نیست که شما را به دوزخ نزدیک و از بهشت دور کند جز آنکه شما را از آن نهی کردم (الکافی، ص ج ۲، ص ۷۴)

پیدا کرد. بعد هم از آن دفاع کرد؛ دامنه را وسعت بخشید و این حرکت تا سال‌های متمادی ادامه پیدا کرد.^{۵۱}

● سنت و رویه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا:

اولاً؛ خود تشکیل حکومت داد. و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته‌است: والی به اطراف می‌فرستاده؛ به قضاوت می‌نشسته، و قاضی نصب می‌فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده؛ معاهده و پیمان می‌بسته؛ جنگ را فرماندهی می‌کرده. و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته‌است.

ثانیاً؛ برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده‌است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز لازم است. و چون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند.^{۵۲}

■ بعد از سیزده سال، با تعلیمات پیامبر، با شعارهایی که داد، با سازماندهی‌ای که کرد، با فداکاری‌ای که شد، با مجموع عواملی که وجود داشت، این تفکر، یک حکومت و یک نظام شد و به یک نظام سیاسی و نظام زندگی یک امت تبدیل گردید و آن هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه تشریف آوردند و آن جا را پایگاه خودشان قرار دادند و حکومت اسلامی را در آن جا گستراندند و اسلام از شکل یک نهضت، به شکل یک حکومت تبدیل شد. این، دوره دوم بود.

این روند، در ده سالی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حیات داشتند و بعد از ایشان، در دوران خلفای چهارگانه و سپس تا زمان

امام مجتبی (علیه‌الصلوة والسلام) و خلافت آن بزرگوار - که تقریباً شش ماه طول کشید - ادامه پیدا کرد و اسلام به شکل حکومت، ظاهر شد. همه چیز، شکل یک نظام اجتماعی را هم داشت؛ یعنی حکومت و ارتش و کار سیاسی و کار فرهنگی و کار قضایی و تنظیم روابط اقتصادی مردم را هم داشت و قابل بود که گسترش پیدا کند و اگر به همان شکل پیش می‌رفت، تمام روی زمین را هم می‌گرفت؛ یعنی اسلام نشان داد که این قابلیت را هم دارد.^{۵۳}

■ مسأله غدیر و تعیین امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة والسلام) به عنوان ولی‌امرت اسلامی از سوی پیامبر مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم) یک حادثه بسیار بزرگ و پرمعناست؛ در حقیقت دخالت نبی مکرم در امر مدیریت جامعه است. معنای این حرکت که در روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت اتفاق افتاد، این است که اسلام به مسأله مدیریت جامعه به چشم اهمیت نگاه می‌کند. این‌طور نیست که امر مدیریت در نظام اسلامی و جامعه اسلامی، رها و بی‌اعتنا باشد. علت هم این است که مدیریت یک جامعه، جزو اثرگذارترین مسائل جامعه است. تعیین امیرالمؤمنین هم - که مظهر تقوا و علم و شجاعت و فداکاری و عدل در میان صحابه پیغمبر است - ابعاد این مدیریت را روشن می‌کند. معلوم می‌شود آنچه از نظر اسلام در باب مدیریت جامعه اهمیت دارد، اینهاست. کسانی که امیرالمؤمنین را به جانشینی بلافصل هم قبول ندارند، در علم و زهد و تقوا و شجاعت آن بزرگوار و در فداکاری او برای حق و عدل، تردید ندارند؛ این مورد اتفاق همه مسلمین و همه کسانی است که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلوة والسلام) را می‌شناسند. این نشان می‌دهد که جامعه اسلامی از نظر اسلام و پیغمبر، چه نوع مدیریت و زمامداری و حکومتی را باید به عنوان هدف مطلوب دنبال کند.^{۵۴}

■ در نگاه تاریخی به اسلام و در تحلیل تاریخی حوادث صدر اسلام،

موضوع غدیر - یعنی نصب جانشین - یک ضرورتی بود که اگر آنچنان که تدبیر شده بود - تدبیر رحمانی و الهی، و تدبیر نبوی - عمل می‌شد، بدون تردید مسیر تاریخ بشر عوض می‌شد و امروز ما در جایگاه بسیار جلوتری از تاریخ طولانی بشریت قرار داشتیم. اینکه یک مکتب و نظام فراگیر نیازهای زندگی بشر، به وسیله پیامبر خاتم در جامعه فرصت پیاده شدن پیدا کند، که این خود یک معجزه بزرگ بود، که پیغمبر توانست این نظام فکری و عملی را واقعیت ببخشد و بر روی زمین واقعیت، آن را بنا کند؛ آن هم در دشوارترین جاها. خود اینکه در دشوارترین جاها توانسته این بنا پیاده شود و قرار بگیرد، نشان‌دهنده این بود که در همه نقاط زندگی بشر و جغرافیای انسانی آن روز دنیا و بعد از آن، این بنا قابل تحقق است. این شکل علمی را در مقام عمل، در دشوارترین صورت، پیغمبر توانست تحقق ببخشد. اگر این حادثه اتفاق می‌افتاد که حفظ و گسترش کمی و گسترش کیفی در این موجود خلق شده الهی - یعنی جامعه اسلامی نبوی - می‌توانست به قدر ده، دوازده نسل، پی‌درپی حراست و حفاظت بشود، آن وقت مسلم بود که این حرکت در طول تاریخ بشر، شکست‌ناپذیر می‌ماند.^{۵۵}

■ اهمیتی که به این روز [عید غدیر] داده‌اند، چه خود نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) که بنا به وحی الهی، یک موقعیت استثنایی و روز گرم و جایگاه سختی را انتخاب کرد، تا اهمیت قضیه را نشان بدهد، و چه روایات ما و ائمه اطهار (علیهم السلام) که به این روز، این قدر اهمیت دادند، به خاطر این است که مسأله ولایت و حکومت در اسلام، مسأله اساسی و مهم است.^{۵۶}

■ دنیای اسلام در زمان پیامبر اکرم که بالنسبه وسعتی پیدا کرده بود، شاهد یک امر بسیار مهمی بودند و آن اعلام جانشینی امیرالمؤمنین بود. قضیه حادثه غدیر را فقط شیعه نقل نکردند، محدثین اهل سنت و بزرگان اهل سنت هم بسیاری این حادثه را

نقل کردند، ولی فهم آنها از مسئله گاهی متفاوت است؛ اما اصل این حادثه در بین مسلمین جزو مسلمات محسوب می شود. این حادثه که تعیین جانشین برای پیغمبر در ماه‌های آخر زندگی ایشان - تقریباً هفتاد روز به پایان زندگی پیغمبر - بود، رخ داده‌است و در حقیقت خود نشان‌دهنده اهمیت مسئله حکومت و سیاست و ولایت امر امت اسلامی از نظر اسلام است. اینکه امام بزرگوار ما و پیش از ایشان بسیاری از بزرگان فقها بر روی مسئله وحدت دین و سیاست و اهمیت مسئله حکومت در دین تکیه می کردند، ریشه‌اش در تعالیم اسلام و از جمله در درس بزرگ غدیر است. این اهمیت موضوع را می‌رساند. همه مردمانی که از واقعه غدیر خم این معنا را می‌فهمند - یعنی ما شیعیان و حتی بسیاری از غیر شیعه که همین معنا را احساس کردند یا درک کردند از قضیه غدیر - بایستی در همه دوران‌های تاریخ اسلام توجه کنند به اینکه مسئله حکومت، یک مسئله اساسی و مهم و درجه اول در اسلام است؛ نمی‌شود نسبت به مسئله حکومت و حاکمیت بی‌اعتناء و بی‌تفاوت بود. نقش حکومت‌ها هم در هدایت مردم یا در گمراه کردن مردم امری است که تجربه بشر به آن حکم می‌کند. اینکه در نظام جمهوری اسلامی - چه در قانون اساسی، چه در بقیه معارف جمهوری اسلامی - این همه بر روی مسئله مدیریت کشور اسلامی تکیه می‌شود، به خاطر همین ریشه بسیار عمیق و عریقی است که در اسلام نسبت به این قضیه هست. این یک نکته است که نباید از نظر دور باشد... پیام غدیر به دنیا، پیام الگوی حکومت اسلامی است.^{۵۷}

■ امام ما برای حیات دوباره اسلام، درست همان راهی را پیمود که رسول معظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیموده بود؛ یعنی راه انقلاب را. در انقلاب، اصل بر حرکت است؛ حرکتی هدفدار، سنجیده، پیوسته، خستگی‌ناپذیر و سرشار از ایمان و اخلاص. در انقلاب، به گفتن و نوشتن و تبیین اکتفا نمی‌شود؛ بلکه پیمودن و سنگ‌ریزه‌سنگر پیش

رفتن و خود را به هدف رساندن، اصل و محور قرار می‌گیرد. گفتن و نوشتن هم در خدمت همین حرکت در می‌آید و تا رسیدن به هدف - یعنی حاکمیت بخشیدن به دین خدا و متلاشی ساختن قدرت شیطانی طاغوت - ادامه می‌یابد: «

۱
۵۸. «

۳-۲. سنت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

■ بعدی از زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در میدان حکومت است. آن وقتی که این انسان بزرگان‌دیش و بزرگ، بالاخره بر مسند قدرت و حکومت دست پیدا کرد، در آن دوران کوتاه، کاری کرد که اگر سال‌های سال، مورخان و نویسندگان و هنرمندان، بنویسند و تصویر کنند، کم گفته‌اند و کم تصویر کرده‌اند. وضع زندگی امیرالمؤمنین در دوران حکومت، قیامتی است. اصلاً علی (علیه السلام) معنای حکومت را عوض کرد. او تجسم حکومت الهی، تجسم آیات قرآن در میان مسلمین، تجسم « و تجسم عدل مطلق بود. او فقرا را به خود نزدیک می‌کرد.^{۵۹}

■ جوامع، هدایت کننده لازم دارند. این هدایت کننده را اسلام پیش‌بینی کرده است: معصومین در نسل‌های متعدد پشت سر هم ببینند، زمام امور را به دست گیرند، جامعه را با تعلیمات قرآنی ناب و خالص در طول چند نسل و چند قرن هدایت کنند و در واقع همه افکار و خصوصیات و رفتارها و خلقیات اسلامی را در جامعه اسلامی نهادینه کنند. البته بعد از آن، باز حجت خدا در میان مردم زنده می‌ماند؛ چون دنیا و بشریت بدون قیام حجت امکان ندارد؛ اما بشریت راه خود را پیدا می‌کند، که این البته اتفاق نیفتاد. نقشه و

۱. او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند! (توبه: ۳۳)

۲. در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

طرح کلی اسلام این است و این معنای غدیر است. امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعف‌ها و شهوات و نخوت و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخه امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که

« - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان‌ها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می‌بینید که مدت کوتاه کمتر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، در طول قرن‌ها همچنان می‌درخشد و باقی مانده است. این نتیجه درس و معنا و تفسیر واقعه غدیر است.^{۶۰}»

■ نزدیک پنج سال امیرالمؤمنین در آن کشور بزرگ اسلامی حکومت کرد. این پنج سال، هر روزش حاوی یک درس است. یکی از کارهای مستمر امیرالمؤمنین پرداختن به تربیت اخلاقی آن مردم است.^{۶۱}

● امیرالمؤمنین در زمان حکومتش که بسیار کوتاه و بسیار با ناگواری‌ها مقابل بود، می‌بینید که وقتی که آن نامه را به مالک اشتر می‌نویسد چه مسائل مهمی را، مسائل سیاسی را، مسائل اجتماعی را، همه چیز را در آنجا ذکر می‌فرماید با اینکه یک بخشنامه‌ای برای یک نفر بوده است، یک نامه‌ای برای یک نفر بوده است.^{۶۲}

۳-۳. سنت دیگر امامان معصوم (علیهم السلام)

■ تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه (علیهم السلام) بین آنها و دستگاه‌های ظلم و جور مشاهده می‌کنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمه ما مخالفت می‌کردند، آنها را مسموم می‌کردند، مقتول می‌کردند، زندان می‌انداختند، محاصره می‌کردند، دعوی‌شان بر سر داعیه حکومت ائمه (علیهم السلام) بود. اگر ائمه داعیه حکومت نداشتند - ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می‌دادند - اگر بحث قدرت سیاسی نبود، داعیه قدرت سیاسی نبود، هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی‌گرفت؛ لاقلاً به این شدت انجام نمی‌گرفت؛ اصلاً مسئله این است! لذا شما می‌بینید در بین دعوت‌ها و تبلیغات ائمه (علیهم السلام)، روی کلمه امامت و مسئله امامت حساسیت بسیار بالایی است؛ یعنی وقتی که امام صادق هم می‌خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند، می‌گوید: « در اجتماع مردم در عرفات، می‌ایستد در میان مردم می‌گوید » « امام جامعه، پیشوای جامعه، رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود، »

«^۱ تا می‌رسد به خودش.

یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان همین مسئله حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود، بر سر مقامات معنوی آنها با ائمه دعوی نداشتند.

خیلی از اوقات اتفاق می‌افتاد که کسانی در جامعه - در جامعه زمان خلفا - اهل زهد بودند و اهل علم بودند و معروف به تفسیر و به علم و به این چیزها. خلفا هم با آنها نه فقط معارضه‌ای نمی‌کردند، بلکه

حتی مخلص آنها بودند؛ اظهار ارادت نسبت به آنها می‌کردند؛ پیش آنها می‌رفتند؛ از آنها نصیحت می‌خواستند. چرا؟ چون آنها در مقابل خلفا داعیهٔ سیاسی نداشتند؛ امثال حسن بصری و ابن شبرمه و یا عمر بن عبید، این بزرگان از علمایی که مورد توجه و قبول خلفا بودند، اینها کسانی بودند که ادعای علم و ادعای زهد و ادعای معنویت و ادعای تفسیر و ادعای علوم پیغمبر و همهٔ این ادعاها را داشتند، اما نسبت به آنها هیچ‌گونه از طرف خلفا تعرضی نبود. چرا؟ چون داعیه قدرت سیاسی وجود نداشت.^{۶۳}

■ من از مجموعهٔ روایات و زندگی ائمه (علیهم‌السلام) این‌طور استنباط کرده‌ام که این بزرگواران، از روز صلح امام مجتبی (علیه‌السلام) تا اواخر، دائماً در صدد بوده‌اند که این نهضت را مجدداً به شکل حکومت علوی و اسلامی در بیاورند و سر پا کنند. در این زمینه، روایاتی هم داریم... ائمه می‌خواستند که نهضت، مجدداً به حکومت و جریان اصیل اسلامی تبدیل بشود و آن جریان اسلامی که از آغشته شدن و آمیخته شدن و آلوده شدن به آلودگی‌های هواهای نفسانی دور است، روی کار بیاید؛ ولی این کار، کار مشکلی است.^{۶۴}

■ مسئلهٔ اصلی و اختلاف اصلی بین سردمداران قدرت - یعنی بنی‌عباس و بنی‌امیه - و میان اهل بیت رسول خدا، مسئلهٔ امامت بود و مبارزه و درگیری و معارضه و سرکوب، ناشی از فکر ائمه (علیهم‌السلام) در باب امامت مسلمین بود. در دوران اخیر و بخصوص در دو قرن گذشته هم در دنیای اسلام مایهٔ اصلی نزاع میان مسلمین و قدرت‌های استعمارگر، مسئلهٔ حکومت اسلامی است.^{۶۵}

■ آنچه که از روایات مربوط به زندگی ائمه (علیهم‌السلام) به دست می‌آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که

ائمه (علیهم السلام) جداً می خواستند نظام اسلامی به وجود آورند. این کار - آن طور که تصور می شود - با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعاً می خواستند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار می کردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه گیری ها در علم پروردگار، با شرایط گوناگون اختلاف پیدا می کند که حالا این موضوع را بحث نمی کنیم. اجمالاً، در اینکه حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شکی نیست. ما امروز، به برکت آن نهضت و حفظ فرهنگ و روحیه آن نهضت، در جامعه خودمان این نظام را به وجود آورده ایم.^{۶۶}

■ تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسین (علیه السلام)] و نیز گفتاری که درباره آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می کند که غرض، اقامه حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه راه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و دیگر پیامبران بوده است که: »

«...^۱ و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: »

«؛^۲ اقامه قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^{۶۷}

■ حضرت [امام حسین علیه السلام] در مکه، دو نامه نوشته است که: یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه حضرت به رؤسای بصره، این طور آمده است: »

«؛^۳ من می خواهم بدعت را از بین

ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده اند و بدعت را زنده کرده اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می خواهم

۱. درود بر تو ای وارث حضرت آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۴)

۲. تا مردم قیام به عدالت کنند. (حدید: ۲۵)

۳. مشیر الحزان، ص ۳۷

همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.^{۶۸}

■ ... امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه حکومت می‌رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود.

«امام حسین(علیه‌السلام) فرمود:»

«دیگر باید با اسلام، خداحافظی

کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد! قضیه شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می‌خواهد بفرماید که تا به حال هرچه بود، قابل تحمل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به اینکه خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره می‌کند. مسأله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.^{۶۹}

■ ... اینها و صدها حادثه توجه برانگیز و پرمعنی و درعین حال ظاهراً بی‌ارتباط و گاه متناقض با یکدیگر در زندگی موسی بن جعفر(علیه‌السلام) هنگامی معنی می‌شود و ربط می‌یابد که ما آن رشته مستمری را که از آغاز امامت آن بزرگوار تا لحظه شهادتش ادامه داشته، مشاهده کنیم. این رشته، همان خط جهاد و مبارزه ائمه(علیه‌السلام) است که در تمام دوران دویست و پنجاه ساله و در شکل‌های گوناگون استمرار داشته و هدف از آن، اولاً

تبيين اسلام ناب و تفسير صحيح قرآن و ارايه تصويری روشن از معرفت اسلامی است و ثانياً، تبیین مسأله امامت و حاکمیت سیاسی در جامعه اسلامی و ثالثاً، تلاش و کوشش برای تشکیل آن جامعه و تحقق بخشیدن به هدف پیامبر معظم اسلام (صلی الله علیه و اله) و همه پیامبران؛ یعنی اقامه قسط و عدل و زدودن اندادالله از صحنه حکومت و سپردن زمام اداره زندگی به خلفاء الله و بندگان صالح خداوند.^{۷۰}

■ عدل و داد، استقرار عدالت در جامعه، از بین بردن ظلم از سطح زمین، خصوصیت مهدی موعود است. اسلامی که در آن، تلاش برای عدالت و مبارزه با ظلم نباشد، چه طور می تواند اسلام باشد و بشریت به سمت آن حرکت کند بشر به سمت آن چیزی حرکت می کند که مظهر آن، وجود مقدس مهدی (علیه الصلاه والسلام و عجل الله تعالی فرجه الشریف) باشد و او کسی است که در احادیث متواتر وارد شده که دنیا را از عدل و داد پر می کند و ظلم را ریشه کن می سازد.^{۷۱}

۴. ماهیت حکومتی قوانین اسلام

● اسلام را شما مطالعه دارید در آن، اسلام یک دینی است که احکام عبادت هم سیاسی است. این جمعه، این خطبه های جمعه، آن عید، آن خطبه های عید، این جماعت، اجتماع، این مکه، این مشعر، این منی، این عرفات، همه اش یک مسائل سیاسی است، با اینکه عبادتند، در عبادت هم سیاست است، سیاستش هم عبادت است، اینها جدا می کردند اسلام را و دین را از سیاست می گفتند که امپراطور سر جای امپراطوری است، آخوند هم برود در مسجد.^{۷۲}

■ دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است:

اولاً؛ احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده‌است: از طرز معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور می‌دهد که نکاح چگونه صورت بگیرد، و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر است، و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد.

برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند - انسان کامل و فاضل - انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می‌ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در کافی فصلی است به عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده‌است» و «کتاب» یعنی قرآن، «تَبَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ» است. روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می‌کند (طبق روایات) که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست. و در این شکی نیست.

ثانیاً، با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهن‌آور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.

حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه

زندگی کنند، و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت، همیشگی و از سنت‌های خداوند متعال، و تغییرناپذیر است. بنابراین، امروز و همیشه وجود «ولیّ امر»، یعنی حاکمی که قیّم و برپا نگهدارنده نظم و قانون اسلام باشد، ضرورت دارد - وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگری‌ها و تعدی به حقوق دیگران باشد؛ امین و امانتدار و پاسدار خلق خدا باشد؛ هادی مردم به تعالیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد؛ و از بدعت‌هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات می‌گذارند جلوگیری کند. مگر خلافت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به خاطر همین معانی نبود؟

آن علل و ضرورت‌هایی که آن حضرت را امام کرده است، الآن هم هست؛ با این تفاوت که شخص معینی نیست؛ بلکه موضوع را «عنوانی» قرار داده‌اند تا همیشه محفوظ باشد.

پس، اگر احکام اسلام باید باقی بماند و از تجاوز هیأت‌های حاکمه ستمگر به حقوق مردم ضعیف جلوگیری شود و اقلیت‌های حاکمه نتوانند برای تأمین لذت و نفع مادی خویش، مردم را غارت و فاسد کنند، اگر باید نظم اسلام برقرار شود و همه افراد بر طریقه عادلانه اسلام رفتار کنند، و از آن تخطی نمایند، اگر باید جلوی بدعت‌گذاری و تصویب قوانین ضدّ اسلامی توسط مجلس‌های قلابی گرفته شود، اگر باید نفوذ بیگانگان در کشورهای اسلامی از بین برود، حکومت لازم است. این کارها بدون حکومت و تشکیلات دولت انجام نمی‌شود. البته حکومت صالح لازم است: حاکمی که قیّم امین صالح باشد. وگرنه حکومت‌کنندگان موجود به درد نمی‌خورند، چون جابر و فاسدند و صلاحیت ندارند.

همچنان که جمع عده و عده برای تحریف یا تشکیک در اصل ولایت فقیه، که پایه اصلی این بنای شامخ و به معنای حاکمیت دین و تقوا بر زندگی اجتماعی یک ملت است، از همین انگیزه شیطانی و سلطه‌جویانه منشأ می‌گیرد. در دنیایی که حکومت‌ها مظهر استکبار

و زورگویی و بی‌عدالتی و مادی‌گرایی و بی‌تقوایی‌اند، نظام اسلامی مفتخر است که شعار حاکمیت تقوا و معنویت می‌دهد و حکومت را نه سلطه خودسرانه یا ریاست مبتنی بر نیرنگ و ظاهرسازی، که ولایت و محبت و پیوند قلبی و ایمانی می‌داند، و به جای همه معیارهای رایج از قبیل زور و پول و تبلیغ دروغ، فقاقت و عدالت را معیار حاکم می‌شناسد.^{۷۳}

• آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و امریکا سرزمین سرخپوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهن‌آور ایران و روم محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود؛ خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می‌آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است. همان‌طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتاب‌های قطوری که از دیرزمان در زمینه‌های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضا» و «معاملات» و «حدود» و «قصاص» گرفته تا روابط بین ملت‌ها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، شمه‌ای از احکام نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.^{۷۴}

• اگر شما بتوانید مفهوم مذهب را در فرهنگ اسلامی ما درک و دریافت کنید، به روشنی خواهید دید که هیچ‌گونه تناقضی بین رهبری مذهبی و سیاسی نیست، بلکه همچنان که مبارزه سیاسی بخشی از وظایف و واجبات دینی و مذهبی است، رهبری و هدایت کردن مبارزات سیاسی گوشه‌ای از وظایف و مسئولیت‌های یک

رهبر دینی است. کافی است شما به زندگی پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله) و نیز زندگی امام علی (علیه السلام) نگاه کنید که هم یک رهبر مذهبی ماست و هم یک رهبر سیاسی، و این مسئله در فرهنگ شیعه از مسائل بسیار روشن است و هر مسلمان شیعی و وظیفه یک رهبر مذهبی و دینی می‌داند که در سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه مستقیماً دخالت کند و هدایت و نقش تعیین کننده خود را انجام دهد. مفهوم مذهب و رهبر مذهبی در فرهنگ اسلامی بسیار تفاوت دارد از مفهوم آن در فرهنگ شما که مذهب صرفاً یک رابطه شخصی و معنوی است بین انسان و خدا. از این رو مذهب اسلام از هنگام ظهورش متعرض نظام‌های حاکم در جامعه بوده است و خودداری سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی وضع دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرد. مذهب اسلام همزمان با اینکه به انسان می‌گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می‌گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان‌ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد و یا جامعه نیست مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است. بنابراین طبیعی است که مفهوم رهبر دینی و مذهبی بودن، رهبری علما مذهبی است در همه شئون جامعه، چون اسلام هدایت جامعه را در همه شئون و ابعاد آن به عهده گرفته است... امام علی (علیه السلام) می‌گوید: خداوند از دانشمندان پیمان گرفته است که بر سیری ستمگر و گرسنگی مظلوم سکوت نکنند... و نیز اگر بدعت‌ها در دین ظاهر شود، بر علماست که دانش خود را آشکار کنند و نگذارند فریب‌ها و دروغ بدعت‌گذاران در دین و در مردم اثر کند و باعث انحراف شود.^{۷۵}

• اسلام برنامه زندگی دارد؛ اسلام برنامه حکومت دارد؛ اسلام قریب

پانصد سال - تقریباً یا بیشتر - حکومت کرده است؛ سلطنت کرده است؛ با اینکه احکام اسلام در آن وقت باز آن طور اجرا نشده است که باید اجرا بشود؛ لکن همان نیمه اجراشده‌اش ممالک بزرگی را، وسیعی را، اداره کرده است با عزت و شوکت از همه جهات، از همه کیفیات.^{۷۶}

۱- احکام مالی

● مالیات‌هایی که اسلام مقرر داشته و طرح بودجه‌ای که ریخته، نشان می‌دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست؛ بلکه برای تشکیل حکومت و تأمین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است:

مثلاً «خمس» یکی از درآمدهای هنگفتی است که به بیت‌المال می‌ریزد و یکی از اقلام بودجه را تشکیل می‌دهد. طبق مذهب ما، از تمام منافع کشاورزی، تجارت، منابع زیرزمینی و روی زمینی، و به طور کلی از کلیه منافع و عواید، به طرز عادلانه‌ای [خمس] گرفته می‌شود. به طوری که از سبزی فروش درب این مسجد تا کسی که به کشتیرانی اشتغال دارد، یا معدن استخراج می‌کند، همه را شامل می‌شود. این اشخاص باید خمس اضافه بر درآمد را پس از صرف مخارج متعارف خود به حاکم اسلام بپردازند تا به بیت‌المال وارد شود. بدیهی است درآمد به این عظمت برای اداره کشور اسلامی و رفع همه احتیاجات مالی آن است. هرگاه خمس درآمد کشورهای اسلام، یا تمام دنیا را - اگر تحت نظام اسلام درآید - حساب کنیم، معلوم می‌شود منظور از وضع چنین مالیاتی فقط رفع احتیاج سید و روحانی نیست؛ بلکه قضیه مهم‌تر از اینهاست. منظور رفع نیاز مالی تشکیلات بزرگ حکومتی است. اگر حکومت اسلامی تحقق پیدا کند، باید با همین مالیات‌هایی که داریم، یعنی خمس و زکات - که البته مالیات اخیر زیاد نیست - جزیه و «خراجات» (یا مالیات بر اراضی ملی کشاورزی) اداره شود.

... از طرفی، «جزیه»، که بر «اهل ذمه» مقرر شده، و «خراج» که از اراضی کشاورزی وسیعی گرفته می‌شود، درآمد فوق العاده‌ای را به وجود می‌آورد. مقرر شدن چنین مالیات‌هایی دلالت دارد بر اینکه حاکمی و حکومتی لازم است. وظیفه حاکم و والی است که بر «اهل ذمه» بر حسب استطاعت مالی و درآمدشان مالیات سرانه ببندد؛ یا از مزارع و مواشی آنها مالیات متناسب بگیرد. همچنین، خراج یعنی مالیات بر اراضی وسیعی را که «مال الله» و در تصرف دولت اسلامی است، جمع‌آوری کند. این کار مستلزم تشکیلات منظم و حساب و کتاب و تدبیر و مصلحت‌اندیشی است؛ و با هرج و مرج انجام شدنی نیست. این به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که چنین مالیات‌هایی را به اندازه و به تناسب و طبق مصلحت تعیین کرده؛ سپس جمع‌آوری کنند، و به مصرف مصالح مسلمین برسانند. ملاحظه می‌کنید که احکام مالی اسلام بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد؛ و اجرای آن جز از طریق استقرار تشکیلات اسلامی میسر نیست.^{۷۷}

۲- احکام دفاع ملی

• از طرف دیگر، احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است، بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد. مثلاً این حکم: «

« که امر به تهیه و تدارک هر چه بیشتر نیروی مسلح و دفاعی به طور کلی است؛ و امر به آماده‌باش و مراقبت همیشگی در دوره صلح و آرامش... آیه »
 «... دستور می‌دهد

که تا حد امکان نیرومند و آماده باشید تا دشمنان نتوانند به شما ظلم و تجاوز کنند. ما متحد و نیرومند و آماده نبودیم که دستخوش تجاوزات بیگانه شده و می‌شویم و ظلم می‌بینیم.^{۷۸}

۱. هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها [دشمنان]، آماده سازید! (انفال: ۶۰)

۳- احکام احقاق حقوق و احکام جزایی

- بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود، بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی‌یابد. همه این قوانین مربوط به سازمان دولت است؛ و جز قدرت حکومتی از عهده انجام این امور مهم بر نمی‌آید.^{۷۹}

فصل دوم:

تعریف ولایت

■ ولایت، معنای عجیبی است. اصل معنای ولایت، عبارت از نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر است. فرض بفرمایید وقتی که دو ریسمان، محکم به هم تابیده می شوند و جدا کردن آنها از یکدیگر، به آسانی ممکن نیست، آن را در عربی «ولایت» می گویند. ولایت، یعنی اتصال و ارتباط و قرب دو چیز به صورت مماس و مستحکم با یکدیگر. همه معانی ای که برای «ولایت» در لغت ذکر شده است - معنای محبت، معنای قیومیت و بقیه معانی - که هفت، هشت معنا در زبان عربی هست - از این جهت است که در هر کدام از اینها، به نوعی این قرب و نزدیکی بین دو طرف ولایت وجود دارد. مثلاً «ولایت» به معنای محبت است؛ چون محبت و محبوب، با یکدیگر یک ارتباط و اتصال معنوی دارند و جدا کردنشان از یکدیگر، امکان پذیر نیست.

اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان می کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا - یعنی اشتقاقات کلمه ولایت - معرفی می کند. معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرت حکومت بر آنها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی ناپذیری از هم دارند. این، معنای این قضیه است. این، فلسفه سیاسی اسلام را در مسأله حکومت برای ما

معنا می‌کند. هر حکومتی که این طور نباشد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش بینی کرده است، نیست. اگر فرض کنیم در رأس قدرت، کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطه آنها با مردم، رابطه ترس و رعب و خوف باشد — نه رابطه محبت و التیام و پیوستگی — این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سر کار بیایند، این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت و جانشینی نسبی — منهای فضایل و کیفیات حقیقی که در حکومت شرط است — در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست. ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی، با مردمی که ولایت بر آنهاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبت آمیز و همان طوری که در مورد خود پیامبر وجود دارد — یعنی « یا » « یا »: « از خود آنها کسی را مبعوث کرده است — باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده دار مسأله ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیت اسلام این است.^{۸۰}

■ ولایت یعنی پیوند؛ یعنی همین شکل زنجیره‌ای پیدا کردن انسان‌ها با یکدیگر؛ این معنای ولایت است. ولایت ائمه اطهار هم که شنیدید و گفته می‌شود، این یعنی همان پیوند میان ما و امام ما؛ از لحاظ فطری، از لحاظ روحی و از لحاظ عملی. اگر این سه حالت پیوند میان ما و ائمه و پیغمبر و خدا پیدا بشود، این همان ولایت است. گاهی گفته می‌شود ولایت‌الله یا ولایت الهی، گاهی گفته می‌شود ولایت ائمه اطهار، اینها همه‌اش یکی است؛ یعنی ولایت خدا و ولایت ائمه دو تا نیست. ولایت ائمه با ولایت پیغمبر دو چیز نیست؛ همه‌اش یک چیز است. این ولایت یعنی همان پیوند؛ یعنی ارتباط؛ اتصال دو چیز به طوری که به آسانی آن دو چیز را نتوان از

هم جدا کرد. من به عنوان یک آدمی که در زمینه مسائل اسلامی فکر می‌کند، وقتی که این ارتباط را می‌خواهم درست در فرهنگ اسلامی بفهمم، این جور استنباط می‌کنم که این ارتباط و این اتصال، اتصال فکری روحی و عملی است؛ در این سه شاخه ارتباط، اگر بین ما و ائمه، بین ما و خدا، بین ما و پیامبر ارتباط برقرار شد، ولایت برقرار است.^{۸۱}

■ شما مرده‌ای را در نظر بگیرید که بی‌جان افتاده است، او مغز دارد ولی کار نمی‌کند؛ چشم دارد ولی نمی‌بیند؛ دهان دارد ولی غذا را بلع نمی‌کند؛ معده و کبد و جهاز هاضمه دارد، اما غذا را جذب و هضم نمی‌کند؛ رگ دارد که در آن خون هست، ولی خون جریان ندارد؛ دست دارد اما یک مورچه ریز را هم نمی‌تواند از خودش دفع کند؛ پادارد، اما نمی‌تواند از آفتاب به سایه برود، چرا اینطور است؟ چون جان ندارد. اما وقتی که جان دمیده شد، مغز کار می‌کند، اعصاب کار می‌کند، دست می‌گیرد، دهان می‌خورد، معده هضم می‌کند، دستگاه گوارش جذب می‌کند، خون می‌چرخد و می‌گردد و نیرو را به همه بدن می‌رساند، بدن را گرم می‌کند، او را در تلاش می‌اندازد، راه می‌رود، دشمن را می‌کوبد، دوست‌ها را جذب می‌کند، خود را هر چه بیشتر کامل‌تر و آبادتر می‌کند؛ این مثل را شما در مقام فهمیدن اهمیت ولایت در یک جامعه، مقابل چشم‌هایتان بگذارید؛ پیکر مرده را بردارید و جایش جامعه انسانی بگذارید، به جای جان و روح هم ولایت را بگذارید؛ جامعه‌ای که ولایت ندارد، استعدادها در این جامعه هست، اما خنثی می‌شود؛ به هدر می‌رود؛ نابود می‌شود؛ هرز می‌رود و یا بدتر به زبان انسان به کار می‌افتد؛ مغز دارد و می‌اندیشد، اما می‌اندیشد برای فساد آفرینی؛ می‌اندیشد برای انسان کشی؛ می‌اندیشد برای محکم کردن پایه‌های استثمار و استبداد و استکبار؛ چشم دارد، اما آنچه باید ببیند نمی‌بیند، و آنچه باید نبیند می‌بیند؛ گوش دارد، اما سخن حق را نمی‌شنود؛ اعصاب، سخن حق را به مغز

می‌رساند، مغز فرمانی بر طبق حق به جوارح و اعضاء نمی‌دهد؛ شرایط عالم، اجازه کار بر طبق حق به انسان نمی‌دهند. این جامعه بی‌ولایت است؛ در جامعه بی‌ولایت، چراغ‌ها شعله نمی‌کشند و روشنی‌شان بیشتر نمی‌شود؛ همان یک ذره روغنی هم که دارند، تمام می‌شود تا به کلی خشک می‌شود.

چراغ‌هایی که پیغمبر روغن ریخته بود، رو به خاموشی گذاشت و دیدید که چطور خشک شد؛ دیدید که روزهای بعد از وفات پیامبر، شعله می‌کشید، روشن می‌کرد، منور می‌کرد، چون روغنش را پیامبر ریخته بود؛ اما چون دست ولایت بالای سر این مشعل‌ها و چراغ‌ها نبود، چطور روغنش ته کشید؛ خشک شد؛ بد بوشد؛ پردود شد؛ کم نور شد تا به زمان معاویه رسید که تحویل به یزید داد و دیدید که چه شد. همان چیزهایی که فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به زن‌های انصار و مهاجر گفت و گوش نکردند، همان روزهای اول، همان پیش‌بینی‌هایی که فاطمه زهرا کرد ولی مردم مسلمان غافل آن روز، نتوانستند بفهمند و گوش نکردند، همان‌ها تماماً انجام گرفت؛ همان «سیف صرم»، آن شمشیر خونریز، همان تیغی که اصالت‌ها و فضیلت‌ها را می‌کشت؛ همان دستی که انسان‌ها را و انسانیت‌ها را خفه می‌کرد؛ همه اینها را فاطمه زهرا گفته بود؛ قبل از فاطمه زهرا هم پیامبر گفته بود. اینها می‌دیدند، می‌فهمیدند و گفتند؛ ولی جامعه اسلامی نفهمید. گوش‌ها سنگین و کر شد. امروز هم صدای فاطمه زهرا هنوز به گوش می‌رسد؛ ای گوش‌های حساس و هشیار! بشنوید: جامعه دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعداد‌های انسانی را رشد می‌دهد؛ همه چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان خدا به او داده، اینها را بارور می‌کند؛ نهال انسانی را بالنده می‌سازد؛ انسان‌ها را به تکامل می‌رساند؛ انسانیت‌ها را تقویت می‌کند.^{۸۲}

۱. مفهوم ولایت

● «ولایت»، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است.^{۸۳}

■ اما ولایت یک جامعه به چیست؟ ولایت یک جامعه به این است که ولی در آن جامعه اولاً مشخص باشد. ثانیاً منشأ و الهام بخش همه نیروها، نشاطها، فعالیت‌های آن جامعه باشد. قطبی باشد که همه جوی‌ها و سرچشمه‌ها از او سرازیر می‌شود، مرکزی باشد که همه فرمان‌ها را او می‌دهد و همه قانون‌ها را او اجرا می‌کند. نقطه‌ای باشد که همه رشته‌ها و نخ‌ها به آنجا برگردد، همه به او نگاه کنند، همه دنبال او بروند، موتور زندگی را، او روشن بکند، راننده و پیش قراول کاروان زندگی در جامعه، او باشد، این جامعه، جامعه دارای ولایت است، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بعد از پیغمبر بیست و پنج سال تمام زمام اجتماع را در دست نداشت. جامعه اسلامی بعد از پیغمبر بیست و پنج سال دارای ولایت نبود، در آن جامعه مسلمان دارای ولایت بود، ابوذر شخصاً دارای ولایت بود، مقداد شخصاً دارای ولایت بود، آن دیگری شخصاً دارای ولایت بود، اما جامعه اسلامی بعد از پیغمبر بیست و پنج سال دارای ولایت نبود تا اینکه امیر المؤمنین به حکومت جامعه اسلامی رسید و جامعه اسلامی دارای ولایت شد؛ آن وقتی که امام منشأ امر و نهی در جامعه می‌شود، آن وقتی که همه رشته‌ها از امام ناشی می‌شود، آن وقتی که امام دارد عملاً جامعه را اداره می‌کند، آن وقتی که پرچم جنگ را امام بلند می‌کند، آن وقتی که فرمان حمله را امام می‌دهد، آن وقتی که قرارداد

صلح را امام می‌نویسد، آن وقت است که جامعه دارای ولایت است، و در غیر این صورت جامعه دارای ولایت نیست، پس این هم جامعه دارای ولایت. اگر چنین جامعه‌ای دارید، شکر خدا بکنید و اگر ندارید، دنبالش راه بیفتید. اگر این چنین نعمتی بر سر شما هست، خدا را شکر کنید که بزرگ‌تر از نعمت ولایت، نعمتی نیست و اگر ندارید، دنبالش راه بیفتید و ولایت را در شخص خودتان و در جامعه بشری تأمین کنید. سعی کنیم که علی‌وار زندگی کنیم، سعی کنیم که دنبال علی راه بیفتیم، سعی کنیم که میان خودمان و علی که ولیّ خداست، پیوند برقرار کنیم، اینها کوشش لازم دارد، تلاش لازم دارد، مجاهدت لازم دارد، خون دل خوردن دارد که ائمه هدی (علیهم‌السلام) بعد از شهادت امیر المؤمنین یکسره در راه ولایت کوشیده‌اند.

تمام تلاش ائمه برای این بوده‌است که ولایت را زنده کنند، جامعه اسلامی را احیاء کنند تا این نهالی را که به نام انسان در این مزرعه و در این باغستان و در این نهالستان غرس شده، با آب گوارای جانبخش حیات آفرین ولایت زنده و سرسبز و بالنده کنند، این تلاش ائمه بود، تلاش ما نیز برای ولایت جامعه باید این باشد که ببینیم برای قدرت دادن به ولیّ اسلام چه کاری باید بکنیم.

همان‌طور که قبلاً گفته شد یک وقت است که علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) حسن بن علی (علیه‌السلام)، حسین بن علی (علیه‌السلام)، علی بن حسین (علیه‌السلام)، تا آخر، ائمه به نام و خصوصیات مشخص می‌شوند، یک وقت هم هست که با نام مشخص نمی‌شوند بلکه توسط یک ولی با صفاتی مشخص می‌شوند همان‌طور که فرموده‌اند: «

...»^۱ این طوری ولی را مشخص می‌کنند؛ این هم

۱. و اما آن کسی از فقهاء ائمت ما که نگهبان نفس خود از آز و هوس و حافظ دین ایزد تعالی و تقدس و مخالف آز و هوا و مطیع امر حضرت مولی خود بود... (الإحتجاج علی أهل البجاء، ج ۲، ص ۴۵۸)

از طرف خداست، منتهی آن اولی را با اسم معین کرده‌اند و این را خصوصیاتش را گفته‌اند. شما خودت حساب کرده‌ای، اندازه کردی، قواره گرفتی، الگو را گذاشته‌ای، حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی در آمد، وقتی که انسان بنای کارش را بر این گذاشت که قوانین اسلامی و مقررات الهی را در جامعه به صورتی که ولایت حکم می‌کند، زنده و احیاء بکند آن وقت می‌گردد و راهش را پیدا می‌کند، روش‌ها و شیوه‌هایش را پیدا می‌کند که ما فعلا در شیوه‌ها و روش‌ها بحثی نداریم.^{۸۴}

■ پس ولایت در اصطلاح اولی قرآن یعنی بهم پیوستگی و هم‌جهگی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحد هستند، در یک راه قدم برمی‌دارند، برای یک مقصود تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر و یک عقیده را پذیرفته‌اند افراد این جبهه هر چه بیشتر باید به هم متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند؛ چرا؟ برای اینکه از بین نروند، در آن هضم نشوند، این را در قرآن ولایت می‌گویند.^{۸۵}

■ ولایت امت مسلمان، و ولایت آن جبهه‌ای که در راه خدا و برای خدا می‌کوشد، به این معنا است که میان افراد این جبهه هر چه بیشتر اتصال و پیوستگی بوجود بیاید و هر چه بیشتر دل‌های اینها به هم گره بخورد و نزدیک بشود و هر چه بیشتر از قطب‌های مخالف از کسانی که بر ضد آنها می‌اندیشند و بر ضد آنها عمل می‌کنند، جدا بشود؛ این معنای ولایت است.^{۸۶}

■ اگر فرض کنیم در رأس قدرت کسانی باشند که با مردم ارتباطی نداشته باشند، این ولایت نیست. اگر کسانی باشند که رابطه آنها با مردم، رابطه ترس و رعب و خوف باشد - نه رابطه محبت و التیام و پیوستگی - این ولایت نیست. اگر کسانی با کودتا بر سر کار بیایند،

این ولایت نیست. اگر کسی با وراثت و جانشینی نسبی - منهای فضایل و کیفیات حقیقی که در حکومت شرط است - در رأس کار قرار گیرد، این ولایت نیست. ولایت، آن وقتی است که ارتباط والی یا ولی، با مردمی که ولایت بر آنهاست، یک ارتباط نزدیک، صمیمانه، محبت‌آمیز و همان‌طوری که در مورد خود پیامبر وجود دارد - یعنی « یا »^{۸۷} یا « از خود آنها کسی را مبعوث کرده‌است - باشد؛ یعنی از خود مردم کسی باشد که عهده‌دار مسأله ولایت و حکومت باشد. اساس کار در حاکمیت اسلام این است.

■ ولایت، یعنی پیوند و ارتباط تنگاتنگ و مستحکم و غیرقابل انفصال و انفکاک. جامعه اسلامی که دارای ولایت است، یعنی همه اجزای آن به یکدیگر و به آن محور و مرکز این جامعه - یعنی ولی - متصل است. لازمه همین ارتباط و اتصال است که جامعه اسلامی در درون خود یکی است و متحد و مؤتلف و متصل به هم است و در بیرون نیز اجزای مساعد با خود را جذب می‌کند و اجزایی را که با آن دشمن باشند، به شدت دفع می‌کند و با آن معارضه می‌نماید. یعنی «^{۸۸}»

■ اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان می‌کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا - یعنی اشتقاق کلمه ولایت - معرفی می‌کند. معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرت حکومت بر آنها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی‌ناپذیری از هم دارند. این، معنای این قضیه است. این، فلسفه سیاسی اسلام را در مسأله حکومت برای

۱. در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت. (آل عمران: ۱۶۴)
 ۲. در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

ما معنا می‌کند. هر حکومتی که این طور نباشد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش‌بینی کرده است، نیست.^{۸۹}

■ اساسی‌ترین مسأله دین، مسأله ولایت است؛ چون ولایت، نشانه و سایه توحید است. ولایت، یعنی حکومت؛ چیزی است که در جامعه اسلامی متعلق به خداست، و از خدای متعال به پیامبر، و از او به ولی مؤمنین می‌رسد.^{۹۰}

■ اگرچه ولایت یک امر سیاسی است، اما همه مضمون ولایت در سیاست خلاصه نمی‌شود. این ولایت، پرتوی از ولایت ذات مقدس پروردگار است. این ولایت، ناشی از حضور ولایت الهی در وجود امیرالمؤمنین است، همچنان‌که در وجود پیامبر مکرّم اسلام بود... ولایت در حقیقت به معنای پیوند، ارتباط و اتصال است. آن کسی که منصوب به این مقام است، برخلاف حکام و فرمانروایان عالم، فقط یک فرمانروا یا یک سلطان و یک حاکم نیست؛ بلکه یک ولی است، به مردم نزدیک است، به آنها پیوسته است و مورد اتکای دل و جان مردم است. این معنا در امیرالمؤمنین و در ائمه معصومین (علیهم‌السلام) وجود دارد. بعد از دوران حضور ائمه هم اگر پرتوهای ضعیفی از این حقیقت در جایی پیدا شود، ولایت در آن جا شکل می‌گیرد. حقیقت و معنای واقعی امر این است.^{۹۱}

■ ولایت، هم صفتی است برای منصبی که نبی اکرم و جانشینان او از سوی پروردگار، حائز آن بوده‌اند، هم خصوصیتی است برای آن جامعه اسلامی که در سایه آن حکومت، زندگی می‌کند و از پرتو آن بهره می‌گیرد.^{۹۲}

■ شما می‌بینید امیرالمؤمنین (علیه‌الصّلاه و السّلام) که مظهر ولایت اسلام و مصداق کامل ولی‌ای است که برای مردم مشخص شده است، در هیچ برهه‌ای، از این حالت ارتباط و اتصال و انسجام با مردم خالی نبوده است. نه در دورانی که او را عملاً از حکومت کنار گذاشتند و

مردم را از او به عنوان ارتباط حکومتی جدا کردند - یعنی عملاً حکومت را از او گرفتند - ولایت و حکومت و فرماندهی و حکمرانی‌ای که در اسلام، از آن به «ولایت» تعبیر می‌شود و حق او بود از او سلب کردند - البته ولایت معنوی، آن چیزی که در امامت تشیع فرض شده است و وجود دارد، در هر حال هست و بسته به ولایت ظاهری نیست - و نه در دوره‌های دیگر، از ارتباط و اتصال با مردم خالی نبوده‌است. در همان وقت هم امیرالمؤمنین یکی از آحاد ملت و جزو مردم است. منزوی و منززل و کناره‌جوی از مردم نیست. آن وقتی هم که به حکومت می‌رسد، یک حاکم به تمام معنا مردمی است.^{۹۳}

■ آن ولایت به آن معنا، در ائمه‌ای هم که به ولایت ظاهری نرسیدند وجود داشت. ولایتی که از آن امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه‌والسلام) و منصوب پیغمبر بود ولایت سیاسی بود. همان معنایی که ذات اقدس پروردگار آن را به وسیله پیغمبر اکرم در اسلام به وجود آورد و جعل کرد، و با آن معلوم شد که اسلام در ردیف والاترین احکام و مقررات خود، مسأله حکومت و ولایت و سرپرستی امت را دارد. اگر کسی از این بُعد به موضوع غدیر نگاه کند، بسیاری از اشتباهاتی که متأسفانه در طول قرن‌ها در اذهان وجود داشته‌است، باید برای او زایل شود.^{۹۴}

■ یک بُعد دیگر در قضیه و حدیث غدیر، همین مسأله ولایت است؛ یعنی تعبیر از حکومت به ولایت؛ «... آن وقتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقام تعیین حق حاکمیت برای یک شخص است، تعبیر مولا را برای او به کار می‌برد و ولایت او را به ولایت خود مقترن می‌کند. خود این مفهومی که در ولایت هست، بسیار حایز اهمیت است. یعنی اسلام، منهای همین مفهوم ولایت - که یک مفهوم مردمی و متوجه به جهت حقوق مردم و رعایت آنها و حفظ جانب انسان‌هاست - هیچ حاکمیتی را بر مردم

نمی‌پذیرد و هیچ عنوان دیگری را در باب حکومت قایل نیست.^{۹۵}

۲. حوزه‌های سه‌گانه ولایت از نگاه قرآن

■ ولایت قرآنی دو رویه دارد، یک رویه آن این است که در داخل جامعه اسلامی، همه عناصر بایستی به سوی یک هدف و یک جهت و یک راه گام بردارند و رویه دیگری این است که در خارج از جامعه اسلامی، امت اسلامی بایستی با همه بلوک‌ها و جناح‌های ضد اسلامی پیوندهای خودش را بگسلد، اینجا یک نکته دقیقی وجود دارد که می‌رساند ولایت به معنای قرآنی آن، همان ولایتی است که شیعه به آن قائل است.

اینکه ما ارتباط با امام را اینقدر مهم دانسته‌ایم، اینکه ما فرمان امام را در همه شئون زندگی جامعه نافذ می‌دانیم برای چیست؟ و از کجا در می‌آید؟ اینجا است که قرآن با ما حرف می‌زند که اگر یک جامعه‌ای و یک امتی بخواهد ولایت قرآنی را به این معنا داشته باشد؛ یعنی بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش در یک جهت، به سوی یک هدف، در یک خط به راه بیفتد و بخواهد تمام نیروهای داخلی‌اش علیه قدرت‌های ضد اسلامی در خارج بسیج بشود، احتیاج به یک نقطه قدرت متمرکز در متن جامعه اسلامی دارد. به یک نقطه‌ای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه بپیوندند، همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و حرف بپذیرند و او تمام جوانب مصالح و مفاسد را بداند تا بتواند مثل یک دیده‌بان نیرومند قوی‌دستی و قوی‌چشمی، هرکسی را در جبهه جنگ به کار مخصوص خودش بگمارد.^{۹۶}

■ بُعد دیگر ولایت یعنی ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از آحاد امت اسلام در همه حال با آن قلب امت و این ارتباط، یعنی هم ارتباط فکری و هم ارتباط عینی، یعنی درست از او سرمشق گرفتن و در افکار و بینش‌ها دنبال او بودن و درست در افعال و رفتار و

فعالیت‌ها و حرکت‌ها او را پیروی کردن، پس ولایت علی بن ابیطالب یعنی در افکارت پیرو علی باشی! در افعالت پیرو علی باشی! تو را با علی (علیه‌السلام) رابطه‌ای نیرومند، مستحکم، خلل‌ناپذیر پیوند زده باشد، از علی (علیه‌السلام) جدا نشوی! این معنی ولایت است. اینجاست که می‌فهمیم معنی این حدیث را »

«؛ ولایت علی (علیه‌السلام) حصن و حصارمن است؛ »

«؛ هر که داخل این حصار شد از عذاب خدا مصون و محفوظ خواهد ماند؛ که بسیار حرف جالبی است، یعنی مسلمان‌ها و پیروان قرآن اگر از لحاظ فکر و اندیشه و از لحاظ عمل و تلاش و فعالیت متصل به علی (علیه‌السلام) باشند، از عذاب خدا مصون و محفوظند.

آن کسی که قرآن را قابل فهم نمی‌داند، این چطور می‌تواند بگوید من ولایت علی بن ابیطالب دارم و از لحاظ فکری با علی (علیه‌السلام) مرتبط هستم در حالی که علی بن ابیطالب در خطبه نهج البلاغه می‌گوید:

»

«؛^۱ و بدانید! این قرآن پند دهنده‌ای

است که خیانت نمی‌کند و راهنمایی است که گمراه نمی‌نماید و سخن‌گویی است که دروغ نمی‌گوید و کسی با این قرآن ننشست مگر آنکه چون از پیش آن برخاست، هدایت و رستگاری او افزایش یافت، یا کوری و گمراهی او کم گردید. علی (علیه‌السلام) این گونه مردم را به قرآن حواله می‌دهد و این‌طور مردم را به قرآن سوق می‌دهد. اگر کسی بگوید قرآن را نمی‌شود فهمید، آیا این ولایت علی بن ابیطالب دارد؟! هرگز! علی به خاطر خدا حاضر است از تمام

وجودش بگذرد، این عمل علی است، این شخص حاضر نیست از یک ریال پولش، از جانش، از حیثیت اجتماعی‌اش، از راحتی‌اش، از آقایی‌اش بخاطر خدا بگذرد، آیا این ولایت علی دارد؟!

ولایت علی را آن کسی دارد که با علی پیوندی ناگسستنی، هم از لحاظ فکر و اندیشه، و هم از لحاظ عمل داشته باشد. اگر درست دقت کنید معنایی که از ولایت گفتم، دقیق‌ترین و ظریف‌ترین معنایی است که درباره ولایت می‌شود بیان کرد. حالا گوش کنید! از قرآن آیاتی را از سوره مائده برای شما بگویم که در این آیات هم جنبه مثبت ولایت، یعنی پیوند داخلی بیان شده و هم جنبه منفی ولایت، یعنی قطع پیوندهای خارجی و هم به آن بُعد دیگر ولایت، یعنی اتصال و ارتباط با ولی پرداخته‌است؛ که ولی یعنی آن قطب، یعنی آن قلب، یعنی آن حاکم و امام » «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! » «یهود و نصاری را

(یهودیان و مسیحیان را) اولیاء خود نگیرید. اولیاء جمع ولی است؛ ولی از ولایت است، ولایت یعنی پیوستگی، ولی یعنی پیوسته و پیوندزده، یهود و نصاری را پیوند خوردگان و پیوستگان با خود نگیرید و انتخاب نکنید » «آنها بعضی اولیاء و به هم

پیوستگان بعضی دیگر هستند. نگاه نکنید که بلوک‌هایشان از همدیگر جداست، در معنای قرآن، برای ضدیت با اصالت‌های شما همه [در] یک جبهه هستند، » «بعضی هم جبهه دیگر هستند. » «هرکس از شما که با آنها تولی کند.

تولی یعنی ولایت را پذیرفتن (از باب تفعل)، هرکس که قدم در وادی ولایت آنها بگذارد و خودش را با آنها پیوند زند و مرتبط کند، » «بی گمان او خود از آنان است، »

«^۱؛ و خدا مردمان ستمگر را هدایت نخواهد کرد.^{۹۷}»

■ هجرت از جمله مسائلی است که به مسئله ولایت با آن وسعتی که ما در اینجا مطرح کردیم مربوط می‌شود و در گفتارهای قبلی گفتیم که ولایت عبارت است از ایجاد رابطه و پیوند مستحکمی میان عناصر صف مؤمن با یکدیگر و قطع هر گونه وابستگی میان صف مؤمن با صف غیر مؤمن. و در مرتبه بعدی ایجاد رابطه‌ای بس قوی و نیرومند میان همه افراد صف مؤمن با آن نقطه مرکزی و قدرت متمرکز که اداره جامعه اسلامی به عهده اوست؛ یعنی امام، یعنی ولی حاکم و نیز این بحث را کردیم که چه کسانی در جامعه اسلامی می‌توانند ولی و حاکم باشند و جواب آن را از قرآن گرفتیم که می‌فرماید: «

«^۲ که به ماجرای امیرالمؤمنین (صلوات الله

علیه) اشاره کردیم. اگر ما ولایت را با این وسعت بفهمیم و مسئله را در حد مسائل فرعی و درجه دو ولایت خلاصه نکنیم، مسئله هجرت یکی از دنباله‌های ولایت خواهد بود؛ زیرا اگر ولایت خدا را قبول کردیم و پذیرفتیم که می‌بایست انسان همه نیروها و نشاطهای جسمی و فکری و روانی اش با اراده ولی الهی به کار بیفتد و خلاصه انسان می‌بایست با جمیع عناصر وجودش بنده خدا باشد، نه بنده طاغوت.

ناچار این را هم باید قبول کنیم که اگر یک جایی وجود ما و هستی ما و همه نیروها و نشاطهای ما تحت فرمان ولایت الهی نبود و تحت فرمان ولایت طاغوت و شیطان بود؛ تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قید و بند ولایت طاغوت رها کنیم، نجات بدهیم، آزاد کنیم و به تحت سایه پرمیمنت ولایت الله برویم. خارج شدن از ولایت پیشوای ظالم و وارد شدن در ولایت امام عادل اسمش هجرت

۱. همان

۲. مانند: ۵۵

است. می بینید که مسئله هجرت یکی از مسائلی است که در دنباله ولایت مطرح است و این چهارمین مطلبی است که در این سلسله گفتارها در پیرامون مسئله ولایت بحث می کنیم.^{۹۸}

■ «^۱ آن کسانی که در دل هایشان بیماری است (بیماردلان)، آنها را می بینی،» «در میان جبهه دشمنان دین می شتابند؛ قناعت نمی کنند به اینکه بروند طرف آنها، بلکه می شتابند، قناعت نمی کنند به اینکه تا به نزدیکشان بروند، بلکه تا آن اعماق جبهه شان می روند و اگر بررسی چرا اینقدر با دشمن دین و باکسی که می دانی ضد دین است می سازی؟! و چرا با آنها ضدیت که نمی کنی هیچ، دوستی هم بخرج می دهی؟! در جوابت چنین گوید:

» «می گویند: می ترسیم برایمان در دسری درست شود و می ترسیم اسباب زحمتی برایمان درست شود. ببینید چه کلمات آشنایی است. خدا در جواب اینها می فرماید:»

«امید است که خدا پیروزی را نصیب جبهه مؤمنین کند، یا یک حادثه ای را از پیش خود به سود آنها پدید آورد. و وقتی این کار شود،» «^۲ آن وقت

این بدبخت هایی که با آنها ساخته بودند، پشیمان شوند. رو سیاه شوند، بگویند دیدی چه غلطی کردیم؟! اگر می دانستیم که جبهه مؤمنین این طور پیروزمند و نیرومند خواهد شد، با دشمن دین و دشمن خدا نمی ساختیم، خودمان را بی آبرو نمی کردیم»

«^۳ بعد از آنکه آنها خودشان را مفتضح کردند و با دشمنان ساختند، آن کسانی که ایمان آورده اند می گویند:»

۱. مائده: ۵۲

۲. همان

۳. مائده: ۵۳

«^۱ مؤمنین همین‌ها بودند، این چهره‌های خوش ظاهر و موّجه که با سوگندهای غلاظ و شداد قسم می‌خورند که ما با شما هستیم و هر وقت با آنها حرف می‌زدیم یا چیزی می‌گفتیم، می‌گفتند: ما با شما هم عقیده هستیم، ما هم با شما اختلافی ندایم، ما هم همین حرفی که شما می‌زنید، می‌زنیم؛ در مقام بیان این‌طور با آدم حرف می‌زدند، اما بعد معلوم شد که دل‌های اینها مریض بوده و علی‌رغم ظاهر نیکشان دل‌های چرکین و سیاه و نفاق آمیز داشتند، آن روز مؤمنین می‌گویند: عجب است که چه قسمی می‌خوردند! اینها همان‌ها هستند»

«^۲ آنها همین‌ها هستند، آنهایی که به خدا سوگندهای سخت و غلیظ می‌خوردند،» «قسم می‌خورند که با شما هستیم و با شما هم عقیده و هم فکریم.» «پوچ و بیهوده و نابود شد کارهایی که کرده بودند.» «^۳ و سخت زیانکار شدند. این آیات تا اینجا در رابطه با ارتباطات خارجی بود.»

در ادامه همان آیات راجع به ارتباطات داخلی دقت کنید: «^۱ اگر شما از دین خود بازگردید؛ اگر این بار رسالت و مسئولیتی را که با ایمان به خدا پذیرفته بودید، از دوستان به زمین بگذارید و آن را به سر منزل نرسانید، خیال نکنید که این بار به منزل نخواهد رسید - که این تصوّر باطلی خواهد بود - بلکه این افتخار نصیب جمعیتی دیگری خواهد شد که این بار را به منزل برسانند» «هر که از شما از دین خود باز گردد و مرتد شود،»

۱. همان

۲. مانده: ۵۳

۳. مانده: ۵۴

«^۱ خدای متعال جمعیتی را پدید خواهد آورد که خود خدا آنها را دوست می‌دارد،» ^۲ «آنها هم خدا را دوست دارند. آیا ما جزو آنهايي هستیم که خدا را دوست دارند؟ آیا اینکه گاهی اوقات کلماتی می‌گوییم که دوست داشتن خدا از آن بر می‌آید، دلیل بر این موضوع هست که ما خدا را دوست داریم؟ در این مورد قرآن سخنی دارد که می‌فرماید:» ^۳ «یعنی اگر خدا را دوست دارید از من که پیامبر هستم متابعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد. پس» ^۴ «یعنی اینها صد در صد تسلیم فرمان هستند و خدا هم آنها را دوست دارد و این یک خاصیت و صفتی است که طرفینی می‌باشد.» ^۵ «صفت دیگر از صفات این قوم این است که در مقابل مؤمنان فروتن هستند. این نشانه، کمال رابطه و پیوند صمیمانه با مؤمنین است و در مقابل این تودهٔ مسلمان، هیچ‌گونه نخوت و غرور و هیچ‌گونه توقع زیادی و داعیهٔ بی‌خودی و پوچی در آنها وجود ندارد؛ یعنی وقتی که در مقابل مردم قرار می‌گیرند جزو مردم هستند؛ با مردم هستند؛ در راه مردم هستند؛ برای مردم هستند؛ خودشان را از میان مردم بیرون نمی‌کشند که از دور مردم را ببینند و گاهی برای آنها دلسوزی بکنند.» ^۶ «خود را در مقابل مؤمنان به خدا فروتن و کوچک می‌کنند.» ^۷ «در مقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان دین و مخالفان قرآن اعزّه هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر و سربلند هستند؛ یعنی حصاری از فکر اسلامی در خود پچیده و کشیده‌اند] که هیچ نفوذی از آنها نپذیرند.» ^۸ «خاصیت دیگرشان این است که بی‌امان و بدون قید و شرط در راه

۱. همان

۲. همان

۳. آل عمران: ۳۱

۴. مائده: ۵۴

۵. همان

خدا جهاد و مجاهدت می‌کنند؛ همچنان‌که در آیه هست: «
 از ملامت هیچ ملامت‌گری هم نمی‌هراسند و
 نمی‌ترسند.»^۱ «این فضل و لطف و تفضل
 خداست که به هر که خواهد می‌دهد،»^۲ که خدا
 گشوده دست و داناست.

آیه بعد راجع به ارتباط و پیوند اجزاء جامعه اسلامی با آن قلب و با
 آن پیشوا و با آن امام است. خوب دقت کنید! تا در یابید که چگونه
 مسائلی که غالباً تصور می‌شود قرآنی نیست، قرآن با صراحت و با
 زبان رسا درباره آن حرف می‌زند.

روابط خارجی را گفت، پیوندهای داخلی را گفت، حالا قلب
 پیوندهای داخلی را بیان می‌کند؛ یعنی پیشوا را؛ رهبر و امام را.
 می‌گوید: «^۳ ولی و قائم امر و آن کسی که تمام نشاطها
 و فعالیت‌های جامعه و امت اسلامی به او باید برگردد و از او باید
 الهام بگیرد، خداست. اما خدا که مجسم نمی‌شود، بیاید و بین مردم
 بنشیند و امر و نهی کند! پس دیگر کی؟»^۴ «پیدا است که
 بین رسول و بین خدا هرگز رقابت و تنازع نیست؛ پیامبر، رسول
 اوست. اما همان‌طور که قرآن گفته است:»^۵

رسول هم برای همیشه باقی نمی‌ماند؛ پس باید برای بعد از رسول
 هم تکلیف‌ها روشن باشد. لذا خدای تعالی آنها را معرفی می‌کند: «
 آن کسانی که ایمان آوردند؛ اما هر که ایمان آورد کافی
 است؟ معلوم است که جواب منفی است؛ بلکه صفات دیگری هم
 دارد:»^۶ «و آنها که اقامه نماز می‌کنند،»

۱. مائده: ۵۴

۲. همان

۳. مائده: ۵۵

۴. همان

۵. تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد! (الزمر: ۳۰)

۶. مائده: ۵۵

«؛ و زکات می دهند،»^۱ در حالی که در رکوع اند؛
یعنی در حال رکوع زکات می دهند.

■ مجموع این نشانه‌ها — که در بالا ذکر شد — یعنی اینکه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به عنوان «ولی» معین می شود و این در حالی است که «واو» را واو حالیه می گیرید. اگر به فرض در این تشکیک بکنند و بگویند که [آیه] می خواهد مطلق مؤمنین را بگوید که دارای این خصوصیت هستند، بنده سوال می کنم «سمبل و اسوه و رمز برای یک چنین مکتبی چه کسی می تواند باشد؟» در جامعه اسلامی غیر از علی بن ابیطالب، کسی سراغ نداریم؛ در آن جامعه اسلامی، آن کسی که می توانست سمبل این گونه جناح ایمانی متقن و محکم باشد، علی بن ابی طالب بود؛ ولو فرض کنید که آیه ناظر به آن حضرت نباشد.

... حالا باید دید اگر ولایت را رعایت کردیم چه می شود، اثری هم برای ما دارد؟ اگر سه بُعد ولایت را که عبارت باشد از حفظ پیوندهای داخلی، قطع پیوند و وابستگی به قطب‌های متضاد خارجی و حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امت اسلامی — یعنی امام و رهبر، که بیان کردیم — حالا اگر این سه بُعد را رعایت کردیم، چه خواهد شد؟ قرآن در آیه بعد جواب می دهد: «^۲ کسی که

قبول ولایت خدا و رسولش و یا کسانی که ایمان آورده‌اند را بکند و این پیوند را مراعات و حفظ کند، اینها غالب و پیروزمندند و از همه پیروزتر، همین‌ها هستند و این‌ها هستند که بر همه‌ی جناح‌های دیگر غلبه خواهند داشت.^{۹۹}

۱. همان

۲. و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند، پیروزند (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است. (مانده: ۵۶)

۲-۱. ولایت و به هم پیوستگی در بین افراد جامعه ولایی

■ ولایت شیعی که این همه رویش تأکید شده است، یک بعدش این است، بُعدهای دیگر هم دارد که آنها را هم بررسی خواهیم کرد همه مطلب این نیست، این یک بعد و یک جانب از مطلب است، پس ولایت یعنی به هم پیوستگی. قرآن مؤمنین را اولیاء یکدیگر می‌داند و آن کسانی را که دارای ایمان راستین هستند، هم‌جهگان و پیوستگان یکدیگر می‌شناسد، و در روایات ما از شیعه تعبیر به مؤمن می‌شود. ایمان در این منطبق یعنی دارا بودن طرز تفکر خاص شیعه که مبتنی بر ولایت است یعنی اسلام را از دیدگاهی که شیعه می‌بیند دیدن، با منطقی که شیعه اثبات می‌کند اثبات کردن و می‌بینیم که در زمان ائمه (علیهم‌السلام) اینچنین شیعیان را با یکدیگر منسجم، به هم پیوسته، برادر و متصل ساخته‌اند تا بتوانند جریان شیعه را در تاریخ حفظ کنند و گرنه شیعه هزار بار از بین رفته بود، هزار بار افکارش هضم شده بود، همچنان که بعضی از فرق دیگر چنین شدند، رنگ خود را از دست دادند، از بین رفتند و نابود شدند.^{۱۰۰}

■ وحدت عمومی، به معنای گرد آمدن صاحبان سلیقه‌ها و روش‌های گوناگون بر گرد محور اسلام، خط امام و ولایت فقیه است. این، همان اعتصام به «حبل‌الله» است که عموم مسلمین بدان مکلف گشته‌اند؛ و این، آن اسم اعظمی است که همه گره‌ها را باز، و همه موانع را برطرف، و همه شیاطین را مغلوب می‌کند.^{۱۰۱}

■ رویه دیگر از ولایت عبارت است از انسجام و ارتباط بسیار شدید داخلی میان عناصر مسلمان یعنی یکپارچه بودن و یک جهت بودن جامعه اسلامی همانطوری که در احادیث نبوی و غیر نبوی است که

»

«^۱ - قریب به همین الفاظ - «؛ مَثَل مؤمنین، مَثَل یک پیکر واحد و یک عمارت واحدی است که با همدیگر باید پیوسته بهم، جوش خورده بهم و گره خورده بهم باشند و در مقابل دست‌های دیگر، در مقابل تعارض‌ها و دشمنی‌هایی که پیش خواهد آمد، دست واحدی باشند که این مطلب از آیه
«^۲ استفاده می‌شود. آیه دیگر از قرآن

همین مطلب را به صورت واضح تری بیان کرده‌است؛ «^۲؛ وقتی در مقابل جبهه

خارجی قرار می‌گیرند، تو از آنها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر و نفوذ ناپذیرتر نمی‌بینی! اما در میان خودشان بسیار باهم مهربانند، چون جبهه‌بندی‌ای در داخل وجود ندارد و در بدنه‌ها و جناح‌های پیکر عظیم اسلامی، نفوذ ناپذیری و تأثیر ناپذیری نیست؛ بلکه به عکس همه روی هم اثر می‌گذارند، همه یکدیگر را به سوی خیر و نیکی جذب می‌کنند، همه یکدیگر را توصیه به پیروی هر چه بیشتر از حق می‌کنند، همه یکدیگر را به پافشاری هر چه بیشتر در راه حق و مقاومت هر چه بیشتر در مقابل انگیزه‌های شر و فساد و انحطاط سفارش می‌کنند، همه همدیگر را نگه می‌دارند... این هم یک جلوه دیگر از جلوه‌های ولایت است که جامعه اسلامی آن را داراست.^{۱۰۲}

■ اصل «ولایت فقیه»، یعنی ایجاد میلیون‌ها رابطه دینی میان دل‌های مردم با محور و مرکز نظام. بحث شخص در میان نیست؛ بحث هویت و معنا و شخصیت در میان است؛ لذا می‌بینید که با آن دشمنی می‌کنند. البته این دشمنی‌ها فایده‌ای هم ندارد.^{۱۰۳}

۱. نمونه مؤمنان در مهرورزی و دلسوزی بهم چون یک تن است که چون تیکه‌ای از آن بیمار شود همه آن دچار بیخوابی و تب گردد. (بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۵۰)

۲. در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

۲-۲. ولایت و اتصال جدایی ناپذیر اعضای جامعه اسلامی با محور نظام ولایی (ولی)

■ مسئله ولایت به آن صورتی که از قرآن استنباط می‌کنیم غالباً کمتر مطرح می‌شود... می‌خواهم در باره مفهوم «ولایت» از ریشه حرف بزئم. می‌خواهیم معنی ولایت را از آیات کریمه قرآن بیرون بکشیم و استنباط و استخراج کنیم تا ببینید که اصل ولایت چه اصل مدرن مترقی جالبی است و چگونه یک ملت، یک جمعیت، پیروان یک فکر و عقیده اگر دارای ولایت نباشند سرگردان هستند. در سایه این بحث، این مسئله را درک و احساس خواهید کرد و به خوبی خواهید فهمید، چرا کسی که ولایت ندارد، نمازش نماز، و روزه‌اش روزه، و عبادتش عبادت نیست. به خوبی می‌شود با این بحث فهمید که چرا اگر جامعه‌ای و امتی ولایت ندارد، اگر همه عمر را [هم] به نماز و روزه و تصدق تمام اموال بگذارند، باز لایق لطف خدا نیست و خلاصه در سایه این بحث معنای احادیث ولایت را می‌شود فهمید، از جمله این حدیث معروف که...»

«اگر

مردی شب‌ها تا به صبح بیدار بماند و تمام عمر را روزه بگیرد - نه فقط ماه رمضان را - و تمام اموالش را در راه خدا صدقه دهد و در تمام دوران عمرش به حج رود، در حالی که ولایت ولی خدا را نشناخته باشد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، این چنین آدم هر آنچه که انجام داده‌است بیهوده و بی ثمر و خنثی است.»

اگر... به استنتاجی که از آیات قرآن می‌شود خوب توجه کنید، خواهید فهمید مسئله ولایت در دنباله بحث نبوت است، یک چیز

جدای از بحث نبوت نیست؛ مسئله ولایت در حقیقت تمه و ذیل و خاتمه بحث نبوت است... اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می‌ماند.^{۱۰۴}

۲-۳. ولایت در تعیین دشمنان جامعه ولایی و تعیین مرزبندی با آنها

■ آنچه از تدبر در آیات قرآن و با استمداد و استنتاج از مبارزه اهل بیت در زمینه ولایت به دست آمد این بود که ولایت دارای چند بعد و چند جلوه است؛ یکی اینکه جامعه مسلمان، وابسته و پیوسته به عناصر خارج از وجود خود نباشد، و پیوستگی به غیر مسلم نداشته باشد و توضیح دادیم که پیوسته نبودن و وابسته نبودن یک حرف است و به کلی رابطه نداشتن یک حرف دیگر، و هرگز نمی‌گوییم که عالم اسلام در انزوای سیاسی و اقتصادی به سر ببرد و با هیچ‌یک از ملت‌ها و کشورها و قدرت‌های غیر مسلمان رابطه‌ای نداشته باشد؛ بلکه مسئله، مسئله وابسته نبودن و پیوسته و دنباله رو نبودن است، در قدرت‌های دیگر هضم و حل نشدن و استقلال و روی پای خود ایستادن را حفظ کردن است.

جامعه اسلامی... در مقابل دست‌های دیگر، در مقابل تعارض‌ها و دشمنی‌هایی که پیش خواهد آمد، دست واحدی باشند که این مطلب از آیه «

قرآن همین مطلب را به صورت واضح تری بیان کرده است:»

«^۲ و وقتی در مقابل

جبهه خارجی قرار می‌گیرند، تو از آنها چیزی استوارتر، خلل ناپذیرتر و نفوذ ناپذیرتر نمی‌بینی... این هم یک جلوه دیگر از جلوه‌های ولایت است که جامعه اسلامی آن را داراست.^{۱۰۵}

۱. در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. (مائده: ۵۴)

۲. محمد (ص) فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند. (فتح: ۲۹)

■ آیات سوره ممتحنه گویای این حقیقت است - که فکر می‌کنم

اسم سوره را به این معنا می‌شود سوره ولایت گذاشت - »

«؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! »

«؛ دشمن من و دشمن خودتان را ولی و

هم‌جبهه خود مگیرید! در بعضی از ترجمه‌ها آمده است که دشمن

من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید. این معنای کاملی

نیست. مسئله فقط دوستی و محبت نیست، بالاتر از اینها است، ولی

خودتان نگیرید، یعنی هم‌جبهه خودتان ندانید، یعنی خودتان را در

صف آنها قرار ندهید، یعنی در دل، خودتان و آنها را در یک صف

فرض نکنید؛ آن کسی که دشمن خدا و دشمن شما است، او را

در کنار خودتان نگذارید، بلکه رو برو و دشمن و معارض با خودتان

بینید » «؛ هم‌جبهه و هم‌صف ندانید که پیام

دوستی به آنها بدهید! » «؛ در حالی که

می‌دانید اینها به آنچه که پروردگار از حق و حقیقت برای شما فرو

فرستاده است، کافر شده‌اند، » «؛ پیامبر و شما

را از شهر و دیارتان، بیرون می‌کنند » «؛ به خاطر

اینکه شما به الله، که پروردگار شما است ایمان می‌آورید. دشمن من

و دشمن خودتان را، هم‌جبهه و یار و یاور مگیرید! »

«؛^۲ اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوشش

برای من و برای به دست آوردن خشنودی من بیرون آمده‌اید؛ اگر

واقعاً راست می‌گویید و در راه من تلاش و مجاهدت می‌کنید، حق

ندارید آنکه دشمن من و دشمن شما است، هم‌جبهه، یار و پیوسته

خودتان قرار بدهید. البته آیات بعدی روشن می‌کند که منظور خدا

کدام کفار است، و آن آیات گروه‌های کافر را تقسیم بندی می‌کند

۱. ممتحنه: ۱

۲. همان

»^۱ که در نهان و خفا محبت و مودت خود را به آنان تحویل دهید. »
«؛ و من داناتر هستم به آنچه که شما پنهان کرده‌اید و آنچه آشکار ساخته‌اید. »
«؛^۲ و هرکس از شما با دشمنان خدا طرح دوستی و یآوری بریزد و خودش را هم جبهه آنها بداند و نشان بدهد، »
«؛ از راه میانه گمراه شده‌است.^{۱۰۶}»

۳. انواع تقسیمات در بحث ولایت

۳-۱. ولایت تکوینی و تشریحی

• برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است. و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه (علیهم‌السلام) از آن یاد شده‌است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولیّ امر» خاضعند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه (علیهم‌السلام) نمی‌رسد، حتی ملک مقرب و نبی مرسل. اصولاً رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) - طبق روایاتی که داریم - قبل از این عالم، انواری بوده‌اند در ظلّ عرش و در انعقاد نطفه و «طینت» از بقیه مردم امتیاز داشته‌اند و مقاماتی دارند؛ الی ما شاء الله. چنان‌که در روایات «معراج» جبرئیل عرض می‌کند: «^۳ اگر کمی نزدیک‌تر می‌شدم، سوخته بودم. یا این فرمایش که »

«؛^۴ ما با خدا حالاتی داریم که نه فرشته مقرب آن را می‌تواند داشته باشد و نه پیامبر مرسل. این جزء اصول مذهب

۱. همان

۲. همان

۳. المناقب، ج ۱، ص ۱۷۸

۴. بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰

ماست که ائمه (علیهم السلام) چنین مقاماتی دارند، قبل از آنکه موضوع حکومت در میان باشد. چنان که به حسب روایات این مقامات معنوی برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم هست با اینکه آن حضرت نه حاکم است و نه قاضی و نه خلیفه. این مقامات سوای وظیفه حکومت است. لذا وقتی می‌گوییم حضرت زهرا (علیها سلام) قاضی و خلیفه نیست، لازمه‌اش این نیست که مثل من و شماست؛ یا بر ما برتری معنوی ندارد.^{۱۰۷}

■ مثل چنین روزی، در آن موقعیت مهم و حسّاس که پیغمبر اکرم (علیه و علی آله الصّلاه والسّلام) آخرین ماه‌های حیات مبارک خود را می‌گذرانند، امیرالمؤمنین (علیه الصّلاه والسّلام) را به ولایت - یعنی سرپرستی مسلمین - و به حکومت - یعنی مدیریت جامعه اسلامی - نصب فرمود. ولایتی که در این جا مورد نصب و محلّ اشاره پیغمبر اسلام قرار گرفته، صرفاً آن ولایت کلیّه الهیّه معنوی که مبتنی بر عناصر دیگری است، نیست. بلکه یک امر الهی و یک فرمان آسمانی و ملکوتی است، که با این بیان تشریحی نبوی که فرمود «^۱ قابل نصب و جعل نیست. این بیان

پیغمبر که ولایت را به امیرالمؤمنین (علیه الصّلاه والسّلام) سپرد، مبین نصب تشریحی است و به معنای حکومت، مدیریت جامعه اسلامی و ولایت امر مسلمین است که البته با ولایت کلیّه الهیّه که در وجود مقدس پیغمبر و ائمه هدی (علیهم السلام) وجود داشت، همراه است.^{۱۰۸}

۳-۲. ولایت بالذات و بالعرض

● اگر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خلافت را عهده‌دار شد، به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده

۱. هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. (الکافی، ج ۱، ص ۲۸)

است: «^۱ نه اینکه به رأی خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. همچنین بعد از اینکه احتمال می‌رفت اختلافاتی در امت پدید آید - چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند - خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را الزام کرد که فوراً همان جا، وسط بیابان، امر خلافت را ابلاغ کند. پس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به حکم قانون و به تبعیت از قانون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به خلافت تعیین کرد؛ نه به این خاطر که دامادش بود، یا خدماتی کرده بود؛ بلکه چون مأمور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود. باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است: قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم به حکم خدا است که می‌فرماید: «^۲ (از پیامبر پیروی کنید). پیروی از متصدیان حکومت یا «^۳ نیز به حکم الهی است، آنجا که می‌فرماید: «^۴ رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد: همه تابع اراده الهی هستند.»^{۱۰۹}

۱. جانشین خدا روی زمین (الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۲۰)

۲. نساء: ۵۹

۳. همان

۴. همان

فصل سوم:

ویژگیهای ولی و حاکم اسلامی

■ آن کسی که این ولایت را از طرف خداوند عهده‌دار می‌شود، باید نمونه ضعیف و پرتو و سایه‌ای از آن ولایت الهی را تحقق ببخشد و نشان بدهد، یا بگوییم در او باشد. خصوصیات ولایت الهی، قدرت و حکمت و عدالت و رحمت و امثال اینهاست. آن شخص یا آن دستگاهی که اداره امور مردم را به عهده می‌گیرد، باید مظهر قدرت و عدالت و رحمت و حکمت الهی باشد. این خصوصیت، فارق بین جامعه اسلامی و همه جوامع دیگری است که به شکل‌های دیگر اداره می‌شوند. جهالت‌ها، شهوات نفسانی، هوی و هوس و سلاقی شخصی متکی به نفع و سود شخصی یا گروهی، این حق را ندارند که زندگی و مسیر امور مردم را دستخوش خود قرار بدهند. لذا در جامعه و نظام اسلامی، عدالت و علم و دین و رحمت باید حاکم باشد؛ خودخواهی نباید حاکم بشود، هوی و هوس - از هر کس و در رفتار و گفتار هر شخص و شخصیتی - نباید حکومت کند. سر عصمت امام در شکل غایی و اصلی و مطلوب در اسلام هم همین است که هیچ‌گونه امکان تخطی و تخلفی وجود نداشته باشد. آن جایی هم که عصمت وجود ندارد و میسر نیست، دین و تقوا و عدالت باید بر مردم حکومت کند که نمونه‌ای از ولایت الهی محسوب می‌شود.^{۱۱۰}

• آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب (علیه السلام) موجود بود، برای بعد از غیبت هم قرار داده است. این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد، در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است؛ اگر با هم اجتماع کنند، می توانند حکومت عدل عمومی در عالم تشکیل دهند.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دنبال فرمایشات خود در تعیین هدفهای حکومت به خصال لازم حاکم اشاره می فرماید: «...»

«...»^۱ و شما مردم

خوب می دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خونها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می کند بخیل باشد تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد.

» «و باید که جاهل (و ناآگاه از قوانین) نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند»

«و باید که جفاکار و خشن

نباشد تا به علت جفای او مردم با او قطع رابطه و مراوده کنند. و نیز باید که از دولتها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند.

»

»^۲ و باید که در کار قضاوت رشوه خوار نباشد تا

حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حقدار برسد. و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و نابودی نرود.

درست توجه کنید که مطالب این روایت حول دو موضوع دور می زند: یکی «علم»، و دیگری «عدالت». و این دو را خصلت ضروری «والی» قرار داده است. در عبارت » « روی خصلت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱

۲. همان

«علم» تکیه می‌کند. و در سایر عبارات روی «عدالت»، به معنای واقعی، تأکید می‌نماید. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتباط با دول و معاشرت با مردم و معاملات با مردم و دادرسی و قضا و تقسیم درآمد عمومی، مانند حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) رفتار کند؛ و طبق برنامه‌ای که برای مالک اشتر، و در حقیقت برای همه والیان و حکام، تعیین فرموده است؛ چون بخشنامه‌ای است عمومی که فقها هم اگر والی شدند بایستی دستور العمل خویش بدانند.^{۱۱۱}

• امام می‌فرماید: از حکم کردن بپرهیزید! زیرا حکومت فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر. ملاحظه می‌کنید کسی که می‌خواهد حکومت کند، اولاً؛ باید امام باشد. در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد مقصود است، نه معنای اصطلاحی. به همین جهت، نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می‌نمود.

دوم؛ اینکه عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت، یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی‌دانست، حق قضاوت ندارد.

سوم، اینکه باید عادل باشد.

پس، قضا (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می‌فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست.

قبلاً عرض کردم که منصب قضا برای فقیه عادل است. و این موضوع از ضروریات فقه است و در آن خلافی نیست. اکنون باید دید شرایط قضاوت در فقیه موجود است یا نه. بدیهی است منظور فقیه «عادل» است، نه هر فقیه‌ی. فقیه طبعاً عالم به قضاست، چون فقیه به کسی

اطلاق می‌شود که نه فقط عالم به قوانین و آیین دادرسی اسلام، بلکه عالم به عقاید و قوانین و نظامات و اخلاق باشد، یعنی دین‌شناس به تمام معنای کلمه باشد. فقیه وقتی عادل هم شد دو شرط را دارد. شرط دیگر این بود که امام یعنی رئیس باشد. و گفتیم که فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام (علیه‌السلام) - داراست. آن گاه امام (علیه‌السلام) حصر فرموده که این شروط جز بر نبی یا وصی نبی بر دیگری منطبق نیست. فقها چون نبی نیستند پس وصی نبی یعنی جانشین او هستند. بنابراین، آن مجهول از این معلوم به دست می‌آید که «فقیه» وصی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و در عصر غیبت، امام المسلمین و رئیس المله می‌باشد، و او باید قاضی باشد، و جز او کسی حق قضاوت و دادرسی ندارد.^{۱۱۲}

• شرایطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه، مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از:

۱- علم به قانون ۲- عدالت.

چنان‌که پس از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وقتی در آن کس که باید عهده‌دار خلافت شود اختلاف پیدا شد، باز در اینکه مسئول امر خلافت باید فاضل باشد هیچ گونه اختلاف نظری میان مسلمانان بروز نکرد. اختلاف فقط در موضوع بود.

چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد. چنان‌که در روایت آمده است. نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد، هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند، چنین علمی ضرورت دارد. منتها حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد. ائمه ما برای امامت خودشان به همین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد... «قانون‌دانی» و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است.

چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به اینکه صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است هیچ یک در موضوع امامت دخالت ندارد. چنان‌که اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند، یا موسیقی را خوب بلد باشد، شایستگی خلافت را پیدا نمی‌کند. و نه به این وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می‌دانند و عادل‌اند نسبت به تصدی حکومت اولویت پیدا می‌کند. آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم‌السلام) درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده، این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند، یعنی قانوندان باشد؛ و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد.

عقل همین اقتضا را دارد؛ زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است، نه خودسری و نه حکومت اشخاص بر مردم. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست. چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد. و این مسلم است که «

سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند؛ پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد؛ نه به کسانی که به علت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری، همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند؛ بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند. چنان‌که در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) این طور

بوده‌است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد؛ لکن معاونین و صاحب منصبان و مأمورانی که به شهرستان‌ها فرستاده می‌شوند باید قوانین مربوط به کار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند.

زاممدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد «حدود» جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت‌المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیت‌کار نباشد: «

۱. خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد.

زاممدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیات‌ها و صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد؛ و ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید، و بیت‌المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش کند.

بنابراین نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید عهده‌دار آن شوند، در دوره رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن، امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.^{۱۱۳}

■ آن انسان یا انسان‌هایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولی جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را به عهده بگیرند اینها چه کسانی می‌توانند باشند؟

... پاسخ دین و مکتب به این سؤال این است که «

۲. آن کسی که عملاً در جامعه زمام فرمان را، امر و نهی را از سوی پروردگار عالم به دست می‌گیرد «رسول» اوست. لذا در جامعه

۱. مائده: ۵۱

۲. مائده: ۵۵

وقتی که پیغمبری آمد معنی ندارد که با بودن پیغمبر حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد، حاکم باشد اما وقتی که پیغمبر از دنیا رفت تکلیف چیست؟ و وقتی که پیغمبر خدا مثل همه انسان‌های دیگر از دنیا رفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد آنجا چه کنیم؟ آیه قرآن پاسخ می‌دهد: «مؤمنان ولی شما هستند. کدام مؤمنان؟ هر که به مکتب و دین ایمان آورد، او ولی و حاکم جامعه اسلامی است؟! این که لازم است که به عدد همه نفوس مؤمن حاکم داشته باشیم. آیه قرآن می‌خواهد ضمن آنکه روی یک انسان معلوم مشخصی انگشت می‌گذارد و کسی را که در نظر شارع و قانون گذار اسلام مشخص است بر مردم حکومت می‌دهد، می‌خواهد علت انتخاب یا انتصاب او را هم بگوید و به این وسیله معیار به دست بدهد. لذا می‌گوید: «آن کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمان درست آوردند که لازمه اطلاق آمنوا این است که ایمان آوردند، آن کسانی که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردند، پس» «شرط اول است که واقعاً مؤمن باشند. شرایط دیگری هم دارد» «آن مؤمنینی که نماز را اقامه می‌کنند...» «تقسیم عادلانه ثروت بکنند، و زکات بدهند اهل انفاق در راه خدا باشند و دنبالش می‌گوید:»
«^۱ یعنی درحالی که راکع هستند (زکات را بدهند) و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است. بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند که:» «^۲ معنایش این است که اینها همیشه در حال رکوع باشند این جا اشاره به قضیه خاصی نیست. اما عربی دانی این احتمال را رد می‌کند «وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی در حال رکوع زکات

۱. مائده: ۵۵

۲. همان

۳. همان

می‌دهند به احتمالی که به ذهن من می‌آید گمان می‌کنم زکات، مطلق انفاقات است، چون انگشتی که امیرالمؤمنین در حال رکوع داد زکات اصطلاحی نبوده بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد، و در اینجا به آن اطلاق زکات شده است: «

یعنی یک انسان آن قدر دل‌بسته به مساوات باشد، به قدری علاقه مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر درد آور باشد، که صبر نکند که نمازش تمام شود، به قدری در این انسان جاذبه انفاق شدید است و به قدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند، مجال ندارد که تحمل کند... بنابراین در اسلام ولیّ امر آن کسی است که فرستاده خداست، آن کسی است که خود خدا معین می‌کند چون فرض این است که به حسب طبیعت خلقت و آفرینش هیچ انسانی حق تحکم بر انسان‌های دیگر را ندارد. تنها کسی که حق تحکم دارد خداست و چون خدا حق تحکم دارد، خدا می‌تواند طبق مصلحت انسان‌ها این حق را به هرکسی که می‌خواهد بدهد و می‌دانیم که کار خدا بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری نیست، زورگویی نیست، کار خدا طبق مصلحت انسان‌ها است. و چون طبق مصلحت انسان‌هاست، پس بنابراین او معین می‌کند و ما هم تسلیم می‌شویم. او پیغمبر و امام را معین می‌کند و برای بعد از امام نیز صفاتی را معین می‌کند که اینها بعد از ائمه هده معصومین حاکم بر جامعه اسلامی هستند. پس ولی را خدا معین می‌کند، خودش ولیّ است، پیغمبرش ولیّ است. امام‌ها ولی هستند، امام‌های خاندان پیغمبر تعیین شده‌اند که ۱۲ نفرند و در رتبه بعد کسانی که با یک معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند و جور بیابند. آنها از برای حکومت و خلافت معین شده‌اند. البته این یک آیه بود که برای شما ذکر کردم. آیاتی دیگر هم در قرآن هست که بعضی از آنها را در این گفتارها آوردیم و بعضی از آن را هم باید خودتان در قرآن جستجو کنید و پیدا کنید. آیات فراوانی در این باره داریم.

آنچه که در اسلام روی آن تکیه شده این است که زمام امر مردم دست آن کسانی نیفتد که انسان‌ها را به دوزخ می‌کشانند. و مگر تاریخ این مطلب را بما نشان نداد؟ مگر ندیدیم که با جامعه اسلامی اندکی بعد از صدر مشعشع اسلام چه کردند و چه شد؟ و چه بر سر این جامعه آمد؟ آن جامعه ای که در آن مردم قدر مردان نیک را ندانند، جامعه‌ای که مردم معیارهای نیکی را عوضی بگیرند و مردم نتوانند ناصح و مشفق و مصلح خود را بشناسند، چقدر باید روی آن کار کرده باشند که به اینجا رسیده باشد؟! تبلیغات زهرآگینی که از طرف دستگاه‌های قدرت ظالمانه و جابرانه در میان جامعه اسلامی انجام گرفت به قدری افق معلومات و بینش مردم را عوض کرد و آنها را به وضعی رساند که گویی سیاهی را سفیدی و سفیدی را سیاهی می‌دیدند... این دست‌های تبلیغی و دستگاه‌های تبلیغی در اقطار جامعه اسلامی و کشور اسلامی سالیانی دراز روی مغز مردم، روی روح مردم، روی روحیه مردم کار کرده بودند تا به اینجا رسیده بود، پس شما می‌بینید چقدر مهم است که حاکم جامعه اسلامی چه کسی باشد و باید آن کسی باشد که خدا معین می‌کند.

آیه دیگر قرآن می‌گوید: «... اطاعت کنید خدا را»

«... از رسول اطاعت کنید.» «... صاحبان فرمان از

میان خودتان را هم فرمان ببرید.

اما صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن مسلمان جاهل و نادان خیال می‌کند که صاحب فرمان یعنی هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد و هر کس که زورش برای فرمان دادن می‌چرید، او «اولی الامر» است. ما می‌گوییم: نه! او اولی الامر نیست. اگر بنا باشد هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، پس در فلان کوهستان، فلان دزد، قداره بند هم فرمان می‌دهد، آنهم در آنجا همه کاره است، پس در آنجا او اولی الامر است

و اطاعت فرمان او واجب است؟! اولی الامری که شیعه به آن معتقد است آن اولی الامر است که خدا منشور فرمان را بنام او کرده باشد، شیعه این را می‌خواهد. آن انسانی است که اگرچه «منکم» است و جزو انسان‌ها، اما ولایت را از خدا گرفته باشد که صاحب ولایت کبری خداست.

حالا هارون الرشید با آن وضعش با آن بخشش‌های بی حساب و اسرافش، با آن آدم کشی اش (که همین جعفر برمکی و بسیاری از خاندانش را در یک روز تارومار کرد و کشت، قلع و قمع نمود و بسیاری از مؤمنین مسلمین را از بین برد الی ماشاءالله کارهای دیگر کرد) آیا چنین کسی را می‌توان اولی الامر دانست؟! مفتی زمان می‌گفت که این اولی الامر است و جنگ و نزاع با امام جعفر صادق (علیه‌السلام) به خاطر همین مسئله بود که به امام می‌گفتند: شما چرا با اولی الامر زمانت در می‌آفتی و اولی الامر زمان یعنی همین هارون کذایی.

پس منطبق شیعه در این مسئله بسیار منطق ظریف و دقیقی است. ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می‌کند معیارها و ملاک‌ها را هم به دست مردم می‌دهد که مردم فریب نخورند. و نگویند علی بن ابی طالب روی سرما، روی چشم ما و جانشین او هارون الرشید هم همینطور. منصور عباسی می‌گفت که امام حسن را به عنوان خلیفه قبول داریم اما ایشان پول گرفته است و خلافت را فروخته است پس حق خلافت ندارد و ما هم از آنها بی که خلافت را به آنها فروخته بود خلافت را به زور گرفتیم. این مال ماست. حرف آنها این بود که علی بن ابی طالب را برحسب ظاهر قبول می‌کردند و بعد منصور عباسی را هم به نام جانشین علی بن ابیطالب می‌پذیرفتند و هیچ منافاتی بین این دو نمی‌دیدند.

اما شیعه می‌گوید: این حرف درست نیست و اگر تو حکومت علی را قبول داری باید معیارهای خلافت و ولایت را هم قبول داشته باشی، باید قبول داشته باشی که علی بن ابی طالب بخاطر جمع بودن این

معیارها به عنوان ولی انتخاب شده پس اگر کسی در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود این آدم حق ندارد که جانشین علی بن ابی طالب، خودش را معرفی کند، حق ندارد ولایت شیعه را و ولی امر بودن را، ادعا کند و کسی حق ندارد از او بپذیرد

... در آیه بعد یعنی آیه ۵۹ سوره نساء می‌فرماید: «

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید » «اطاعت کنید از خدا »

«؛ و اطاعت کنید از پیامبر خدا »

اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان یعنی آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمان هستند.^{۱۱۴}

■ خدای متعال، این ولایت و حاکمیت را از مجاری خاصی اعمال می‌کند. یعنی آن وقتی هم که حاکم اسلامی و ولی امور مسلمین، چه بر اساس تعیین شخص - آنچنان‌که طبق عقیده ما، در مورد امیرالمؤمنین و ائمه(علیهم‌السلام) تحقق پیدا کرد - و چه بر اساس معیارها و ضوابط انتخاب شد، وقتی این اختیار به او داده می‌شود که امور مردم را اداره بکنند، باز این ولایت، ولایت خداست؛ این حق، حق خداست و این قدرت و سلطان الهی است که بر مردم اعمال می‌شود. آن انسان - هر که و هر چه باشد - منهای ولایت الهی و قدرت پروردگار، هیچ‌گونه حقی نسبت به انسان‌ها و مردم دیگر ندارد. خود این، یک نکته بسیار مهم و تعیین‌کننده در سرنوشت جامعه اسلامی است.^{۱۱۵}

۱. شرایط ولی منصوب به نصّ (پیامبران و ائمه اطهار

علیهم‌السلام)

• زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد؛ و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد «حدود» جاری کند، یعنی قانون جزای اسلام را به مورد اجرا گذارد، متصدی بیت‌المال و خرج و دخل مملکت شود، و خداوند اختیار اداره

بندگان را به او بدهد، باید معصیت کار نباشد: «
 ۱. خداوند تبارک و تعالی به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد.
 زمامدار اگر عادل نباشد در دادن حقوق مسلمین، اخذ مالیات‌ها و
 صرف صحیح آن، و اجرای قانون جزا، عادلانه رفتار نخواهد کرد؛ و
 ممکن است اعوان و انصار و نزدیکان خود را بر جامعه تحمیل نماید،
 و بیت‌المال مسلمین را صرف اغراض شخصی و هوسرانی خویش
 کند.

بنابراین، نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و اینکه چه کسانی باید
 عهده‌دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)
 تا زمان غیبت واضح است. به موجب آن امام باید فاضل و عالم به
 احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد.^{۱۱۶}

■ ... لذا می‌گوید: « آن کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمان
 درست آوردند که لازمه اطلاق^۲ «آمنوا» این است که ایمان آوردند،
 آن کسانی که با عمل خود ایمانشان را امضاء کردند، پس «الذین
 آمنوا»؛ شرط اول است که واقعاً مؤمن باشند. شرایط دیگری هم
 دارد: «^۳ آن مؤمنینی که نماز را اقامه می‌کنند؛ نه
 اینکه نماز می‌خوانند! نماز خواندن یک چیز است و نماز را به
 پاداشتن یک چیزی دیگر. اگر نماز خواندن منظور بود می‌توانست
 بگوید: «یصلون» که تعبیری است هم کوتاه‌تر و هم موجزتر. «اقامه
 صلاه» در یک جامعه معنایش این است که روح نماز در جامعه زنده
 بشود؛ جامعه، نمازخوان بشود و می‌دانید که جامعه نمازخوان یعنی
 آن جامعه‌ای که در تمام گوشه و کنارهایش ذکر خدا و یاد خدا به
 طور کامل موج می‌زند. و می‌دانید که جامعه‌ای که ذکر خدا و یاد
 خدا در آن موج بزند در این جامعه هیچ فاجعه‌ای، هیچ جنایتی، هیچ

۱. مانند: ۵۱

۲. بدون هر گونه قید و شرطی

۳. مانند: ۵۵

خیانتی صورت نمی‌گیرد. هیچ لگدی به ارزش‌های انسان در این جامعه زده نمی‌شود. آن جامعه‌ای که در آن ذکر خدا موج می‌زند و مردم متذکر خدا هستند، جهت‌گیری، جهت‌گیری خدایی است. و همه کار مردم برای خدا انجام می‌گیرد.

علت زبونی‌ها، علت ظلم‌ها، علت تن به ظلم دادن‌ها، علت تعدی‌هایی که انجام می‌گیرد، همچنین علت تن به تعدی دادن‌هایی که انجام می‌گیرد، تماماً دوری از یاد خدا و ذکر خداست. آن جامعه‌ای که ذکر خدا را دارد، حاکمش مثل علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) است که ظلم نمی‌کند و ظلم را می‌کوبد. محکومش مثل ابوذر غفاری است که با اینکه کتک می‌خورد، با اینکه تبعید می‌شود، با اینکه تهدید می‌شود، با اینکه غریب و بی‌کس می‌ماند اما زیر بار ظلم نمی‌رود؛ از راه خدا با نمی‌گردد؛ این جامعه‌ای است که در آن ذکر خدا هست؛ این جامعه‌ای است که در آن اقامهٔ صلاه است. مؤمنی که در جامعه، اقامهٔ صلاه می‌کند، یعنی جهت جامعه را به سوی خدا قرار می‌دهد و ذکر الهی را در جامعه رایج و مستقر می‌کند؛

«تقسیم عادلانه ثروت بکنند، و زکات بدهند اهل انفاق در راه خدا باشند. و دنبالش می‌گویند:»

«یعنی درحالی که راکع هستند، زکات را بدهند. و این اشاره به یک مورد و یک داستان خاص است. بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند که: «و هم راکعون» معنایش این است که اینها همیشه در حال رکوع باشند؛ این جا اشاره به قضیه خاصی نیست. اما عربی‌دانی^۲ این احتمال را رد می‌کند. «هم راکعون» یعنی در حال رکوع زکات می‌دهند.

به احتمالی که به ذهن من می‌آید، زکات، مطلق انفاقات است؛ چون

۱. مائده: ۵۵

۲. آشنایی با ادبیات عربی

انگشتی که امیرالمؤمنین در حال رکوع داد، زکات اصطلاحی نبوده؛ بلکه انفاقی بود که در راه خدا کرد و در اینجا بآن اطلاق زکات شده است: «^۱ یعنی یک انسان آنقدر دلبسته به مساوات باشد، به قدری علاقه‌مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر درآورد باشد که صبر نکند که نمازش تمام شود؛ به قدری در این انسان، جاذبه انفاق شدید است که صبر نکند که نمازش تمام شود و به قدری این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند؛ مجال ندارد که تحمل کند. فقیری دیده، جلوه‌ای دیده که خدا آن جلوه را دوست نمی‌دارد، او هم دوست نمی‌دارد، اما چیزی هم ندارد جز انگشت؛ ولی در همان حال نماز، انگشت را در می‌آورد و به سائل می‌دهد. لذا این اشاره به یک ماجرای مخصوص و مشخصی در تاریخ است که آن را امیر المؤمنین (علیه‌السلام) بوجود آورده است؛ یعنی این بزرگوار در حال نماز بوده که فقیری آمد و این بزرگوار انفاق کرده و آیه نازل شده است.

پس همان طوری که ملاحظه می‌کنید، آیه دارد به طور اشاره‌ای علی بن ابیطالب را به عنوان ولی امر معین می‌کند. ولی نه به صورت معین کردن زورگویان تاریخ که مثلاً وقتی معاویه می‌خواست برای خودش جانشین معین بکند، می‌گوید جانشین من پسر من است و او باید بعد از من به این مقام برسد. خدای متعال این طوری برای پیغمبر جانشین معین نمی‌کند؛ اما چون ملاک‌های حکومت - که ایمان کامل به خدا، اقامه صلاه در جامعه و دلبستگی به انفاق و ایثار زکات تا حد از خود بیخود شدن - در علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) وجود دارد، ضمن اینکه خلیفه را معین و نصب می‌کند که علی بن ابیطالب است، ملاک و فلسفه خلافت او را هم روشن می‌کند.^{۱۱۷}

■ با مطرح کردن امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه‌والسلام) و با نصب آن بزرگوار برای حکومت، معیارها و ارزش‌های حاکمیت، معلوم شد. پیغمبر، در قضیه غدیر، کسی را در مقابل چشم مسلمانان و دیدگان تاریخ قرار دادند که از ارزش‌های اسلامی، به طور کامل برخوردار بودند. یک انسان مؤمن؛ دارای حد اعلای تقوا و پرهیزکاری؛ فداکار در راه دین؛ بی‌رغبت نسبت به مطامع دنیوی؛ تجربه شده و امتحان داده در همه میدان‌های اسلامی: میدان‌های خطر؛ میدان‌های علم و دانش؛ میدان قضاوت و امثال اینها. یعنی با مطرح شدن امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه‌والسلام) به عنوان حاکم و امام و ولی اسلامی، همه مسلمانان در طول تاریخ باید بدانند که حاکم اسلامی، باید فردی در این جهت، با این قواره‌ها و نزدیک به این الگو و نمونه باشد. پس، در جوامع اسلامی، انسان‌هایی که از آن ارزش‌ها نصیبی ندارند؛ از فهم اسلامی، از عمل اسلامی، از جهاد اسلامی، از انفاق و گذشت، از تواضع و فروتنی در مقابل بندگان خدا و آن خصوصیتی که امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه و السلام) داشتند، بهره‌ای نداشته باشند، شایسته حکومت کردن نیستند. پیغمبر، این معیار را در اختیار مسلمانان گذاشتند. و این، یک درس فراموش نشدنی است.^{۱۱۸}

■ آنچه که در ماجرای غدیر از دیدگاه مطالعه کنندگانی از قبیل ما می‌شود فهمید، مضمون این نصب الهی در باب کیفیت اداره کشور و گزینش انسان‌های صالح برای مسئولیت‌های بزرگ است. البته کسانی که اهل بینش عالی عرفانی حق‌شناسانه هستند و دلشان با منابع نور و معرفت متصل است، ای بسا حقایق دیگری را هم در این ماجرا می‌فهمند. آنچه ما در این ماجرا احساس می‌کنیم، این است که با نصب امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه و السلام) در روز غدیر، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دستور پروردگار، این حقیقت را از اسلام آشکار کرد که مسئولیت بزرگ اداره جامعه در نظام اسلامی، چیزی نیست که نسبت به معیارهای اسلامی بشود درباره آن از

موردی صرف نظر کرد. در این کار بزرگ، صددرصد باید معیارها و ارزش‌های اسلامی در نظر گرفته شود.

بالتر از امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) کیست؟ همه خصوصیتی که از نظر اسلام، ارزش است و البته از نظر عقل سالم توأم با انصاف هم، همان‌ها ارزش محسوب می‌شود، در امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) جمع بود. ایمان او، اخلاص او، فداکاری و ایثار او، تقوای او، جهاد او، سبقت او به اسلام، بی‌اعتنایی او به هر چه غیر خدا و هر چه غیر از هدف خدایی، بی‌اعتنایی او به زخارف مادی، بی‌ارزش بودن دنیا در نظر او، علم او، معرفت او و اوج انسانیت در او از همه ابعاد، خصوصیتی است که در زندگی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) واضح است. ادعای این حرف‌ها، مخصوص شیعه هم نیست. همه مسلمین و مورّخین و محدثینی که درباره امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) خواسته‌اند به انصاف حرف بزنند، همین خصوصیات و بیش از اینها را بیان کرده‌اند.

پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، در آن روز در مقابل چشم کسانی که این خصوصیات را در امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) می‌شناختند، او را به منصب ولایت نصب کرد. معنای این نصب، اهمیت دادن به آن معیارهاست. این همان نکته‌ای است که باید در نظام و جامعه اسلامی، تا قیام قائم مورد نظر همه باشد. اگر مسلمین در طول تاریخ نتوانسته‌اند از مواهب اسلامی به طور کامل بهره ببرند، به دلیل نقیصه بزرگ ناشی از نشناختن معیارها بوده‌است. مطلب به این جا هم تمام نمی‌شود. نکته‌ای که برای ما، مسئولین و کارگزاران نظام اسلامی در ایران، اهمیت دارد، این است که وقتی در رأس نظام اسلامی نبوی - یعنی نظام اسلامی ساخته دست مقدّس پیغمبر در صدر اوّل - انسانی مثل امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاه والسلام) گذاشته می‌شود، معنایش این است که در همه تاریخ، در همه مسئولیتهای اساسی در نظام اسلامی، باید معیارها رعایت شود. رعایت معیارها

هم، مخصوص ریاست جامعه اسلامی نیست؛ بلکه اهمیت دادن به ارزش‌ها، معیارها و ملاک‌های اسلامی، یک امر ساری و جاری در کل جامعه اسلامی است، و این است که برکات را متوجه مسلمین می‌کند. همین اندازه که ما مردم ایران توانسته‌ایم این اصل والای اسلامی را در محیط زندگی خودمان تحقق ببخشیم، برکاتش را هم امروز مشاهده می‌کنیم.^{۱۱۹}

■ در قرآن، در خطاب خداوند متعال به ابراهیم این نکته بسیار مهم آمده است که خداوند بعد از امتحان‌های فراوانی که از ابراهیم کرد و ایشان از کوره آزمایش‌های گوناگون بیرون آمد و خالص و خالص‌تر شد، گفت: «^۱ من تو را پیشوای مردم قرار دادم. امام فقط به معنای پیشوای دینی و مسأله طهارت و غسل و وضو و نماز نیست؛ امام یعنی پیشوای دین و دنیا؛ راهبر مردم به سوی صلاح. این معنای امام در منطق شرایع دینی از اول تا امروز است. بعد ابراهیم عرض کرد: «^۲ اولاد و ذریه من هم در این امامت نصیبی دارند؟ خداوند نفرمود دارند یا ندارند؛ بحث ذریه نیست؛ ضابطه داد. «^۳ فرمان و دستور و حکم امامت از سوی من به ستمگران و ظالمان نمی‌رسد؛ باید عادل باشد.^{۱۲۰}

■ امام معصوم، انسان والایی است که از لحاظ دینی، قلب او آینه تابناک انوار هدایت الهی است؛ روح او به سرچشمه وحی متصل است؛ هدایت او، هدایت خالص است؛ از لحاظ اخلاق انسانی، رفتار و اخلاق او صددرصد همراه با فضیلت است؛ هوای نفس در او راهی ندارد؛ گناه بر او چیره نمی‌شود؛ شهوت و تمایلات انسانی، او را مغلوب خود نمی‌کند؛ خشم و غضب، او را از راه خدا دور نمی‌کند؛ از

۱. بقره: ۱۲۴

۲. همان

لحاظ سیاسی، بینش وسیع او آنچنان است که آرام‌ترین حرکات و ریزترین حوادث را در صحنه زندگی جامعه، با چشم تیزبین خود می‌بیند - که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «

«^۱ یعنی من کسی نیستم که بشود با لالایی

او را خواب کرد. در مواجهه با حوادث زندگی و وقایع کمرشکن، از خود شجاعت و اقتدار روحی و معنوی نشان می‌دهد؛ جانش برای او ارزشی ندارد، اما برای جان انسان‌ها، حتی مردم دور دست، حتی زنانی که جزو پیروان دین او نیستند، ارزش قائل است و می‌گوید اگر کسی از غصه دق کند، حق دارد...^{۱۲۱}

■ امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعف‌ها و شهوات و نخوت و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخه امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «^۲ - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان‌ها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد.^{۱۲۲}

■ ... البته علاوه بر «تهذیب و علم» یا «علم و عدالت»، احتیاج به «توانایی» هم دارد؛ بایستی قدرت اداره داشته باشد و این یک شرط عقلی است. علاوه بر این که در قرآن هم اشاره شده در داستان طالوت: «^۳ بعد که آنها اعتراض می‌کنند که:»

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶

۲. مریم: ۱۲

۳. خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است. (بقره: ۲۴۷)

«^۱ آنجا جوابی که پیغمبر به آنها می‌دهد این است:»

«^۲ یعنی توانایی جسمی

هم در کنار توانایی علمی هست؛ یعنی باید توانایی داشته باشد. البته طبیعی است که توانایی جسمی، فقط به معنای این نیست که جسم سالمی داشته باشد، فکر سالمی، ذهن سالمی، و قدرت کار و قدرت اداره، شاید یکی از مصادیق توانایی جسمی باشد؛ اگر هم مصداق آن نباشد، قطعاً آن هم مورد نظر هست و شرط هست به طریق اولی.^{۱۲۳}

■ اسلام شیوه و نسخهٔ امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که»^۳
۱۲۴

۲. شرایط ولی منصوب به شرایط (ولی فقیه)

■ حکومت و ولایت بنا به نظر اسلام مخصوص خدای متعال است و خدای متعال حاکمیت الهی را در بندگان برگزیده و پیامبران خود منسجم فرموده و انبیاء الهی هم به حاکمیت الهی ادامه دادند تا دوران ختم نبوت. بعد از وجود مقدس پیغمبر، ائمهٔ معصومین و اولیاء خدا ولی الهی بودند و همان ولایت الهی در ولایت ائمه (علیهم‌السلام) مجسم شد و در دوران غیبت کبری هم به حسب حکم قطعی و صریح عقل و هم بر حسب ادلهٔ اسلامی و شرعی این ولایت و این حاکمیت مخصوص است به انسان دین شناس، عادل، بصیر به اوضاع و احوال زمان؛ یعنی فقیه، و عرض کردیم که این سلسله مراتب حکومت الهی و ولایت الهی است و در این که امروز شایسته‌ترین افراد برای حکومت، فقیه جامع الشرایط است علی

۱. چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! (بقره: ۲۴۷)

۲. خدا او را بر شما برگزیده، و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. (بقره: ۲۴۷)

۳. مریم: ۱۲

الاصول بین فرّق اسلامی هیچ گونه اختلافی نیست و همه قبول دارند که در هر شرایطی وقتی که ولی منصوب از قبل خدا نیست، وجود ندارد - یعنی منصوب به شخص - آن کسی از همه شایسته‌تر است که به معیارهای اسلامی نزدیک‌تر باشد یعنی فقیه، جامع شرایط، عادل، عالم و مخالف با هوای نفس و بصیر به اوضاع زمان و دارای قدرت تدبیر یعنی همان چیزی که ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در نظام این جمهوری به عنوان ولایت فقیه شناختیم.^{۱۲۵}

■ آنجایی که جانشینان پیغمبر منصوب نیست، آنها (فقها) هستند، و آن وقتی که حاکم منصوبِ مِنْ قِبَلِ الرَّسُولِ^۱ وجود ندارد، مثل زمان ما که امام منصوبی وجود ندارد - که اختلاف بین کسانی که قائل به نصب خلیفه بعد از پیغمبر هستند و کسانی که قائل به عدم نصب هستند، امروز دیگر آن اختلاف در پیدا کردن حاکم اسلامی معنی ندارد؛ چون علی‌ای حال چه قائل به نصب باشیم، چه نباشیم، امروز آن حاکم منصوب و امام با آن معیارها وجود ندارد - باید برویم سراغ معیار؛ کدام معیارها هست که می‌تواند حاکم با داشتن بر مردم حکومت کند «من قبلاً لله»، و حکام اسلامی آن شأن را باید داشته باشند؟ باید خودش تهذیب شده باشد؛ اعتبار علم و عدالت در حاکم اسلامی از اینجاست.^{۱۲۶}

■ حکومت یک امر بی‌ملاک و بی‌مناط نیست - مثل اینکه بر حسب شانس و اقبال، یک نفر بیاید زمام امور مردم را در هر رده‌ای از رده‌ها بر عهده گیرد - بلکه تابع معیارهاست و مهم‌ترین کار این است که این معیارها رعایت شود. البته امکان خطا و اشتباه، هم در تشخیص و هم در عملکرد کسانی که تشخیص درستی نسبت به آنها داده شده، همیشه متصور است؛ بنابراین ما از کسی انتظار عصمت نداریم؛

۱. حاکمی که از سوی پیامبر(صلی الله علیه و آله)، نصب شده باشد

لیکن اسلام در باب گزینش حاکمان در هر رده‌ای از رده‌ها، چه رده‌های بالا - که سیاست‌های کلان، کارهای بزرگ و اداره امور کلی کشور در دست آنهاست - چه رده‌های متوسط و پایین، معیارها و شرایطی گذارده‌است و آنچه بر عهده ماست، این است که این معیارها به طور کامل رعایت شود.^{۱۲۷}

■ اصل تز ولایت فقیه که این را ما از روایات، از قرآن استنباط می‌کنیم، استناد به کلمات فقها می‌کنیم، این معنایش این است که این موضوع در شرع تثبیت شده، بیان شده، یک حکم شرعی است. شارع مقدس معیارها را بیان کرده... این مرحله تعیین معیارها برای حاکم است؛ باید عالم باشد، باید فقیه باشد، باید عادل باشد و... اینها را از شرع ما می‌گیریم.^{۱۲۸}

■ آنچه به صورت اصلی به عنوان شرایط اصلی برای مجری امور جامعه، اداره کننده امور جامعه بر مبنای تفکر اسلام لازم است، همین دو صفت است، یعنی فقاہت و عدالت. فقیه باشد، دین را بشناسد و عادل باشد، اشتباه نکند. البته فقیه عادل اگر بخواهد جامعه را درست اداره کند باید قدرت تدبیر و اداره امور را هم داشته باشد. اگر بخواهد جامعه را از لغزش در پرتگاه‌ها نجات بدهد باید عالم شناس و جریان‌شناس و مردم‌شناس هم باشد، دارای حکمت سیاسی هم باید باشد؛ مبنا آن دو صفت است، این صفات هم در کنار آن دو صفت جزو لوازم است.^{۱۲۹}

■ ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه‌های دینی است؛ مثل ضابطه کشورهای سرمایه‌داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آنها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می‌کنند، اما ضوابط آنها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن، که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه، اینها

نیست؛ ضابطه، ضابطه معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت.

علم، آگاهی می‌آورد؛ تقوا، شجاعت می‌آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می‌کند؛ اینها ضابطه‌های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام.

کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته‌است، اگر یکی از این ضابطه‌ها از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه‌ها شود، چنانچه همه مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد.^{۱۳۰}

۲-۱. علم و فقاہت

■ در زمان حاضر که قرار است همان ولایت منتقل بشود به یک انسانی، چه کسی مقدم است؟ چه کسی شایسته‌تر است؟ چه کسی اطمینان و اعتمادبرانگیزتر است؟ آیا آن کسی که اصلاً اسلام را نمی‌شناسد؛ دین را نمی‌شناسد؛ با قرآن آشنا نیست؟! احیاناً اعتقادی به قرآن یا به خدای قرآن و آورنده قرآن ندارد؟ آیا او بیاید و زمام امور مسلمین را بر عهده بگیرد یا انسانی که واقف به قرآن است، عالم به قرآن است؛ مسلط به دین است؛ آگاه از احکام ماست و می‌تواند احکام اسلامی را بدون اینکه از دیگری تقلید کند و سؤال کند، خودش از منابع اسلامی به دست بیاورد و استنباط کند؟ خب! طبیعی است که این دومی مقدم است.^{۱۳۱}

■ به عنوان اجرا کننده این احکام در جامعه آن کسی از همه مناسب‌تر و شایسته‌تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی باشد، اول اینکه این احکام را، شریعت اسلام را، فقه اسلام را از همه بهتر بداند، تسلط و احاطه کامل به احکام الهی و قوانین الهی داشته باشد.

... مطلبی که به صورت اصولی باید مورد توجه باشد این است که ولایت فقیه یعنی حکومت آن آگاه به دین. حکومت و تسلط آن

کسی که دین را می‌شناسد و دارای عدالت نیز هست.^{۱۳۲}

■ آن کسانی در رأس حکومت قرار بگیرند که خلفاء الله باشند. چه کسی می‌تواند خلیفه الله باشد؟ ساده‌ترین شرط خلافت الهی دو چیز است - این کمترینش است که دیگر از این کمتر نمی‌شود - اول علم به احکام الهی، دوم تقوا در حدی که او را از گناه بر کنار بداند، که ما تعبیر می‌کنیم از او به عدالت. پس علم و عدالت شرط اول این است که یک حاکمی بخواهد نیابت از طرف پروردگار بکند و خلافت از طرف پروردگار بکند. این همان معنای ولایت فقیهی است که ما می‌گوییم. در معنای ولایت فقیه... بین هیچ فقیهی که با اسلام آشناست در معنای ولایت فقیه اختلافی نباید باشد، حالا اسمش را ممکن است ما بگذاریم ولایت فقیه، در کدام فقه یا کدام مذهب دیگر اسم دیگری برایش می‌گذارند؟ بحث سر اسماء ما نداریم؛ ولایت فقیه یعنی حاکمیت کسی که دین را می‌شناسد؛ عالم به دین است. می‌تواند احکام الهی را از کتاب و سنت درک کند؛ این فقیه است. ما می‌گوییم اینها باید حاکم باشند؛ ما می‌گوییم فسّقه و فجّره و جهّله به دین نمی‌توانند حاکم باشند؛ این معنای ولایت فقیه است. این ایده ولایت فقیه است که امروز در بین فقهای شیعه رایج است و قبول دارند و بنای نظام جمهوری اسلامی ما هم بر همین است.^{۱۳۳}

■ اولاً در باب شرایط این رهبری که فرمودند: «^۱ این اعلم، اعلمیت به فروع کم اهمیت فقهی نیست؛ مسأله دماء ثلاثه و لباس مشکوک و فروع علم اجمالی و از این قبیل نیست که اگر چه از لحاظ علمی و فنی و صنعتی ممکن است که وقت زیادی را ببرد و فتائین را به خود مشغول کند و احیاناً وسیله امتحان قرار بگیرد که آیا کسی فنون فقاقت را وارد است یا نه، اما اهمیت صد مسئله و صدها مسئله از آن قبیل، به قدر اهمیت مباحثی در فقه اسلام که

۱. در آگاهی از فرمان خدا دانایتر باشد. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳)

مربوط به رهبری است، نمی‌شود. رهبری ناظر به مسائل کلی عالم اسلام است؛ راجع به اداره کلی جامعه اسلامی است. و اگر چنانچه بخواهیم این را درست مشخص بکنیم، ناظر است به جهات صحیحی که یک جامعه و یک دولت بایستی به آن جهات متوجه بشوند و آن را بپیمایند.^{۱۳۴}

۲-۲. عدالت و تقوی

■ ضابطه‌های رهبری و ولایت فقیه... در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه معنوی است. ضابطه عبارت است از علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می‌آورد؛ تقوا، شجاعت می‌آورد؛^۱ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می‌کند؛ اینها ضابطه‌های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام.^{۱۳۵}

■ در دَوران امر بین «انسان فاسق، فاجر، لایبالی، تابع هوای نفس، وابسته به قدرت‌های غافل از سعادت و صلاح و فلاح انسان»، یک چنین انسانی یا یک انسان «عادل، پرهیزگار، پارسای مسلط بر هوای

۱. در این آیه شریفه «... کسانى که پیام‌های خدا را مى‌رسانند و از او مى‌ترسند و از هیچ کس جز او نمى‌ترسند، خدا برای حساب‌کردن اعمالشان کافی است. (احزاب: ۳۹)» معلوم می‌شود شرط بلاغ و ابلاغ و تبلیغ، همین عدم خشیت است که: «... مى‌گویی: آقا! اگر این کار را بکنم، ممکن است در دنیا سرم کلاه برود. خوب،» «... محاسبه را به خدا واگذار کنید و بگذارید خدا برایتان محاسبه کند. اگر پروای قضاوت‌های مردم، داوری‌های گوناگون مردم را به جای پروای از خدا گذاشتیم، مشکل درست خواهد شد؛ چون پروای از خدای متعال تقواست.

اگر این را کنار گذاشتیم و ترس مردم جایگزین شد، آن وقت فرقانی هم که خدای متعال گفته، پیدا نخواهد شد؛ «... اگر از خدا بترسید خداوند قوه تشخیص حق از باطل روزیتان می‌کند. (انفال: ۲۹)» این فرقان ناشی از تقواست؛ روشن شدن حقیقت برای انسان، دستاورد تقواست. و به نظر من این مسئله خیلی مهم است؛ مسئله خشیت از مال و جان و حرف مردم و آبرو و زمره‌ها و حرف‌ها و حدیث‌ها و تهمت‌ها و اینها، خیلی مهم است... ملاحظه حرف مردم، ملاحظه این تهمتی که خواهند زد، ملاحظه چیزی را که خواهند کرد، نباید کرد؛ «...»

به نظر من یکی از چیزهایی که فتوحات گوناگون امام را ارزانی آن بزرگوار داشت، همین شجاعت او بود، که فتوحات علمی، فتوحات معنوی، فتوحات سیاسی، فتوحات اجتماعی، این مجذوب شدن دل‌ها به آن بزرگوار را - که واقعا چیز عجیبی بود - به وجود آورد. و شجاعت آن بزرگوار این بود که ملاحظه هیچ چیزی را نمی‌کرد. (بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۸/۷/۲)

نفس، تسلیم امر خدا و مطیع فرمان الهی است و دلسوز برای احکام اسلامی» است؛ کدام مقدم‌اند؟ طبیعی است که این دومی مقدم است.^{۱۳۶}

■ امام و پیشوا که تعبیر دقیق و کاملی از حاکم اسلامی است، باید حتماً عالم به کتاب الله باشد یعنی فقیه در دین باشد، و حتماً باید عادل باشد و تابع هوای نفس نباشد. زیرا خدای متعال، هم به پیغمبرش حضرت داود و هم به همه پیغمبرانش فرمود و تأکید کرد که: «زیرا اگر پیروی از هوس‌ها و

هواها بشود، گمراهی و انحراف از راه خدا حتمی است و این مایه اصلی انحراف جوامع بشری است. پس بایستی حاکم اسلامی تحت تأثیر هوای نفس قرار نگیرد؛ و این نمی‌شود مگر اینکه با عدالت، نفسش از اینکه به دنیا رو کند و تحت تأثیر مطامع دنیوی قرار بگیرد، مصون باشد. همه این شرایط در مدارک اسلامی و کتاب و سنت به صورت تفصیلی بیان شده. این همان حکومت فقیه و ولایت فقیهی است که ما به عنوان محور و مبنا و قاعده نظام خودمان انتخاب کردیم و اعلام کردیم. حکومت فقیه، یعنی حکومت عالم به کتاب؛ عالم به علم کتاب؛ عالم به دین. هر فقیهی هم نه؛ آن عالمی که تحت تأثیر هوای نفس باشد، او نمی‌تواند اداره کند.^{۱۳۷}

■ ولایت در اسلام، ناشی از ارزش‌هاست؛ ارزش‌هایی که وجود آنها، هم آن سمت و هم مردم را مصونیت می‌بخشد. مثلاً عدالت به معنای خاص - یعنی آن ملکه نفسانی - از جمله شرایط ولایت است. اگر این شرط تأمین شد، ولایت یک چیز آسیب‌ناپذیر است؛ زیرا به مجرد اینکه کمترین عمل خلافی که خارج از محدوده و خارج از اوامر و نواهی اسلامی است، از طرف آن ولی یا والی تحقق پیدا کرد، شرط عدالت سلب می‌شود. کوچک‌ترین ظلم و کوچک‌ترین

کج رفتاری که خلاف شرع باشد، عدالت را سلب می کند. هر تبعیضی، هر عمل خلاف و گناه و ترک وظیفه ای، عدالت را از والی سلب می کند. وقتی هم که عدالت سلب شد، او از آن منصب منعزل می شود.^{۱۳۸}

■ ... در سطح رهبری از اینها هم بالاتر است؛ برای خاطر اینکه رهبری معنوی، تعهد معنوی دارد و خبرگان و مردم از او توقع دارند که حتی یک گناه نکند؛ اگر یک گناه کرد، بدون اینکه لازم باشد ساقطش کنند، ساقط شده است؛ حرفش نه درباره خودش حجت است، نه درباره مردم.^{۱۳۹}

■ به عنوان اجرا کننده این احکام در جامعه آن کسی از همه مناسب تر و شایسته تر است که دارای دو صفت بارز و اصلی باشد:
... خصوصیت دوم اینکه این انسان آگاه به معارف الهی و فقه الهی دارای قدرتی باشد که بتواند خود را از گناه، از خطای عمدی، از انحراف عمدی مصون بدارد، یعنی همان چیزی که در عرف فرهنگ اسلامی به آن عدالت گفته می شود. عدالت آن ملکه ای است که آن حالت نفسانی و روحی است که در هر انسانی باشد او را از گناه، از خطا و انحراف باز می دارد. البته اشتباه برای همه متصور است؛ اما عمدتاً گناه کردن برای کسی که داری ملکه عدالت است هرگز متصور نیست.^{۱۴۰}

■ ما مسلمین باید ولایت را تجربه کنیم. در طول قرن های متمادی نگذاشتند. چه کسانی نگذاشتند؟ همان کسانی که حکومت به سبک ولایت، آنها را از مسند قدرت و حکومت کنار می زند؛ و الا به نفع مردم است. کدام کشورها هستند که اگر در رأس حاکمیت شان یک انسان پرهیزگار پارسای مؤمن مراعات کننده اوامر و نواهی الهی و عامل به صالحات و حسنات باشد، برای آنها بهتر نباشد، از اینکه فرد میگسار شهوتران پول پرست دنیاپرستی بر سر کار باشد؟ هر ملت و هر مذهبی که می خواهند، داشته باشند.^{۱۴۱}

■ اگر دستگاه مدیریت جامعه، صالح و سالم باشد، خطاهای متن جامعه، قابل اغماض است و در مسیر جامعه، مشکلی به وجود نخواهد آورد. اما اگر مدیریت و رأس جامعه، از صلاح و سلامت و عدل و تقوا و ورع و استقامت دور باشد، ولو در میان مردم صلاح هم وجود داشته باشد، آن صلاح بدنهٔ مردم، نمی‌تواند این جامعه را به سرمنزل مطلوب هدایت کند. یعنی تأثیر رأس قله و هرم و مجموعهٔ مدیریت و دستگاه اداره کننده در یک جامعه، این قدر فوق‌العاده است. این است که ما روی مسألهٔ غدیر، این قدر تکیه می‌کنیم.^{۱۴۲}

۲-۳. درایت، تدبیر و کارآمدی

■ ... برای زمامداری بر امور مسلمین؛ شرط دیگر یعنی دارای کفایت و کارایی لازم برای اداره؛ این هم یک شرط قهری و عقلی است. کسی که کفایت اداره ندارد، این را نمی‌شود زمامدار امور هیچ کاری کرد - حتی کار کوچک - مگر آنکه کفایت آن کار را داشته باشد؛ چه برسد به ادارهٔ امور مسلمین؛ این هم یک شرط قهری است.^{۱۴۳}

■ ... آفت دیگر سیاست این است که انسان‌های کوتاه‌بین، کودک‌منش و ضعیف، سیاست را در دست گیرند و زمام سیاست از دست‌های پُر قدرت خارج شود و به دست انسان‌های بی‌کفایت بیفتند.

راه کار چیست؟ بهترین شکل و راه کار این است که در رأس سیاست و ادارهٔ امور جوامع، کسانی قرار گیرند که دینداری و سیاستگذاری آنها این دو آفت را نداشته باشد؛ یعنی کسانی ادارهٔ امور جوامع را بر عهده گیرند که دیندار و دارای معنویت باشند؛ فکر دینی آنها بلند باشد؛ از انحراف و خطا و التقاط و کج‌بینی در دین مصون باشند؛ از تحجّر و جمود و متوقف ماندن در فهم دین برکنار باشند؛ دین را ملعبهٔ دست زندگی خود نکنند؛ از لحاظ سیاست، انسان‌های باکفایت و باتدبیر و شجاعی باشند و سیاست را از معنویت

و اخلاق و فضیلت جدا نکنند. چنین کسانی اگر زمام امور یک جامعه را به دست گرفتند، آنگاه جامعه از بیشترین خطراتی که ممکن است برای آن پیش آید، محفوظ خواهد ماند. اوج چنین وضعیتی کجاست؟ آنجاست که یک انسان معصوم از خطا و اشتباه در رأس قدرت سیاسی و دینی قرار گیرد. امام یعنی این.^{۱۴۴}

■ مشروعیت همه ما بسته به انجام وظیفه و کارآیی در انجام وظیفه است. بنده روی این اصرار و تکیه دارم که بر روی کارآیی ها و کارآمدی مسئولان طبق همان ضوابطی که قوانین ما متخذ از شرع و قانون اساسی است، بایست تکیه شود. هر جا کارآمدی نباشد، مشروعیت از بین خواهد رفت. اینکه ما در قانون اساسی برای رهبر، رئیس جمهور، نماینده مجلس و برای وزیر شرایطی قائل شده ایم و با این شرایط گفته ایم این وظیفه را می تواند انجام بدهد، این شرایط، ملاک مشروعیت برعهده گرفتن این وظایف و اختیارات و قدرتی است که قانون و ملت به ما عطا می کند؛ یعنی این حکم ولایت، با همه شعب و شاخه هایی که از آن متشعب است، رفته روی این عناوین، نه روی اشخاص. تا وقتی که این عناوین، محفوظ و موجودند، این مشروعیت وجود دارد. وقتی این عناوین زایل شدند، چه از شخص رهبری و چه از بقیه مسئولان در بخش های مختلف، آن مشروعیت هم زایل خواهد شد. ما باید به دنبال کارآمدی باشیم. باید هر یک از کسانی که متصدی این مسئولیت ها، از صدر تا ساقه، هستند، بتوانند آنچه را که برعهده آنهاست، به قدر معقول انجام دهند. انتظار معجزه و کار خارق العاده نداریم و نباید داشته باشیم؛ اما بایست انتظار تلاش موفق را، که در آن نشانه های توفیق هم مشاهده شود، داشته باشیم.^{۱۴۵}

■ آن دست ملکوتی و الهی که اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی گذاشت، فهمید چه کار می کند. آن کسی که در این مسند هست، اگر همین دفاع از مصالح انقلاب و مصالح کشور و مصالح عالیله اسلام

و مصالح مردم و این روحیه و این عمل را نداشته باشد، شرایط از او سلب شده است؛ آن وقت صلاحیت نخواهد داشت؛ لذاست که شما می بینید با همین اصل مخالفند؛ چون می دانند که مسأله، مسأله اشخاص نیست. زیدی با این نام، این مسئولیت را به عهده گرفته است؛ البته با او دشمنند، اما می دانند که مسئله با او تمام نمی شود؛ او هم نباشد، یکی دیگر باشد، باز هم قضیه همین است؛ لذا با اصلش مخالفند. بدانند تا وقتی که این اصل نورانی در قانون اساسی هست و این ملت از بن دندان به اسلام عقیده دارند، توطئه های اینها ممکن است برای مردم دردسر درست کند؛ اما نخواهد توانست این بنای مستحکم را متزلزل سازد.^{۱۴۶}

پی نوشتها

۱. خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۲. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان کشوری و لشکری و میهمانان شرکت کننده در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۶۹/۷/۱۶
۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۸
۴. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی(ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۵. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸
۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۳
۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای ستادهای نماز جمعه سراسر کشور ۱۳۸۱/۵/۵
۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۴۱
۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) ۱۳۸۱/۶/۳۰
۱۰. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸
۱۱. دیدار رهبر معظم انقلاب با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۸/۱۷
۱۲. پیام رهبر معظم انقلاب به حجاج بیت الله الحرام ۱۳۶۸/۴/۱۴
۱۳. صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۶۷ و ۱۶۸
۱۴. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۱
۱۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۱۶. صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۳۹
۱۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۱۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران، به مناسبت «عید غدیر خم» ۱۳۷۴/۲/۲۸
۱۹. صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۴۱
۲۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۳
۲۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۸۸
۲۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان ۱۳۸۸/۲/۲۳

۲۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه جماعت و جامعه و عاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه ماه محرم ۱۳۶۸/۵/۱۱
۲۴. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۲-۸۲
۲۵. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۰
۲۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در یادگان امام حسین (علیه السلام) ۱۳۶۳/۳/۳۰
۲۷. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۰۱/۲۶
۲۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ۱۳۸۰/۱۲/۲۷
۲۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان کشوری و لشکری و میهمانان شرکت کننده در کنفرانس وحدت اسلامی ۱۳۶۹/۷/۱۶
۳۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جوانان استان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۶
۳۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸
۳۲. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۶۸/۹/۲۹
۳۳. پیام رهبر معظم انقلاب به کنفرانس بین‌المجالس اسلامی ۱۳۷۸/۳/۲۵
۳۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جوانان استان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱/۱۲/۶
۳۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸
۳۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۸۰/۲/۲۸
۳۷. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۰۳
۳۸. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۰۷-۱۰۲
۳۹. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۴-۹۲
۴۰. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۵
۴۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای اتحادیه انجمنهای اسلامی دانش‌آموزان ۱۳۸۲/۶/۲۶
۴۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار جمع کثیری از مردم امل ۱۳۷۷/۳/۲۱
۴۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۴۴. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۶۸ و ۱۶۹
۴۵. صحیفه امام، ج ۶ ص ۴۳
۴۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی «ع» ۱۳۶۹/۱/۲۲)
۴۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۴۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانه ماه محرم ۱۳۸۴/۱۱/۵
۴۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۰
۵۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۳/۱۹
۵۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث ۱۳۷۵/۹/۱۹
۵۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۶

۵۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم (روز پانزدهم ماه مبارک رمضان و میلاد امام حسن مجتبی «ع») ۱۳۶۹/۱/۲۲
۵۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مردم پاکدشت، در سالروز عید سعید غدیر ۱۳۸۳/۱۱/۱۰
۵۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق (علیه السلام) ۱۳۸۴/۱۰/۲۹
۵۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۵۷. دیدار رهبر معظم انقلاب هزاران نفر از قشرهای مختلف مردم به مناسبت عید سعید غدیر خم ۱۳۸۷/۹/۲۷
۵۸. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۶۹/۳/۱۰
۵۹. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم و مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، در سالروز میلاد حضرت علی (علیه السلام) ۱۳۶۹/۱۱/۱۰
۶۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۶۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران در روز هجدهم رمضان ۱۴۲۹؛ ۱۳۸۷/۶/۳۰
۶۲. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۲۸
۶۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۲
۶۴. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقشار مختلف مردم در روز میلاد امام حسن مجتبی (علیه السلام) ۱۳۶۹/۱/۲۲
۶۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۶۶. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه جماعت و جامعه و عاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه ماه محرم ۱۳۶۸/۵/۱۱
۶۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه جماعت و جامعه و عاظ تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه ماه محرم ۱۳۶۸/۵/۱۱
۶۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۳/۱۹
۶۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۳/۱۹
۷۰. پیام رهبر معظم انقلاب به سومین کنگره جهانی حضرت امام رضا (علیه السلام) ۱۳۶۸/۷/۲۶
۷۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با جمع کثیری از پاسداران، در سالروز میلاد امام حسین (علیه السلام) و روز پاسدار ۱۳۶۸/۱۲/۱۰
۷۲. صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۳۲
۷۳. پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت اولین اجلاس دوره سوم مجلس خبرگان ۱۳۷۷/۱۲/۳
۷۴. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۱۲
۷۵. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۷ و ۱۶۸
۷۶. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۱
۷۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۹-۲۷
۷۸. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۲۹
۷۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۰

۸۰. بیانات در دیدار مسؤلان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۸۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با جامعه اسلامی هیئت علمی دانشگاه ملی ایران ۱۳۶۱/۲/۷
۸۲. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۷۱-۶۸
۸۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۱
۸۴. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۷۱-۶۵
۸۵. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۰
۸۶. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۵
۸۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤلان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۸۸. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با جمع کثیری از دانشگاهیان و طلاب حوزه‌های علمیه ۱۳۶۸/۹/۲۹
۸۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤلان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۹۰. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با اقدار مختلف مردم (روز بیست‌ونهم ماه مبارک رمضان) ۱۳۷۰/۱/۲۶
۹۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤلان و کارگزاران نظام به مناسبت عید غدیر خم ۱۳۸۱/۱۲/۱
۹۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤلان و کارگزاران نظام به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۷/۱/۲۷
۹۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤلان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۶/۲/۶
۹۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸
۹۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسؤلان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۹۶. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۴۱
۹۷. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۴۴ و ۴۵
۹۸. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۲۶ و ۱۲۷
۹۹. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۵۱-۴۶
۱۰۰. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۲
۱۰۱. پیام رهبر معظم انقلاب به ملت شریف ایران، در پایان چهلمین روز ارتحال حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۶۸/۴/۲۳
۱۰۲. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۰-۵۸
۱۰۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار گروه کثیری از جوانان استان اردبیل ۱۳۷۹/۵/۵
۱۰۴. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۱۴-۱۲
۱۰۵. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۶۰-۵۸
۱۰۶. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۲۶-۲۴
۱۰۷. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۳
۱۰۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، به مناسبت «عید غدیر» ۱۳۷۵/۲/۱۸

۱۰۹. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۶
۱۱۰. سخنرانی در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۱۱۱. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۷
۱۱۲. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۷۸
۱۱۳. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۹-۴۷
۱۱۴. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۹۲-۸۲
۱۱۵. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۱۱۶. امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۵۰
۱۱۷. سید علی خامنه ای (رهبر معظم انقلاب)، کتاب ولایت، ص ۸۶-۸۴
۱۱۸. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام، به مناسبت عید غدیر خم ۱۳۷۱/۳/۳۰
۱۱۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار کارگزاران نظام، در روز «عید غدیر» ۱۳۷۳/۳/۸
۱۲۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۶
۱۲۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۱۲۲. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۱۲۳. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در چهارمین کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی پیرامون حکومت اسلامی ۱۳۶۴/۱۱/۱۰
۱۲۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۱۲۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۲/۷
۱۲۶. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۳/۱۰/۷
۱۲۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۸۱/۱۲/۱۳
۱۲۸. بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان ۱۳۷۶/۱۱/۱۵
۱۲۹. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۱۳۰. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۱۳۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۱۳۲. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۱۳۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در جمع علمای شیعه و سنی ایران شهر ۱۳۶۵/۲/۹
۱۳۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۲/۱۰/۸
۱۳۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۸۳/۳/۱۴
۱۳۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۱۳۷. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در چهارمین کنفرانس اندیشه‌ی اسلامی پیرامون حکومت اسلامی ۱۳۶۴/۱۱/۱۰
۱۳۸. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰

۱۳۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران
۱۳۷۹/۴/۱۹
۱۴۰. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌ی نماز جمعه ۱۳۶۲/۲/۳۰
۱۴۱. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به
مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۷۰/۴/۱۰
۱۴۲. سخنرانی رهبر معظم انقلاب در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، به
مناسبت عید سعید غدیر ۱۳۶۹/۴/۲۰
۱۴۳. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۶/۱۱/۱۶
۱۴۴. بیانات رهبر معظم انقلاب در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا
علیه‌السلام در روز عید سعید غدیر خم ۱۳۸۰/۱۲/۱۲
۱۴۵. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۸۳/۶/۳۱
۱۴۶. بیانات رهبر معظم انقلاب در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۱۳۷۹/۲/۲۳